

آیات خشونت در قرآن

برای بررسی خشونت در اسلام اول از همه باید آیه‌هایی را که دستور به قتل و آدمکشی را به اسم خدا صادر کرده‌اند را می‌آوریم، و در ادامه دروغ روحانیون و اخوندهای مسلمانان را در این زمینه بررسی میکنی.

آیه‌های فراوانی در قرآن دستور به قتل و جنایت کسانی را که تسلیم اعراب مسلمان نمیشدند وجود دارد که در تمام این آیات دستور کشتن کسانی را که با مسلمانان اختلاف عقیده داشته‌اند صادر شده است.

در زیر فقط چند نمونه از این آیات را برای شما مینویسیم.

سوره توبه - آیه 123

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

ترجمه:

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید! تا در شما درشتی و شدت را بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است

سوره محمد - آیه 4

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ

ترجمه:

چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید. و چون آنها را سخت فرو فکندید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة. تا آنگاه که جنگ به پایان آید. و این است حکم خدا. و اگر خدا

میخواست از آنان انتقام میگرفت، ولی خواست تا شمارا به یکدیگر بیازماید. و آنان که در راه خدا کشته شده اند اعمالشان را باطل نمیکند.

این ایه در جواب کسانیست که میگویند اسلام دستور سر بریدن را نداده. در ایه میگوید اگر میخواست انتقام میگرفت ولی خدا خواسته که شما مثل حیوانات درنده به جان هم بیفتید.

سوره انفال - آیه 39

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین همه دین خدا گردد پس اگر باز ایستادند ، خدا کردارشان را می بیند.

سوره احزاب - آیه 61

مُلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا

ترجمه:

اینان لعنت شدگانند. هر جا یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند.

سوره مائده - آیه 33

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

در این ایه به صراحت دستور سلاخی انسانها صادر گردیده و خدایی که محمد معرفی کرده تنها قتل و ادمکشی را راه اصلاح جامعه میدانسته.

سوره مائده - آیه 38

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءِ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است.

سوره توبه - آیه 28

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از بینوایی می‌ترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خوش بی‌نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا دانا و حکیم است.

در این ایه کسانی که به دروغهای محمد اعتنایی نداشته‌اند را نجس خوانده (بی احترامی به عقاید) و آنها را از رفتن به مکه محروم کرده و این قانون کماکان پابرجاست.

سوره توبه - آیه 29

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

ترجمه:

کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمیکنند و دین حق را نمیپذیرند بکشید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند. در این آیه دستور قتل مسیحیها و یهودیا را هم صادر کرده و کلا یا باید مسلمان باشی و یا کشته شوی. این است دین صلح و صفا!!

سوره نساء - آیه 89

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءَ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

ترجمه:

دوست دارند همچنان که خود به راه کفر میروند شما نیز کافر شوید تا برابر گردید. پس با هیچ یک از آنان دوستی نکنید تا آنگاه که در راه خدا مهاجرت کنند. و اگر سر باز زدند در هر جا که آنها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاری برنگزینید.

سوره انفال - آیه 12

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ

ترجمه:

و آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. شما مومنان را به پایداری وادارید. من در دلهای کافران بیم خواهم افکند. بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید.

سوره توبه - آیه 5

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَأَحْصُرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

پس چون ماههای حرام به سر آمد آنگاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید. و آنها را دستگیر و محاصره کنید. و هر سو در کمین آنها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید. که خدا آمرزنده و مهربان است.

این آیه به ایه سیف معروف است و جزو آیاتی هست که در اواخر عمر محمد صادر شده و به صورت عام دستور قتل عام تمامی غیر مسلمانان را صادر میکند دقیقاً همانکاری که داعش و طالبان و القاعده انجام میدهند.

سوره توبه - آیه 12

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

ترجمه:

اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود باز ایستند.

سوره بقره - آیه 191

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

هرجا که آنها را بیابید بکشید و از آنجا که شما را رانده اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است. و در مسجد الحرام با آنها مجنگید مگر آنکه با شما بجنگند. و چون با شما جنگیدند بکشیدشان که این است پاداش کافران.

همانطور که دیدید اینها نمونه ای از آیات قتل و جنایت قران بود که به مسلمان اجازه قتل عام دیگر انسانها با هر عقیده ای به جز اسلام را میدهد.

محمد و تشویق ب جنگ و آدمکشی:

محمد از قول الله مردم را به جنگ تشویق می کند:

سوره انفال - آیه 65

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

ترجمه:

ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ تحریک کن ، اگر از شما بیست نفر شکیبا باشند بر دویست نفر چیره خواهند شد و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی کوتاه فکرنده.

نکته‌ی دیگری که در آیه بالا وجود دارد، حساب و کتاب ریاضی الله است، برای اینکه تأکید کند من ریاضی را به خوبی بلدم، بار اول 20 را در 10 ضرب کرده و بار دوم 100 را در 10 و در هر دو بار پاسخ درستی داده است!

و می گوید که الله جان شما را می خرد تا بهشت را تقدیم کند:

سوره توبه - آیه 111

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ترجمه:

الله از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید، تا بهشت برای ایشان باشد؛ در راه الله می‌جنگند، پس (چه) بکشند یا کشته شوند وعده ای حقی که الله در تورات وانجیل و قرآن داده است و چه کسی بهتر از الله به پیمان خود وفا خواهد کرد؟ به این خرید و فروشی که کرده‌اید شاد باشید که شادکامی بزرگی است.

الله کسانی که در صفوفی محکم در راهش بجنگند را دوست دارد:

سوره صف - آیه 4

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتٌ مَرُصُوصَةٌ

ترجمه:

الله کسانی که در راهش در صفی سرب مانند، می‌جنگند را دوست دارد.

واین راه، وظیفه‌ی همه مسلمین است؛ وظیفه‌ای که کسی نمی‌تواند الله را فریب دهد، زیرا او شنوای داناست.

سوره بقره - آیه 244

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

در راه الله بجنگید و بدانید که الله شنوا و داناست.

گرچه ممکن است برخی از انسانها از این واجب اسلامی نفرت داشته باشند؛ ولی باید بدانند که در این تنفیر خیری است.

سوره بقره - آیه 216

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

جنگ بر شما واجب شد در حالی که از آن متنفرید، چه بسا چیزی که از آن متنفر باشید در آن خیر شما باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید آن برایتان شر باشد، الله می‌داند و شما نمی‌دانید.

مسلمانی که در راه الله بجنگد، دارای درجاتی بسیار بالاتر از کسی است که نمی‌جنگد و کسی که توانائی جنگیدن را ندارد، باید با مال خویش به مجاهدان یاری رساند.

سورة نساء - آیه 95

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

ترجمه:

مؤمنانی که بدون هیچ رنجی از جنگیدن خوداری می‌کنند با کسانی که با مال و جان خویش در راه الله جهاد می‌کنند برابر نیستند؛ الله کسانی را که با مال و جان خویش جهاد می‌کنند بر آنان که از جنگیدن خودداری می‌کنند با درجتی برتری داده است و الله همه را وعده های خوبی داده است و مجاهدان را بر آنها که از جهاد روی گردانند با مزد زیادی برتری داده است.

1- محمد برای اینکه شدت ثواب جنگیدن و کشتن در راه الله را گوشزد کند می‌گوید: بهشت زیر سایه شمشیر است

منابع:

(جامع الاحادیث الشیعه / ایت الله بروجردی / جلد 13 / صفحه 14 - الامثال فی تفسیر کتاب الله المنزل / آیت الله مکارم شیرازی / جلد 2 / صفحه 784 - المستدرک / حاکم نیشابوری / جلد 2 / صفحه 78)

2- رسول الله فرمود: دروازه‌های بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست.

(صحیح مسلم/ جلد 6 / صفحه 45 - صحیح البخاری / کتاب الجهاد/ باب الجنه تحت بارقه السيوف {جلد 3 / صفحه 208})

با خواندن این آیات و احادیث چه چیزی در ذهنتان تداعی میکند؟؟؟

آیا مگر داعش و طالبان و القاعده غیر از این دستورات را اجرا میکنند؟؟؟؟

اخوندهای شیعه اشغالگر ایران با توصل به همین آیات ضد بشری و وحشیانه، مخالفین عقیدتی خود را به خاک و خون میکشند، و بعد برای تحمیق مردم میگویند جنگ و قتال فقط برای دفاع است.

کدام آیات دستور قتل و غارت را صادر کرده اند و چرا؟؟

آیات قرآن به دو دسته تقسیم می شوند، آیاتی که در مکه بیان شده اند و آیاتی که در مدینه محمد آنها را بیان نموده. در آیات مکی همواره صحبت از ترحم و انسانیت است، زیرا اسلام در آن هنگام زیر فشار مردمی بسر می برد که پذیرش ایده ی جدید برایشان مشکل بود و محمد دارای قدرت نظامی نبود. اما آیاتی که در مدینه بیان شده اند در آنها سخن از جنگ و کشتن غیر مسلمانان است. زیرا در مدینه محمد دارای نیروی نظامی و قدرت شده بود.

توجه بفرمایید:

مَحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (فتح/29)

ترجمه:

محمد فرستاده ی الله است و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر , با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت

ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کاشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبزر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان کافران را به خشم دراندازد الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده‌است.

در این آیه بیان می‌کند که مسلمانان به همدیگر رحم می‌کنند و با کفار بسیار سختگیرند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، قرآن کلمه‌ی "اشداء" را در مقابل "رحماء" آورده، پس اگر معنای "رحماء" رحم کردن باشد، معنای اشداء "بی‌رحم" بودن است.

پیامبران اسیر نمی‌گیرند، نخست قتل عام می‌کنند، این جمله را محمد پس از اینکه مسلمانان در جنگ بدر با هدف دریافت فدیة اسیر گرفتند بیان نمود، او از این کار آنان راضی نبود، الله را به خدمت گرفت و از قول او خود را مورد نکوهش قرار داد و گفت:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
(انفال/67)

ترجمه:

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد مگر اینکه در زمین قتل عام بسیار کند؛ شما کالای دنیا را می‌خواهید و الله آخرت را می‌خواهد و الله شکست ناپذیر حکیم است.

و در ادامه، آنان را به سبب اسیر گرفتن مورد نکوهش قرار می‌دهد:

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (انفال/68)

ترجمه:

اگر پیش از این از جانب الله دستور داده نشده بود، به سبب آنچه گرفته بودید (اسیران) عذابی بزرگ به شما می‌رسید.

پس تنها از غنائیم استفاده کنید:

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (انفال/69)

ترجمه:

از آنچه به غنیمت گرفته‌اید که حلال است و پاکیزه، بخورید و از الله بترسید بدون شک الله آمرزنده و مهربان است.

مسلمانان تنها باری که اسیر گرفت، در اولین جنگش یعنی جنگ بدر بود و خطاب به اسیران می‌گوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (انفال/70)

ترجمه:

ای پیامبر، به اسیرانی که در دستتان هستند بگو اگر الله در دلهای شما نشان ایمان ببیند، بهتر از آنچه از شما گرفته‌اند به شما خواهد داد و شما را می‌بخشد و الله آمرزنده و مهربان است.

و با بیان آیات بالا هرگز اسیری گرفته نشد، نمونه‌ی بارزش کشتن تمام مردان بنی قریظه که آنها را بالغ می‌دانست است، ملاک او برای تشخیص بلوغی آنها رویش مو بر پشت آلت تناسلی نوجوانان بوده است. (در یک پست جداگانه این داستان را مینویسم)

بدر اولین جنگ محمد که با هدف غارت کاروان تجاری مکیان که از سفر شام بر می‌گشتند، صورت گرفت؛ ابتدای راه باز شده فرهنگ جهاد و شهادت و کشتن.

آیه پائین دقیقاً پیش از فتح مکه و زمانی گفته شده است که مسلمانان خود را قوی می‌دیدند:

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْشَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ۖ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل عمران/195)

ترجمه:

پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد من عمل هیچ صاحب عملی از شما (مسلمانان) را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید تباه نمی‌کنم پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و کشتار کردند (جنگیدند) و کشته شده اند بدیهایشان را از آنان می‌دایم و آنان را در باغهایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورم پاداشی است از جانب الله و پاداش نیکو نزد الله است.

این آیه باز در مدینه نازل شده و به مسلمانان یادآوری می‌نماید که اگر شما کشته شدید و یا کشتید، این کشتار سبب تکفیر گناهان شما می‌شود و این نشان از اهمیت ادمکشی و جنایت را نزد الله نشان می‌دهد.

خوب به این آیه توجه کنید که چگونه دستور می‌دهد شما حتی می‌توانید همدیگر را هم بکشید:

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أَخْرِجُوا مِن دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (نساء/66)

ترجمه:

و اگر بر آنان نوشته بودیم (دستور داده بودیم) که همدیگر را بکشید، یا از خانه‌های خود به بیرون شوید، به غیر از اندکی از ایشان آن را انجام نمی‌دادند؛ و اگر آنان آنچه را بدان اندرز شدند به کار می‌بستند یقیناً برای آنان بهتر و در استواری گامشان مؤثرتر بود.

میبینید که الله تنها زبانی که میفهمد زبان شمشیر و ادمکشی است.

در آیات گوناگونی قرآن شرک را ظلم می‌داند و مشرک در حقیقت ظالم است:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (لقمان /13)

ترجمه:

و هنگامیکه لقمان به پسرش که پندش می‌داد گفت فرزندم به الله شرک می‌اور، چرا که شرک ظلم بزرگی است.

پس در اینجا منظور از ظلم همان شریک قرار دادن الله از طرف مشرکان در عبادت است.

لذا مشرکان چون ظالم هستند، پس از نظر قرآن باید کشته شوند و این آیه هم در مدینه بیان شده:

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/5)

ترجمه:

پس هنگامی که ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و محاصره کنید و به کمین آنان بنشینید در هر مکانی که قابل کمین کردن است پس اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات پرداختند راه را بر آنها رها کنید، زیرا الله آمرزنده مهربان است.

این آیه به نام آیه سیف یا شمشیر معروف است و خط بطلانی است بر تمام آیات مدارا و برادری که در مکه سروده شده بودند.

قرآن یکی از راه‌های نزدیکی به الله را جنگ و کشتار در راه او می‌داند:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بقره/244

ترجمه:

در راه الله بجنگید و بدانید که الله شنوای داناست.

و در (آل عمران/167)؛ این آیه باز در مدینه نازل شده است.

در آیه 28 سوره توبه الله مشرکین را نجس می‌شمارد که حق نزدیک شدن به مسجد الحرام را ندارند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه/28)

ترجمه:

ای مؤمنان، همانا مشرکان نجس هستند، لذا نباید پس از امسالشان به مسجدالحرام نزدیک شوند، و اگر از [رکود تجارت و] تنگدستی می ترسید، پس در آینده ی نزدیک الله شما را از فضل خویش توانگر گرداند، که #الله دانای فرزانه است.

آیا باور میکنید #خدایی که خالق کائنات است کسی را نجس بخواند؟؟؟؟

در آیه ی بعدی همین سوره بیان می شود که با تمام کسانی که به دین الله ایمان نمی آورند را بجنگید مگر اینکه به شما جزیه بدهند:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (توبه/29)

ترجمه:

و کسانی از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) که به الله و روز آخرت ایمان ندارند و حرام داشته ی الله و فرستاده اش را حرام نمی گیرند و به دین حق نمی گروند، (با آنها) بجنگید تا به دست خویش و با حقارت جزیه بپردازند.

اما این جزیه دادن شامل کدامین گروه می گردد؟ یهودیان و مسیحیان مگر الله را قبول ندارند، مگر قرآن از پیامبران شان با نیکی یاد نمی کند، اگر اینگونه است پس چرا اگر جزیه ندادند باید کشته شوند؟؟؟

قرآن در دنباله ی آیه دلیل این کار را می گوید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (توبه/30)

ترجمه:

و یهودیان می گویند عزیر پسر الله و مسیحیان می گویند مسیح پسر الله، این سخنی است که به زبان می آورند و به سخن کافران پیشین تشبه می جویند، الله (باید) آنها را بکشد که چگونه به بیراهه می روند.

طبق این آیه یهودیان و مسیحیان را به این دلیل که یکی عزیر را و دیگری عیسی را پسر الله می دانند در زمره ی مشرکانند ولی به مسلمانان می گوید که می توانید آنها را نکشید و از آنها جزیه بگیرید و این بدان معناست که اگر جزیه ندادند باید آنها را بکشید.

تمام این آیات در مدینه بیان شده اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (توبه/123)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید (با) کافرانی که مجاور شما هستند بجنگید و آنان باید در شما خشونت یابند و بدانید که الله با متقیان است.

ببینید میگوید با آنها بجنگید تا متوجه شوند شما خشن هستید!! نمیگوید صلح کنید تا بفهمند مهربانید و انسانید! میگوید نشان دهید که درنده خو و وحشی هستید!!

عجب خدایی را محمد معرفی کرده!!

این آیه باز در مدینه بیان شده.

به این آیات توجه فرمایید:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ

(محمد/4)

ترجمه:

پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کردید گردنها را بزنید تا هنگامی که آنان را از پای در آوردید، پس (اسیران) را محکم در بند کشید سپس یا منت نهید و یا فدیة (بگیرید) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود؛ این است (امر الله) و اگر الله می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی بیازماید و کسانی که در راه الله کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

او همچنین فریاد مرگ بر کفار را سر داده است.

الله می‌گوید که دشمنانتان را به بدترین نحو شکنجه دهید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مائده/33)

ترجمه:

سزای کسانی که (با) الله و فرستاده اش محاربه می‌کنند و در زمین به فساد (کارهایی که از دید اسلام گناه است) می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

در اینجا "و" بین الله و رسوله "و" عطف است؛ و این بدان معناست که هر حکمی که برای یکی ثابت شد بر دیگری نیز صادق است، مانند این است که بگوئیم "حسن و حسین همکار هستند" اگر مایل به دانستن شغل آنها هستیم کافی است که شغل یکی از آنها را بشناسیم. پس روی همین اصل است که ابتدا به بررسی منظور قرآن از جنگ با الله می‌پردازیم؛ و نتیجه هم برای رسول قابل تعمیم است.

حرب با الله در این آیه جنگ فیزیکی نیست، زیرا با الله (خدای وهمی) نمی‌توان به صورت فیزیکی مبارزه کرد. از دید اسلام کسی که از انجام دادن دستورات الله سرپیچی میکند، در واقع با او اعلام جنگ مینماید؛ یعنی هر نوع مخالفت با قرآن در واقع اعلام جنگ با الله است، لذا در این آیه چون حرب با الله مخالفت با اوست؛ پس حرب با رسول هم همینگونه است.

به نظر میرسد که اصطلاح جنگ نرم و محاربه، ریشه در چنین نگرشی دارد.

در قضیه ی ساخت مسجد توسط عده ای (ساخت مسجد ضرار) که از ترس به ظاهر اسلام آورده بودند قرآن آنها را کسانی می نامد که با الله و رسولش در جنگ هستند. می دانیم که آنها با اسلام در کارزار فکری بودند:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/107)

ترجمه:

و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با الله و پیامبر محاربه کرده بودند و سخت سوگند یاد می کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم و الله گواهی می دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند.

الله دلهای مؤمنان را با کشتن کفار خنک می گرداند:

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (توبه/14)

ترجمه:

با آنان بجنگید، تا الله آنان را به دست شما شکنجه دهد و رسوا کند و شما را بر آنها پیروزی گراند و دلهای گروه مؤمنان را خنک گرداند.

الله مجوز تجاوز به زنان (آیات قرآن در رابطه با تجاوز به کنیزان) غیر مسلمان را می دهد.

تمام آیاتی که در آنها الله حکم به کشتن مشرکان داده مدنی هستند، در صورتیکه حتی یک آیه در قرآن پیدا نمی شود که هم مکی باشد و هم حرف از کشتن بزند.

درباره جنایات مسلمین در حمله به شهرها و کشورهای مجاور صدها مورد در کتب خود مسلمین آمده که سعی میکنم خلاصه وار به بعضی از آنها بپردازم.

سعی میکنم تصویری از صفحه کتب مورد نظر را هم بعنوان مدرک بگذارم.

این مطالب ادعای روحانیون را که به دروغ و شیادی اسلام را دین صلح و صفا میدانند را رد میکند و انروی سیاه و تاریک اسلام را افشا میکند.

فاتحان آدمخوار:

یکی از بزرگان اهل سنت، به نام قرشی، که از علمای بزرگ مصر است، کتابی دارد به نام «فتوح مصر و اخبارها». فتوحاتی که در کشورها صورت گرفته و خبرهای آن را نوشته است.

ایشان در قضیه فتح آندلس که می گوید:

وقتی وارد آندلس شدند، وارد جزیره ای شدند که دسته ای به نام کرامیین که نگهداری بوته های انگور را بعهدہ داشتند در آنجا بودند. فرمانده لشکر اسلامی دستور داد سرکرده مسیحی آنها سر را بریدند و بدنش را قطعه قطعه کرده داخل دیگ انداختند بدنش را پختند و جایی دیگر انداختند؛ ولی وقتی لشکریان اسلام سفره پهن کردند، به مردم اینگونه القا کردند که آن بدنها را داخل سفره گذاشته و خوردند. مردم در نقاط مختلف شهر پخش شدند و گفتند کسانی که به شهر حمله کرده اند، همه آدم خوار هستند. وحشت و رعبی عجیب در بین مردم ایجاد کردند. (همانکاری که داعش میکند)

منبع: فتوح مصر و اخبارها، ص 345 و 346

جنگ ذات العیون:

خالد بن ولید، وقتی وارد شهر انبار عراق شد، درگیری صورت گرفت خالد به تیراندازان ماهر دستور داد فقط به چشمان دشمن تیر بزنند هزار نفر را کور کردند لذا این جنگ را «ذات العیون» نامیدند.

منبع: البدایه و النهایه ابن کثیر، ج 6، ص 386

جنگ گرگان:

سعید بن عاص فرمانده ارتش خلفا وارد گرگان شد و با گرفتن 200 هزار دینار با آنها مصالحه کرد و بعد وارد شهر طمیس شد که در کنار دریا قرار داشت و آنها درخواست امان کردند و گفتند اگر امان بدهید ما #اسلام می آوریم. بعد از امان دادن، فرمانده ارتش اسلام وعده داد که ما یک نفر هم از شما را نمی کشیم. بعد از گشودن درب قلعه شهر، سعید بن عاص دستور داد تمام مرد و زن و بزرگ و کوچک را از دم شمشیر گذرانند و جز یک نفر. چون گفته بودند جز یک نفر را نمی کشیم. این است عملکرد یکی از فاتحان در ایران. (ببینید چقدر از مردانگی تهی بودند این قوم)

منبع: الکامل ابن اثیر، ج 3، ص 116

جنگ فلسطین:

وقتی وارد فلسطین شدند، تعدادی از افرادی که مقاومت کرده بودند و بعد تسلیم شدند، دستور دادند دست و پاهایشان را ببرند و اعضا و دست و پاهای بریده را به دمشق که مرکز حکومت بنی امیه بود فرستاده بالای درب مسجد آویزان کردند. (تفاوتی بین کارهای داعش با اینها میبینید؟؟)

فقطعت أیدیهم و أرجلهم ثم حملوا إلی دمشق فرأیتهم مقطعين فأقیموا علی باب مسجدھا.

منبع: تاریخ طبری، ج 5، ص 609

جنگ با اهل حیزان:

ذهبی می نویسد: وقتی وارد منطقه حیزان شدند و با آنها درخواست صلح کردند و مسلمانان صلح را نپذیرفتند و با آنها به قتال پرداختند و تمام مردم را، حتی طفل ها را سر بردند غیر از یک سگ و یک آدم.

منبع: تاریخ اسلام ذهبی، ج 7، ص 308، حوادث سال 113 هجری

آیا اسلام دین صلح است؟

حتما شما هم زیاد شنیدید که می گویند اسلام دین صلح است و این گروه های تروریستی ربطی به اسلام ندارند.

اما آیا کوچکترین مدرکی برای اثبات این ادعا وجود دارد؟؟

پیامبر اسلام دو سال بعد از مهاجرت به مدینه اولین جنگ خود را آغاز می کند. ملاحظه کنید در مدت 7 سال، محمد در چند جنگ حضور داشت.

غزوه: جنگ هایی که خود پیامبر اسلام در آنها حضور داشت.

غزوات پیامبر اسلام فقط در 7 سال:

1. غزوه «أبواء»

2. غزوه «بواط»:

3. غزوه «عُشیره»

4. غزوه «بدر أولى» (سفوان)

5. غزوه «بدر کبری»:

6. غزوه «بنی سلیم»: شوال سال دوم.

7. غزوه «بنی قینقاع»: شوال سال دوم.

8. غزوه «سویق»: ذی حجه سال دوم.

9. غزوه «ذی امر» (غطفان) در سرزمین نجد:

10. غزوه «أحد»:

11. غزوه «حمرأ الأسد»

12. غزوه «بحران»: (معدنی است در حجاز، در ناحیه «فرع») ربیع الآخر سال سوم.

13. غزوه «خندق» یا «احزاب»:

14. غزوه «بنی نضیر»: ربیع الأول سال چهارم هجری.

15. غزوه «ذات الرقاع»: در سرزمین «نخل»، و ماه جمادی الأولى یا ماه ربیع الآخر سال چهارم.

16. غزوه «بدر الموعد»: ماه شعبان سال چهارم

17. غزوه «دومۀ الجندل»: ربیع الأول سال پنجم.

18. غزوه «بنی قریظه»: ذی قعده و ذی حجّه سال پنجم.

19. غزوه «بنی لحيان»: جمادی الأولى سال ششم.

20. غزوه «ذی قرد»

21. غزوه «بنی المصطلق

22. غزوه «حُدَیبِیّه»

23. غزوه «خیبر»:

24. غزوه «فتح مکّه»: رمضان سال هشتم.

25. غزوه «حنین»: شوال سال هشتم.

26. غزوه «طائف»: شوال سال هشتم.

27. غزوه موت

28. غزوه «تبوک»: رجب سال نهم

سریه: به جنگ هایی که محمد شخصاً در آنها شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می کرده.

سریه های پیامبر اسلام:

۱- سریه عبیده بن حارث که رسول خدا او را به قسمت جنوبی «ثنیه ذی المروه» فرستاد.

۲- سریه حمزه بن عبد المطلب در ناحیه «عیص» از نواحی ساحلی دریای احمر، و برخی سریه حمزه را پیش از سریه عبیده ذکر کرده‌اند.

۳- سریه سعد بن ابی وقاص - در خرار.

۴- سریه عبد الله بن جحش در نخله.

۵- سریه زید بن حارثه در قرده.

۶- سریه محمد بن مسلمه برای کشتن کعب بن اشرف.

۷- سریه مرثد بن ابی مرثد در رجیع.

۸- سریه منذر بن عمرو در بئر معونه.

۹- سریه ابی عبیده جراح در «ذی القصه» سر راه عراق.

۱۰- سریه عمر بن خطاب در تربه از بلاد بنی عامر.

۱۱- سریه علی بن ابی طالب در یمن.

۱۲- سریه غالب بن عبد الله لیشی در بنی ملوح.

۱۳- سریه علی بن ابی طالب و جنگ با بنی عبد الله بن سعد از اهل فدک.

۱۴- سریه ابی العوجاء سلمی در سرزمین بنی سلیم که خود او و همراهانش همگی به دست بنی سلیم کشته شدند.

۱۵- سریه عکاشه بن محصن در غمره.

۱۶- سریه ابی سلمه بن عبد الاسد در «قطن» که نام آبی از آب های بنی اسد و در ناحیه نجد است، در آن جنگ مسعود بن عروه کشته شد.

۱۷- سریه محمد بن مسلمه - از طائفه بنی حارثه - در «قرطاء هوازن».

۱۸- سریه بشیر بن سعد و جنگ- او با بنی مره در فدک.

۱۹- سریه بشیر بن سعد در یکی از نواحی خیبر.

۲۰- سریه زید بن حارثه در «جموم» از اراضی بنی سلیم.

۲۱- سریه زید بن حارثه

۲۲- سریه زید بن حارثه در «طرف» از نواحی نخل در سر راه عراق.

۲۳- سریه زید بن حارثه در وادی القری

۲۴- سریه عبد الله بن رواحه در خیبر

۲۵- سریه عبد الله بن عتیک در خیبر که ابو رافع بن حقیق در همین سریه کشته شد.

۲۶- سریه عبد الله بن انیس

۲۷- سریه موته و فرستادن رسول خدا زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه را برای جنگ با رومیان که هر سه آنها در آن جنگ کشته شدند.

۲۸- سریه کعب بن عمیر غفاری در «ذات اطلاق» از اراضی شام که او و همراهانش همگی در آن جا به قتل رسیدند.

۲۹- سریه عیینه بن حصن

۳۰- سریه غالب بن عبد الله در اراضی بنی مره که در آن جنگ مرداس بن نهیک به دست لشکریان اسلام کشته شد، و قاتلش اسامه بن زید و مردی از انصار بود.

۳۱- سریه ذات السلاسل

۳۲- سریه عبد الله بن ابی حدرد و مأموریت او با قبیله إضم پیش از فتح مکه

۳۳- سریه عبد الله بن أبي حذر و مأموریت او برای کشتن رفاعه بن قیس جشمی.

۳۴- سریه عبد الرحمن بن عوف در دومه الجندل.

۳۵- سریه ابو عبیده جراح به سوی سیف البحر:

۳۶- سریه عمرو بن امیه ضمری.

۳۷- سریه عمیر بن عدی خطمی و رفتن او برای کشتن عصماء دختر مروان.

۳۸- سریه علقمه بن مجرز

منابع:

واقدی، محمد بن عمر، مغازی تاریخ جنگ های پیامبر(ص)، ترجمه، مهدوی دامغانی، محمود، متن، ص ۵، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.

کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه، مهدوی دامغانی، محمود، ج ۲، ص ۱، انتشارات فرهنگ و اندیشه، تهران، ۱۳۷۴ش.

ابن هشام، زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام، ترجمه، رسولی، سید هاشم، ج ۲، ص ۴۰۶-۳۸۷، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.

روحانیون مسلمان میگویند این جنگها همه جنبه دفاعی داشته!! ولی با نگاهی به تاریخ متوجه میشویم که این دروغی بیش نیست و اکثر این جنگها برای بدست آوردن غنیمت و غارت کاروانها و یا ترور مخالفین بوده که در روزهای اتی بدان میپردازم.

اولین کاروان زنی مسلمین، بدر الاولی نامیده می شود:

بطور خلاصه:

محمد هشت نفر را بسرکردگی عبدالله بن جحش به منطقه ی نخله فرستاد تا از رفت و آمدهای قریش اطلاع حاصل کنند و محمد را آگاه کنند. کاروانی از قریش از نزدیک آنان رد می شد. آنان به کاروان حمله کردند و یکی از کاروانیان را کشتند و دو تن را اسیر گرفتند و اموال کاروان را دزدیدند و به مدینه بازگشتند.

این کاروان زنی در ماه حرام (رجب) واقع شد که جنگ در این ماهها هم بین اعراب و هم در اسلام حرام است.

بنابراین اینکار جرم بزرگی محسوب می شد و موجب شماتت مسلمانان توسط غیر مسلمانان شد. محمد در ابتدا به ایشان معترض شد که من نگفتم که در ماه حرام جنگ کنید ولی در روزهای آیاتی این آیه را نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ (بقره 217)

ترجمه:

از تو در باره ماهی که کارزار در آنها حرام است میپرسند بگو کارزار در آنان گناهی بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آنان از آنجا نزد خدا (گناهی) بزرگتر و فتنه از کشتار بزرگتر است.

بدنبال این آیه، مسلمانان شاد شدند و یک پنجم اموال دزدی را محمد برای خود برداشت و بقیه را بین کاروان زنان تقسیم کرد. اسیران را نیز نگه داشت و با گرفتن فدیة (پول یا کالا که برای آزاد کردن اسیر می پردازند) آنان را آزاد کرد.

در این واقعه و آیه دقت کنید!

مأموران محمد در ماه حرام بدون دلیل می جنگند، بدون دلیل آدم می کشند، افرادی را اسیر می گیرند و کاروان را می دزدند. همه ی اینها با آیه ی فوق توجیه و مقبول شد و محمد خودش هم از این دزدی بهره برد.

با این بهانه که کفر قریش و اخراج مسلمانان از نظر گناه بزرگتر از کارهای مسلمانان است.

شما قضاوت کنید کارهای قریش بدتر بود یا کارهای اصحاب محمد؟

ثانیا بفرض که کار قریش بدتر بود آیا باید در مقابل جنایت، جنایت کرد؟ مگر شما نمیگویید من از طرف خدا برای هدایت آمده ام؟

ثالثا حتی این آیه پذیرفته است که جنگ در ماه حرام، حرام است و کار مسلمانان نادرست بوده است. در مقابل اینکار نادرست چه باید کرد؟

باید خونبهای فرد کشته شده را پرداخت کرد، اسیران را آزاد کرد و اموال دزدی را به صاحبانشان برگرداند. آیا محمد چنین کرد؟ یا خود شریک این جنایت شد؟

یعنی عمل محمد تأیید کاروان زنی است و آیه ی فوق رد آنست.

بعبارت دیگر محمد صد در صد بر ضد آیه ی فوق عمل کرد.

جالب است بدانید که این کاروان زنی، دندان طمع محمد را تیز کرد بنحوی که از آن پس، کاروان زنی جزو رویه ی معمول محمد شد و بخش اعظم اموال زیاد محمد و مسلمانان را اموال دزدی تشکیل می داد.

محمد همه ی این کارهای زشت را به خدا نسبت داد. یعنی خدا سردهسته ی دزدان و آدمکشان است.

آیا خدایی که خالق کل کائنات است اینچنین دست به دزدی و غارت و آدمکشی میزند؟

آین چه خدایی است که محمد انرا معرفی کرده؟

آیا هنوز هم باید باور کرد که ایشان پیامبر بوده و از طرف خدا آمده؟

منبع: چکیده ای از داستان بدر الاولى در کتاب سیره الرسول نوشته ابن هشام (209/2) - (601/1)

ماجرای کشتن ناجوانمردانه جماعتی از قریش و اسود ابن عبدالاسد در غزو پنجم، غزو بدر کبرا، که می خواستند از حوض محمد آب بخورند!!

توضیح مختصر:

این اتفاق زمانی افتاد که مسلمانان چاههای بدر را گرفتند تا قریشیان تشنه بمانند (اوج مردانگی جنگیدن)

"چنانکه چاه های بدر همه به دست فروگیریم و چاهها همه از بالای ما باشد..... و دشمنان از بالا آب ببینند و نتواند آمد و از زیر خود آب نباشد. و چون ما را آب بود و خوریم و ایشان را نبود، ایشان را خود قوتی نماند و زود منهزم شوند"

و اما ماجرای کشته شدن اسود ابن عبدالاسد: (عین نوشته کتاب)

در این حال، جماعتی از قریش فرود آمدند و قصد آن کردند که از حوض سید (محمد) آب خورند. جماعتی از صحابه پیش ایشان رفتند و حمله بردند و همه را بگرفتند و بکشتند، الا حکیم ابن حزام که در میان ایشان بود. و چون او را بگرفتند و نزدیک سید (محمد) آوردند، وی ایمان بیاورد و مسلمان شد. و در مسلمانی، به غایت صلب شد و مجتهد برآمد.

و لشگر قریش حمله بیامدند و قلب برکشیدند و در برابر لشگر اسلام بیستادند. و اول کسی از ایشان به جنگ درآمد مردی بود مردانه، نام وی اسود ابن عبدالاسد بود و مردی خبیث بود و سوگند به لات و عزا خورد که "امروز از سه کار یکی بکنم، یا بروم و از آب حوض محمد بازخورم و گرنه، محمد را پاره کنم و اگر نه، جنگ می کنم تا خون خود در حوض ریزم، چنان که هیچکس از آن آب نخورد." این بگفت و از میان قوم بیرون شد و سر بنهاد و می رفت تا به نزدیک حوض رسید.

چون به آنجا رسیده بود، حمزه پیش وی باز آمد و با وی جنگ در پیوست. و آن خبیث از سر تا پای خود سلاح پوشیده بود و حمزه هرچند به وی می زد، هیچ زخم کار نمی کرد. پس، اندازه بگرفت که ساق نپوشیده بود. فرود آمد و تیغ برکشید و بر هر دو ساق وی زد و آن ملعون را سرنگون درافکند و از قفا باز افتاد.

پس چون وی را افکنده بود، آن ملعون همچنان می غلتید و حرکت می کرد تا به کناره ی حوض رفت، تا باشد که از آب حوض خورد و سوگند که خورده بود و دعوی که کرده بود راست گرداند. چون به سر حوض فرو داشت که آب خورد، حمزه تیغ بر سر وی زد و سرش در حوض افتاد.

منبع: سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحاق ابن محمد همدانی، صفحات ۲۸۲-۲۸۳-۲۷۸

خوب با خواندن تاریخ صدر اسلام از کتب خود مسلمین درمیابیم که خزعبلات اخوندها در مورد مردانه جنگیدن سپاه اسلام و نبستن اب بر دشمن و و همه دروغ و شیادیست و در واقع در ماجرای بستن اب به سپاه حسین آنها از سنت محمد استفاده میکردند و هیچ تخطی در این امر نداشتن.

یعنی اگر برعکس میبود حسین هم همینکار را میکرد کما اینکه محمد و اعوان و انصارش کرده بودند به کرات و مرات.

بازگویی این داستانها دروغ اخوندهای مسلمان را در اینمورد را افشا میکند و ماهیت واقعی این دین و حامیانش را نشان میدهد . و اثبات اینکه داعش اینینه تمام نمای قران و سنت نبوی است.

ذکر چگونگی آغاز جنگهای پیامبر و دروغ اخوندها:

بررسی علل آغاز ده جنگ اول پیامبر اسلام:

(1) سریه حمزه بن عبدالمطلب:

ماه هفتم هجرت

هدف: تعرض به کاروان قریش که از شام به مکه بر می گشت

(2) سریه عبیده بن حارثه در رابع:

ماه هشتم هجرت

علت در کتاب بیان نشده

(3) سریه سعد بن ابی وقاص در خرار:

ماه نهم هجرت

هدف: غارت کاروان قریش

4) غزوه ابوا:

ماه يازدهم هجرت

هدف: گرفتن کاروان قریش

5) غزوه بواط:

هدف: حمله به کاروان قریش

6) غزوه بدر اولی:

هدف: تعقیب و جستجوی کرز بن جابر فہری کہ دامداری می کرد و گلہ های زیادی داشت.

7) غزوه ذی العشیرہ:

هدف: حمله به کاروان قریش کہ عازم شام بود.

8) سریہ نخلہ به فرماندہی عبد اللہ بن جحش:

هدف: حمله به کاروان قریش کہ در ماه حرام آن را غارت کردند.

9) بدر القتال (جنگ مشہور بدر):

هدف: غارت کاروان قریش

10) کشتن عصما دختر مروان:

وی پیامبر را آزار می داد و از اسلام ایراد می گرفت و مردم را علیہ پیامبر تحریک می کرد.

منبع:

مغازی تاریخ جنگهای پیامبر(ص)

تالیف: محمد بن عمر واقدی

ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی

جلد اول ، تهران، 1361

مرکز تولید و انتشارات دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

سریه خضره (khazera) به فرماندهی ابوقتاده در سال هشتم:

واقدی گوید نقل شده است که عبدالله بن ابی حدرد اسلمی می گفت: من دختری به همسری گرفتم و هیچ چیز در دنیا در نظرم بهتر از او نبود. دویست درهم مهر او کردم و هیچ چیزی هم نداشتم که به او هدیه کنم.

به حضور رسول خدا آمدم ، فرمود: اکنون چیزی پیش ما نیست که بتوانم به تو کمکی کنم ولی تصمیم دارم ابوقتاده را همراه 14 نفر دیگر به سریه ای بفرستم. دلت می خواهد تو هم همراه ایشان بروی؟

پیامبر ما را به غطفان و ناحیه نجد اعزام فرمود و دستور داد که شبها حرکت و روزها کمین کنید و غارت ببرید و زنان و کودکان را نکشید. گوید: به ناحیه غطفان رسیدیم و شبانگاه به اردوی بزرگی ازیشان هجوم بردیم و اردوگاه را محاصره کردیم.

مردانی به جنگ پرداختند و مرد بلندقامتی در حالیکه شمشیر خود را کشیده بود و به سوی عقب حرکت می کرد می گفت: این پیامبر شما مکار است و کار او از آن کارهاست که همیشه می گوید بهشت! بهشت! و به ما ریشخند می زند. به تعقیبش پرداختیم و تیری رها کردم که به پس سر او خورد و همچنان می گفت: ای مسلمان با این عمل خود به بهشت نزدیک شو. من همچنان او را تیر زدم تا کشته شد و شمشیر او را برای خودم برداشتم.

آن وقت شتران و دامها را جلو انداختیم و زنان اسیر را سوار کردیم. چون صبح شد من دیدم بر روی شترم زنی سیاه پوش چون آهو، نشسته است. آن زن شروع به نگاه به پشت سر خود کرد و مکرر این کار را کرد و می گریست. من گفتم: به چه چیزی می نگری؟ گفت: به خدا چشم به راه مردی هستم که اگر زنده می بود ما را از دست شما نجات می داد.

پس به او گفتم: به خدا سوگند من خودم او را کشتم و این شمشیر اوست. او نگاهی کرد و گفت: آری. راست می گویی و او در نومییدی شروع به گریه کرد. ابن ابی حدرد گوید: تمام شتران و دامها را به حضور رسول خدا آوردیم. عبدالله بن جعفر گوید: آنها 200 شتر و 1000 بز و اسیران زیادی آوردند که خمس آن را کنار گذاشتند. از عبدالله بن ابی حدرد نقل شده است در این سفر چهار زن اسیر گرفتیم، در میان ایشان دوشیزه جوانی بود که مانند غزال به نظر می رسید و از لحاظ کمی سن و سال و زیبایی چیز عجیبی بود. تعدادی پسر بچه و دختر بچه هم به اسیری گرفته بودیم. چون اسیران را تقسیم کردند آن دخترک بسیار زیبا در سهم ابوقتاده قرار گرفت.

محمیه بن جزء زبیدی به حضور #رسول خدا(ص) آمد و گفت: در این سفر دخترک بسیار زیبایی نصیب ابوقتاده شده است و شما به من وعده فرموده بودید که در اولین مورد که خداوند به شما فیء عنایت فرماید زنی به من بدهید.

پیامبر کس پیش ابوقتاده فرستادند و فرمودند: کنیزکی که سهم تو شده است چگونه است؟ گفت: جاریه بسیار زیبایی است. فرمود: آن را به من ببخش. گفت: چنین خواهم کرد. #پیامبر(ص) او را گرفتند و به محمیه بخشیدند.

منبع:

مغازی تاریخ جنگهای پیامبر(ص)

تالیف: محمد بن عمر واقدی

مترجم: محمود مهدوی دامغانی

جلد دوم، صفحه 593-595

مرکز تولید و انتشارات دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

"با اندکی تلخیص"

همانطور که میبینید جنگهای محمد برای راهزنی و گرفتن غنیمت و زن بوده و در اینجا باز دروغ روحانیون مسلمان که میگویند جنگهای محمد همه تدافعی بوده دروغی بیش نیست و توسط تاریخ خود همین مسلمانان افشا میشود. این گوشه بسیار کوچکی ازین جنگهای ایشان بوده که به اسم اسلام و برای راهزنی و غارت و چپاول انجام میشده است.

جنایت اعراب مسلمان در حق پدران و مادران ما و جاری کردن رودخانه ای از خون آنان:

عجب ملتی هستیم، ملتی که به حال دشمنان تاریخی اش گریه می کند و از قاتلان اجدادش با عنوان سید و سالار خویش یاد می نماید، هم میهنم، تو می دانی که چند سال پیش از واقعه ی کربلا در سرزمینت جنایتی رخ داد که تاریخ از بیانش شرم دارد؟ می دانم که باورش برای شما هم سخت است!

کشتار بیش از 70000 نفر از نیاکانمان را می گویم، کسانی که اسیر درست #مسلمانان بودند، تو می دانی که رودی را با خون آنان رنگین کردند.

دردناک است که ملتی خدای دشمنان تاریخی اش را پیرستد و همواره بر نوادگان رهبر همان عقیده ای که یارانش یکی از زشت ترین جنایات تاریخی را بر پدرانش روا داشته اند درود بفرستد، بر گورهای آنان گنبدها بسازد، از آنان استمداد غیبی نماید!

تجاوز اعراب مسلمان به ایران یکی از تراژدی های تاریخ ماست، طنز تاریخ است که ملتی برای قاتلان نیاکانش سر و دست بشکند و نوادگان سر دسته ی تحقیر کنندگانش را سید و سالار خویش بنامد.

آیا می دانید که اعراب مسلمان بر سر پدران ما، مادران ما و نیاکان ما چه بلایی را آوردند؟

از داستان جنگ خالد ابن ولید خبر دارید؟

آیا می دانید هنگامیکه او با مقاومت جانانه از سوی ایرانیان مواجه گردید به خدایش، الله، سوگند خورد که جوئی بزرگ را از خون به راه اندازد و برای اینکه سوگند خالد مورد قبول الله قرار گیرد اعراب مسلمان مسیر رودی را تغییر دادند تا خون اسیران با آب آمیخته شده و روان گردد؟

آیا می‌دانید نوادگان همین اعرابی که علی ابن ابی طالب هم یکی از راهنمایان و فرماندهانشان در جنگ بود با افتخار می‌گویند: مسلمانان با همان آبی که با خون ایرانیان آمیخته شده بود آسیابی را به حرکت در آوردند و آردی که از این کار به دست آمد خوراک سه شبانه‌روز لشکریان الله را تأمین نمود؟

شاید به نظر افسانه بیاید، ولی بدانید که اعراب در چند کتب مرجع خویش که از معروفترین منابع آنان است از این مسئله با افتخار یاد می‌نمایند، قطع به یقین دو کتاب "البدایه و النهایه" و "الکامل فی التاریخ" از معروفترین منابع تاریخی اعراب هستند.

من در اینجا متن عربی این نوشته را بدون دخل و تصرف آوردم تا شاید عرب پرستان ایرانی اندکی به خود آیند و بدانند که مسلمان متوحش الله پرست چه بلایی بر سر میهنش آوردند.

الکامل فی التاریخ. ثم دخلت سنه اثنتی عشره / صفحه 238:

... فقال خالد: اللهم إن هزمتهم فعلى ان لا استبقى منهم من اقدر عليه حتى اجري من دمائهم نهرهم. فانهزمت فارس فنادى منادى خالد: الأسراء الأسراء، إلا من امتنع فاقتلوه. فاقبل بهم المسلمون اسراء، و وكل بهم من يضرب اعناقهم يوما و ليلة.

فقال له القعقاع وغيره: لو قتلت أهل الأرض لم تجر دماؤهم، فارسل عليها الماء تبر يمينك، ففعل؛ وسُمي نهر الدم، و وقف خالد على الطعام وقال للمسلمين: قد نفلتكموه، فتعشى به المسلمون، وجعل من لم ير الرقاق، يقول: ما هذه الرقاق البيض! وبلغ عدد القتلى سبعين الفا، وكانت الوقع فى صفر.

ترجمه:

خالد گفت: بارالها، اگر بر آنان چیره شوم هیچکدامشان را باقی نخواهم گذاشت تا اینکه از خونشان نهری جاری شود! پس ایرانیان شکست خوردند، منادی خالد گفت که اسیر کنید، اسیر کنید مگر آنان که از اسارت خودداری نمایند بکشید؛ پس مسلمین اسیر گرفتند و آنان را یک شبانه روز کامل گردن زدند تا خون جاری شود.

تعدادی دیگر به او گفتند: اگر تمامی اهل زمین را بکشی خونی جاری نخواهد شد، پس آب رودخانه را به سمت آنان جاری کن، سپس چنان کرد و آن را رود خون نامیدند؛ خالد هنگام خوردن شام گفت: عجب پاداشی است این نان نازک (که از چرخش آسیاب آبی بدست آمده بود که نیرو محرکه اش رود خون ایرانیان بود)!

تعداد کشته شدگان بالغ بر 70000 نفر بود، این واقعه در ماه صفر (سال 12 هجری) اتفاق افتاد.

مضمون بالا در کتاب "البدايه و النهايه" هم مشاهده می‌نمائیم با این تفاوت که در اینجا به روشنی از به حرکت در آوردن آسیاب آبی سخن به میان آمده است:

البدايه و النهايه / سنه ثنتی عشره من الهجره النبوی / صفحه 521:

قال خالد: اللهم لك علي ان منحتنا اکتافهم ان لا استبقى منهم احدا اقدر عليه حتى اجري نهرهم بدمائهم. ثم ان الله عز وجل منح المسلمين اکتافهم، فنادی منادی خالد: الاسر، الاسر، لا تقتلوا الا من امتنع من الاسر؛ فاقبلت الخيول بهم أفواجا يساقون سوقا، وقد وكل بهم رجالا يضربون أعناقهم فی النهر، ففعل ذلك بهم خالد يوما وليله، و يطلبهم فی الغد ومن بعد الغد، و كلما حضر منهم احد ضربت عنقه فی النهر، و قد صرف ماء النهر الى موضع آخر، فقال له بعض الأمراء: ان النهر لا یجری بدمائهم حتى ترسل الماء على الدم، فیجری معه، فتبر یمینک؛ فارسله فسال النهر دما عبيطا، فلذلك سُمی نهر الدم، الى اليوم، فدارت الطواحين بذلك الماء المختلط بالدم العبيط ما كفى العسكر بکماله ثلاثه ايام.

وبلغ عدد القتلى سبعين الفا، ولما هزم خالد الجيش و رجع من رجع من الناس، عدل خالد الى الطعام الذي كانوا قد وضعوه لياكلوه، فقال للمسلمين: هذا نفل فانزلوا فكلوا. فنزل الناس فاكلوا عشاء؛ و قد جعل الاعاجم على طعامهم جردقا كثيرا، فجعل من يراه من أهل البادية من الأعراب يقولون: ما هذه الرقع؟ يحسبونها ثياب؛. فيقول لهم من يعرف ذلك من أهل الارياض والمدن: اما سمعتم برقيق العيش؟

قالوا: بلى، قالوا: فهذا رقيق العيش. فسموه يومئذ رقاقا، وإنما كانت العرب تسميه القرن.

ترجمه‌ی بالا هم تقریباً معادل ترجمه‌ی "الکامل فی التاریخ" است بجز اینکه در اینجا از 70,000 نفری از ایرانیان یاد شده که اینگونه کشته شدند و همچنین از به حرکت درآمدن آسیاب بوسیله‌ی رود خون یاد شده و از نانی نازک و خوشمزه‌ی بسیار سفیدی یاد شده که تازیان در آن روز خوردند و آن را نان " رقاق" نامیدند، نانی که می‌گفتند مانند لباس نازک است؛ این تسمیه تا کنون نیز در فرهنگ عربی باقی است.

اما پرسشی که همچنان باقی می‌ماند این است که آیا سزاست ما این جنایتکار و خاندانش را خداگونه مورد احترام قرار دهیم و به خاطر آنان بر سر و سینه بزنیم؟

آدم سوزی ابوبکر:

در کتاب صحیح بخاری از ابوهریره نقل شده که گفت:

6924 - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ، قَالَ: لَمَّا تُوَفِّيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، قَالَ عُمَرُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ" "

6925 - قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَّا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا...

ترجمه:

وقتی ابوبکر تصمیم گرفت با اصحاب رده بجنگد، خلیفه دوم بر ایشان اعتراض کردند و گفتند: چگونه می خواهی با مردم قتال کنی با اینکه پیغمبر فرمود: من مأمورم با کفار بجنگم تا اینکه اینها لا اله الا الله بگویند و هر کس لا اله الا الله بگوید و مسلمان شود مال و جان او کاملاً در امان است مگر اینکه از حد اسلام و حد توحید بیرون رفته باشد؛ ولی ابوبکر گفت: قسم به خدا با هر کس که بین نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید حتی اگر یک بزغاله‌ای که به پیغمبر می‌دادند و به من ندهند با او خواهم جنگید.

منبع:

(صحیح البخاری ج 9 ص 15، المؤلف: محمد بن إسماعیل أبو عبد الله البخاری الجعفی، المحقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة) (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، 1422 هـ)

زنده سوزاندن ایاس بن عبید الله بن عبید یالیل مشهور به فجاءه:

طبری در تاریخ خود می گوید:

مردی از بنی سلیم که به او فجاءه گفته می شد نزد ابو بکر آمد. او ایاس بن عبد الله بن عبد یالیل ابن عمیره بن خفاف نام داشت. به ابو بکر گفت: من مسلمانم و می خواهم با مرتدین جهاد کنم، من را کمک کن. ابو بکر نیز به او مرکب و سلاح داد. فجاءه نیز به همراه مردی از بنی لاشرید به نام نجبه بن أبی المیثاء اموال مسلمانان و مرتدین را گرفتند و آنان که مخالفت کردند کشتند.

زمانی که خبر به ابو بکر رسید، به طریفه بن حاجز نوشت: همانا دشمن خدا فجاءه نزد من آمد گمان می کرد مسلمان است و از من خواست تا او را در مقابل مرتدین تقویت کنم، من نیز به او مرکب و سلاح دادم اما خبر قطعی به من رسیده که او به مسلم و مرتد متعرض شده اموال آنان را می گیرد و آن کس که مخالفت کند می کشد. با مسلمانانی که نزد تو هستند به سوی او برو، او را بکش یا نزد من بیاور.

طریفه بن حاجز به سوی او رفت و زمانی که به او رسید، بین دو طرف تیر اندازی شد که در نتیجه نجبه بن أبی المیثاء به تیری کشته شد. فجاءه نیز با دیدن تلاش مسلمانان به طریفه گفت: به خدا قسم تو اولی از من نیستی تو امیر ابو بکری و من نیز امیر او هستم. طریفه جواب داد: اگر راست می گویی سلاح را زمین بگذار و با من نزد ابو بکر بیا.

فجاءه نیز با طریفه نزد ابو بکر آمد. زمانی که به ابو بکر رسیدند، ابو بکر به طریفه بن حاجز امر کرد و گفت: فجاءه را به بقیع ببر و با آتش بسوزان. (اوج مردانگی و شرافت را ببینید)

منبع:

تاريخ الطبري ج 3 ص 264 و 265 المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: 310هـ)، الناشر: دار التراث - بيروت، الطبعة: الثانية - 1387 هـ عدد الأجزاء: 11.

همانطور که دیدید سوزاندن و کشتن انسانها از روز اول جزیی جدا ناپذیر از دین اسلام بوده و گروه های تروریستی مثل داعش با اتکا با دستورات اسلام و قران این اعمال را انجام می دهند.

در ادامه جنایتهای محمد و علی و اعوان و انصار جنایتکارشان را از دل تاریخ بیرون میکشیم و به شما ارائه میکنیم.

وَقَعَةُ الْخُرَى^(١)

كان قد اجتمع طائفة كثيرة من الغلّال يوم بُرّاعة من أصحاب طلحة بين بني عَطَلان، فاجتمعوا إلى امرأة يقال لها: لَمْ زَغَلِي شَلَى بنت مالك بن خديجة. وكانت من شذات العرب، كأنها أم زُورَة، وكان يُطْرَبُ بأُكْمها المثل في الشرف؛ لكثرة أولادها وعزّة قبيلتها وبينها، فلما اجتمعوا إليها فزغزغهم^(٢) القتال خالي، فهاجوا لذلك، وتأنّب^(٣) إليهم آخرون من بني شُلَيْم وعكرمة وهوازن وأسد، فصاروا جيشاً كبيراً، وتغلغل أمر هذه المرأة، فلما سمع بهم خالد بن الوليد سار إليهم، وأقبلوا قتالاً شديداً، وهي راكبة على جمل أمها الذي كان يُقال: من لَحَسَ^(٤) جملها فله مائة من الإبل. وذلك لعزّها^(٥)، فهزمهم خالد وعقر جملها وقتلها وبثت بالفتح إلى الشدي، ورضى الله عنه.

قصة الفجاءة^(٦)

واسمه إِبْرَاهِيمُ بن عبد الله بن عبد البليّ بن عُمَيْرَة بن خُفَاف، من بني شُلَيْم. قال ابن إسحاق: وقد كان الشديّ حرق الفجاءة بالفتح في المدينة، وكان سيّبه

(١) انظر تاريخ الطبري ١٦٢/٣، والكمال ٣٥٠/٢.
(٢) في الأصل: وأمرهم. وأمرهم: جعلهم وشجعهم. انظر اللسان (٢ م ر).
(٣) في م: ١: تأنّب. وتأنّب: تآلى وتضاعف.
(٤) في م: ١: لَحَسَ.
(٥) يده في الأصل: وقال خالد: من يطر جملها وله مائة بعير فلم يقدم عليها أحد لحسن خالد وجماعة معه فطروا جملها وقتلوا بعد أن قتل حولها مائة فارس.
(٦) انظر تاريخ الطبري ٢٦٤/٣، ٢٦٥، والكمال ٣٥٠/٢، ٣٥١.

الْبَلَدِيَّةُ وَالنَّهْيَاةُ

للمحافظ عماد الدين أبي الفداء إسماعيل ابن عمر بن كثير القرشي الدمشقي ٧٠١ - ٧٧٤ هـ

sonnat.net

تَحْقِيقُ
الدكتور عثمان بن محمد بن عبد الرحمن التركي

بالتعاون مع
مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية
بدمشق

المجلد التاسع

هَجْر
للمطبعة والنشر والتوزيع والانتشار

أه قدّم عليه فزغزغهم أنه مشتم، وسأل منه أن يُخبرهم عنه جيشاً يُقاتلُ به أهل الرُّوْة، فجهّزهم معه جيشاً، فلما سار جعل لا يُزَيِّلُ ولا يُرَتِّلُ إلا قتله وأخذ ماله، فلما سمع الشديّ بقتل ورائه جيشاً فزغزغ، فلما لحقه بقتل به إلى النجيب، فبعثت إليه إلى قتله وألقته في النار، فحرقته وهو غُصُوط^(٧).

قصة سجاح وبني تميم^(٨)

كانت بنت تميم قد اختلقت لأزواجهم أمم الرُّوْة؛ فمنهم من ارتدّ وبيع الركاّة، ومنهم من بعت بأموال الصدقات إلى الشديّ، ومنهم من توفّق ليضطرّ في آخره، حينما هم كذلك إذ قبلت سجاح بنت الحارث بن شُوْبة بن عُقْلان الظليليّ من الجزيرة، وهي من نصاري العرب، وقد أُلغيت البوّة، ومعها نخوة بن ثورمها ومن ألق بهم، وقد عزّزوا على غزو أبي بكر الشديّ، فلما موت يولاد^(٩) بني تميم دخلهم إلى آخرها، فاشتجاب لها عائلهم، وكان من اشتجاب لها مالك بن ثورم الشبي، ولخيل بن حاجب، وجماعة من سادات أمراء بني تميم، وتخلّف آخرون منهم عنها: ثم اشتغلوا على أن لا حرب بينهم، إلا أن مالك ابن ثورم نأ وألغها فتأاعا عن غزوها^(١٠)، وروضها على بني ثورم، ثم اتفق الجميع على قتال الناس، وقالوا: من تأنّب؟ فقالت لهم فيما تشبهه: أبعثوا الرُكّاب، واشتعلوا النّهاب، ثم أغبروا على الرّباب، فليس تولّهم حجاب، ثم

(٧) منقطع: لقط الأسم: جمع بين يديه ويطه يعل. الوسيط (ق م ط).
(٨) انظر تاريخ الطبري ٢٦٦/٣ - ٢٦٧، والكمال ٣٥٢/٢ - ٣٥٣.
(٩) في الأصل: ألقا.
(١٠) في م: ١: من.

تاريخ الطبقة

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢١ - ٢٣١

المجلد الثالث

تحقيق
عبد الوكيل الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



قال أبو جعفر: ولما ابن حميد، فله حديثان في شأن الصحابة عن سلمة، عن محمد بن إسحاق، عن عبد الله بن أبي بكر، قال: قدم على أبي بكر رجل من بني سلمة، يقال له الصحابة، وهو إياس بن عبد الله بن عبد ياليل بن حمزة بن عتاف، فقال لأبي بكر: إني مسلم، وقد أردت جهاد من أردت من الكفار، فاحملني وأضني، فحمله أبو بكر على ظهره، وأعطاه سلاحاً، فخرج يستعرض الناس: المسلم والمرد، يأخذ أموالهم، ويصيب من امتنع منهم، وبمه رجل من بني النضير، يقال له: نجبة بن أبي الميثاء، فلما بلغ أبا بكر خبره، كتب إلى طرفة بن حاجر: إن عدو الله الصحابة أتاني يزعم أنه مسلم، ويسألني أن أقويه عنك من أردت من الإسلام، فحملته وسلاحه، ثم انتهى إلى من يقين الخير أن عدو الله قد استعرض الناس: المسلم والمرد، يأخذ أموالهم، ويقتل من خالفه منهم، فسر إليه بمن ملك من المسلمين حتى تقتله، أو تأخذه فتأبتيه به. فصار طرفة بن حاجر، فلما لقي الناس كانت بينهم الرمي بالقتل، فقتل نجبة بن أبي الميثاء بسهم رمى به، فلما رأى الصحابة من المسلمين الجحد، قال لطرقة: والله ما أنت بأول الأمر مني، أنت أمير لأبي بكر وأنا أميره. فقال له طرفة: إن كنت صادقاً فضع السلاح، والطلق معي إلى أبي بكر. فخرج معه، فلما قد ما عليه أمر أبو بكر لطرقة بن حاجر، قال: اخرج به إلى هذا البيت فمركب فيه بالبر، فخرج به طرفة إلى المصلى فأوقد له نارا، فقفه فيها، فقال عتاف بن ثعلبة: وهو عتاف بن عمير - يذكر الصحابة، فها صم:

١٩٠٥/١

ع. يأخذون سلاحه قتاله ولذا تم عند الإله أنهم لا دينهم ديني ولا أنا منهم حتى يسير إلى العزة قيام حديث ابن حميد، قال: حدثنا سلمة، عن ابن إسحاق، عن عبد الله بن أبي بكر، قال: كانت سلمة بن منصور قد انتفض بعضهم فرجعوا كخاراً، وثبت بعضهم على الإسلام مع أمير كان لأبي بكر عليهم. (١) الأصحاح ٢١. (٢) كما في س، د، هـ، ولا أنا نحن، وفي الأصحاح ٢١.

أبي الأشهب قال حدثني عبد الرحمن بن طرفة عن عرفة بن أسد وكان عرفة جده وحدثني أنه رأى جده قال أصيب الله وأله أتم (طرفة) الطال والله أتم. وأورد سعيد بن يعقوب في الصحابة وروي عن أحمد بن عاصم عن أبي بكر الحنفي عن الثوري عن سنان عن تميم بن طرفة عن أبيه قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصنع بده النبي على اليسرى في الصلاة قال سعيد لا أدري له حجة ألا. قال أخرجه ابن أبي حاتم في المائل عن أحمد بن عاصم وقال أنه سأل أبيه عنه فقلت أنا هو عن سنان عن قبيصة بن حبيب عن أبيه. قلت أخرجه أصحاب السنن إلا التمام من طريق سنان عن قبيصة أن كان حفوظاً فقلت لسانك فيه شيئين. (طروذ) السلي. ذكر في شعر هود السلي الآتي في القسم الثالث من الهة. (ز) (طريف) بن أمان بن سفة بن جارية بن فهم بن بكر بن عبد بن أنبار بن حميرة بن أسد ابن ربيعة بن أنار الأثاري. وأوقافه وحجبه جمة بن قيس بن سلمة بن طريف قتل مع الحسين بن علي قاله ابن الكشي واستمره ابن خنوع. قلت جارية بالجيم وعبد بنجع للهمة وسكون الوجود وحميرة بالفتح. (ح) (طرفة) بن حاجر السلي. قال أبو عمر مذكور في الصحابة وذكر سيف أنه هو الذي كتب إليه أبو بكر في قصة الجهاد السلي فصار طرفة في طلبة حتى نشر به طرفة فافقه إلى أن بكر طرفة بالار وكان طرفة وأخوه ممن بن حاجر مع جلد بن الوليد وذكر سيف أيضاً عن عبد بن عمرو. أن أبا بكر الصديق أمر طرفة المذكور وقد تقدم أنهم كانوا لا يؤمرون إلا الصحابة

باب - ط - ع

(طعنة) بن أبيرق بن عمرو الأضاري. ذكره أبو إسحق الشافعي في الصحابة وقال: نه لنتأخذ كلها إلا بدرا وساق من طريق خالد بن معدان أنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأما أشقى فداه فأنه رجل ما فضل من جليل أنه عتافاً قال نزار الله لما البنة استمره يحيى بن مندة عن جده وأسانده ضعيف قاله أبو موسى قال وقد تكلم في إيمان طعنة

باب - ط - ع

باب - ط - ع

باب - ط - ع

(الطليل) بن الحارث بن الخطاب بن عبد مناف القرشي البجلي. ذكره موسى بن عتيق وابن

الأصالة في تليخ الصحابة

تأليف
شيخ الإسلام زعم المصنف لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري
بن علي الكوفي الشافعي الحنفي الشافعي
القرن الثاني عشر لله

المجلد الثاني
الجزء الثالث والثمانين

الترجمة

Sonnat.net

طبعت هذه النسخة طبق النسخة المطبوعة سنة ١٨٥٣ (م) في بلدة كركنتا

بعد مقابلتها على النسخة الأصلية المحفوظة في دار الكتب بالأزهر الشريف بمصر

ثم على النسخة الموقوفة على طلبة العلم بربو القبول من الإزمير المذكور

(تبي) كل ما جاء مكتفاً بتوسين (هكذا) فهو نسخة ولم يثبت من ذلك إلا

ما كان ذا معنى صحيح. وكل ترجمة جاءت زائدة عن مجرد أسماء الصحابة لمحاظ

الذي يعلم عليها يعرف (ز) وقد ذكر المصنف في الحطية أن الحافظ الذهبي

استوعب كتاب أسد الغابة واستدرك عليه بعد أن حكى أن صاحب أسد الغابة جمع

في كتابه الاستيعاب ودفعه وما وقع له من الزيادة فيكون هذا الكتاب الجليل جمع

كل مادة في هذه الكتب وراة عليها عمداً من ثلاثة عشر ألف ترجمة. فهو أسبق

من جميعها لا تشاء وأد الوفاق لا تشاء وبه نستعين

جنگ ذات العیون:

در جنگ فتح الانبار ، خالد بن ولید ، از فرماندهان عمر بن الخطاب به تیر اندازان خود دستور داد که چشمان مردم را هدف بگیرند و آنان در آن روز هزار نفر را کور کردند ؛ تا حدی که این جنگ به جنگ «ذات العیون» معروف گشت.

ابن اثیر در الکامل می نویسد:

ذكر فتح الأنبار ثم سار خالد على تعبيته إلى الأنبار ، وأما سمي الأنبار لأن أهرأ الطعام كانت بها أنابيب ، وعلى مقدمته الأقرع بن حابس . فلما بلغها أطاف بها ، وأنشأ القتال ، وكان قليل الصبر عنه وتقدم إلى رماله أن يقصدوا عيونهم فرموا رشقا واحدا ، ثم تابعوا فأصابوا ألف عين ، فسميت تلك الوقعة ذات العيون.

ترجمه:

وقتی که شهر انبار فتح شد ، خالد مأمور سر و سامان دادن به آن شهر شد (این شهر از آن جهت انبار نامیده می شد که محل ذخیره مواد غذایی بود) ولی پیشاپیش لشکریان ولی شخصی بود به نام اقرع بن حابس که مجرد رسیدن به شهر ، اطراف آن را محاصره کرد و آتش جنگ را شعله ور ساخت. او مردی کم صبر بود ، تیر اندازان را جلوی لشکر گذاشت و دستور داد تا چشم های مردم را هدف بگیرند و خود او نیز اولین تیر را رها کرد و آنان به دنبال او چشم ها را مورد هدف قرار دادند که حدود هزار چشم هدف تیر قرار گرفت . از این رو ، این واقعه «ذات العیون» نام گرفت.

منبع: (الکامل فی التاریخ ، ابن الأثیر ، ج 2 ، ص 394)

ابو بكر الصديق أول الخلفاء الراشدين

ترجمة حياته . خلافة . محاربته
أهل الردة . فوائده . فتوح المسلمين
في العراق والشام . وفاته . وبه
خاتمة في حياة خالد بن الوليد

Sonnat.net

تأليف

محمد رضا

أمين مكتبة جامعة فؤاد الأول

بإشراف فهارس بأسماء الرجال والنساء والأماكن

الطبعة الثانية

١٣٦٩ هـ - ١٩٥٠ م

طبع في دار النشر الإسلامية
عيسى البابي الحلبي وشركاه

فتح الأنبار

موقعة ذات العيون

أنبار هي فيروز سابور القديمة . مدينة شهيرة في العراق من ولاية بفسداد بينها وبين بغداد عشرة فراسخ ، وهي الى غربها على الفرات قرب مخرج نهر عيسى ، وبابل في شمالها وتبعد عنها نحو ثمانين ميلاً . قيل سميت بالأنبار لأنه كان يجمع فيها أنابيب الحنطة والشعير والتبن وأنابيب جمع أنبار

سار خالد على تعبته الى الأنبار وعلى مقدمته الأفرع بن حابس فحاصرها المسلمون وقد تحصن أهل الأنبار وخذلوا عليهم وأشرفوا من حصنهم وعلى جنودهم شيرزاد صاحب ساباط وطلح خالد بالخذنق وأنشب القتال وأوصى رماة أن يقصدوا عيون جيش العدو فرموا رشقاً واحداً ثم تابعوا فأصابوا ألف عين فسميت تلك الموقعة (ذات العيون) وتصايح القوم « ذهب عيون أهل الأنبار » . فلما رأى ذلك شيرزاد أرسل يطلب الصلح على أمر لم يرضه خالد ، فرد رسله ونحر

- ١٢١ -

من إبل العسكر كل ضعيف وأتت الأبل في أضيق مكان في الخندق حتى ردمه بها وجاز هو وأصحابه فوقها ، فاجتمع المسلمون والمشركون في الخندق فأرسل شيرزاد الى خالد يطلب منه الصلح على ما أراد فصالحه على أن يلحقه بآمنه من غير أن يأخذ شيئاً من المناع . وخرج شيرزاد الى بهمن جاذوبه . ثم صالح خالد من حول الأنبار وأهل كواذى

ابن كثير در البدايه و النهايه مى گويد:

فتح خالد للأنبار ، وتسمى هذه الغزوات ذات العيون ركب خالد فى جيوشه فسار حتى انتهى إلى الأنبار وعليها رجل من أعقل الفرس وأسودهم فى أنفسهم ، يقال له شيرزاد ، فأحاط بها خالد وعليها خندق وحوله أعراب من قومهم على دينهم ، واجتمع معهم أهل أرضهم ، فمانعوا خالد أن يصل إلى الخندق فضرب معهم رأساً ، ولما تواجه الفريقان أمر خالد أصحابه فرشقوهم بالنبال حتى فلقوا منهم ألف عين ، فتصايح الناس ، ذهب عيون أهل الأنبار ، وسميت هذه الغزوة ذات العيون.

ترجمه:

خالد ، شهر انبار را فتح کرد و این جنگ ها «ذات العيون» نامیده شد . خالد سوار بر مرکب خود به انتهای شهر رفت و مردی از عاقل های فارس به نام «شیرزاد» همراه او بود . خالد شهر را محاصره کرد ؛ ولی مردم در اطراف شهر خندق ایجاد کرده بودند. مردان عرب زبانی اطراف خندق جمع شده بودند که به همراه صاحبان زمین ها مانع از نفوذ لشکر به داخل شهر شدند ، دستور داد سر یک نفر از آنان را جدا کنند . سپس خالد دستور داد که با تیر

مردم را هدف قرار دهند تا این که چشم هزاران نفر از آنان کور شود. فریاد و ناله مردم سراسر آن جا را فرا گرفت که چشم‌های مردمان کور شد و لذا این جنگ را «ذات العیون» نامیدند.

منبع: (البداية والنهاية، ابن کثیر، ج 6، ص 384)



جنگ طالقان:

در این جنگ، مسلمانان چنان جنایاتی را مرتکب شدند که در طول تاریخ سابقه نداشته است؛ حتی چنگیز و اسکندر هم چنین جنایاتی را مرتکب نشده‌اند.

ابن اثیر در الکامل می‌نویسد:

كتب قتيبة إلى نيسابور وغيرها من البلاد ليقدم عليه الجنود فقدموا قبل أوانهم نحو الطالقان وكان ملكها قد خلع وطابق نيزك على الخلع فأتاه قتيبة فأوقع باهل الطالقان فقتل من أهلها مقتلة عظيمة وصلب منهم سماطين أربعة فراسخ في نظام واحد.

جنگ گرگان:

در این جنگ هم جنایت عظیمی اتفاق افتاد . غیر مسلمانان ، از مسلمانان درخواست کردند که ما درهای شهر را بر روی شما می گشاییم ، به شرطی که حتی یک نفر از ما کشته نشود ؛ اما لشکریان خلیفه چه کردند؟ بلی، همه را کشتند جز یک نفر و گفتند که ما گفته بودیم که یک نفر از شما را نمی کشیم!!!!

ابن اثیر در الکامل می گوید:

فأتی جرجان فصالحوه علی مائتی ألف ثم أتی طمیسهُ وهی کلها من طبرستان متاخمة جرجان وهی مدینة علی ساحل البحر فقاتله أهلها فصلی صلاة الخوف أعلمه حذیفهُ کیفيتها وهم یقتتلون وضرب سعید یومئذ رجلا بالسيف علی حبل عاتقه فخرج السیف من تحت مرفقه وحاصرهم فسألوا الأمان فأعطاهم علی أن لا یقتل منهم رجلا واحدا ففتحوا الحصن فقتلوا أجمعین إلا رجلا واحدا ففتحوا الحصن وحوی ما فی الحصن.

ترجمه:

به گرگان وارد شدند و با گرفتن 200 هزار دینار با آنان مصالحه کردند . سپس به اطرافه طمیسهِ که شهری در کنار ساحل دریا و بعد از گرگان واقع و جزو مازندران بود ، رفتند . با مردم آن جا جنگ کردند . نماز خوف که حذیفه که کیفیت خواندن آن را می دانست خوانده شد و با آنان نیز به مقابله برخاستند و سعید با شمشیر بر سر مردم کوبید که از زیر بغل او درآمد و آنان را محاصره کردند.

آنان درخواست امان کردند که به آنان این امان دده شد تا کسی از آنان را نکشند و لذا قلعه را باز کردند ؛ ولی آنان همه را کشتند به جز یک مرد . سپس آنچه که در قلعه بود تصرف کردند.

منبع: (الکامل فی التاریخ ، ابن الأثیر ، ج 3 ، ص 110)

لِكَا مِلِّا فِي التَّحِيَّجِ

إِنَّمَا الْعَادَةُ عَمَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحَجِّ عَلَى مَا فِي الْقُرْآنِ
مُحَمَّدٌ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْقَدِيرِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الشَّيْبَانِي
الْمَرْفُوفُ بِإِسْمِ الْأَخِيهِ الْحَكِيمِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكِيمِ
الْمَرْفُوفِ ٦٣٠ هـ

من سنة ٢٠ لثانية سنة ٦٤ للهجرة

تأليف
إلى الفناء عبد الله القاسم
Sonnat.net

المجلد الثالث

دار الكتب العلمية
مبعض ثبوتات

٦
سنة ٣٠ سنة ٣٠
بالناس بها يصاب العذل، فأرسل سعيد إلى أهل الأيام والقادسية فقال: «أنتم وجود
الناس والوجه بيني، عن الجسد فأبلغوا حاجة ذي الحاجة [وخلة ذي الخلة].
وأدخل معهم من يحتدل من اللواحق والروافد، وجعل القراء في سمره [فكانوا
كانت الكوفة يساً شملت ناراً فالتقط إلى ذلك القرب ضربهم [فقتل الغالة في أهل
الكوفة، كتب سعيد إلى عثمان بذلك فجمع الناس وأخبرهم بما كتب إليه فقتلوا له:
أصبحت [فلا تسمعهم في ذلك]، ولا تسمعهم فيما ليسوا له بأهل، فإنه إذا نهض في
الأمر من ليس بأهل لها لم يحتملها وأفسدها. فقال عثمان: يا أهل المدينة استعدوا
واستمسكوا فددت إليكم الفتن وأني والله لأتخلصن لكم الذي لكم حتى أنقله إليكم
إن رأيتم، حتى يأتي من شهد مع أهل العراق سهمه فيقيم معه في بلاده، فقالوا: كيف
تظن إنيأ سهندا من الأرسين؟ فقال: بينهما من شاء بما كان له بالحجاز واليمن وغيرهما
من البلاد، ففرحوا وفتح الله لهم أمراً لم يكن في حسابهم، وفعلوا ذلك واشترأ رجال
من كلى قبيلة وجاز لهم عن تراص منهم ومن الناس وإقرار بالحقوق.
ذكر غزو سعيد بن العاص طبرستان (١)
في هذه السنة غزا سعيد بن العاص طبرستان فإنها لم يعزها أحد إلى هذه السنة
وقد تقدم في أيام عمر الخلاف في ذلك، وأن أصبهلها صالح سويد بن مقرن أيام عمر
على مال بدله، وأما على هذا القول فإن سعيداً غزاها من الكوفة سنة ثلاثين ومعه
الحسين، والحسين، وابن عباس، وابن عمر بن الخطاب، وعبد الله بن عمرو بن
العاص، وحليفته بن الحان، وابن الزبير، وناس من أصحاب النبي ﷺ، وخرج ابن
عاصم من البصرة يريد خراسان فسبق سعيداً ونزل نيسابور، ونزل سعيد قُومِسَ (٢) وهي
(١) قال ياقوت الحموي في معجم البلدان:
«كانت بلاد طبرستان في الحضرة والمنة على ما هو مشهور من أعراس، وكانت ملوك الفرس يوزونها ربيعاً
ويسمونه الأصهب، فإذا غلبوا له عليها لم يعزها عنها حتى يموت، فإذا مات أقتوا مكانه وقده إن كان
له ولد ولا وجهوا بأصبهه آخر، فلم يزلوا على ذلك حتى جاء الإسلام وقتلت الملوك المتصلة
بطرستان، وكان صاحب طبرستان يبالغ على الناس في السور فيعلم منه لصعوبة السلك، فلم يزل
الأمر على ذلك حتى دلى عثمان بن عفان رضي الله عنه سعيد بن العاص الكوفة... على ما تقدم
خبرها هنا.
(٢) قُومِسَ: كورة كبيرة واسعة بها مدن وقرى ومزارع في جبل طبرستان، فصبها دافغان بين الفري
ونيسابور.

محمد: به من دستور داده شده با مردم غير مسلمان بجنگم تا مسلمان شوند.

بررسی جنگ بدر:

در آن زمان در یثرب (مدینه) سه قبیله ی یهودی بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی نضیر نیز ساکن بودند. محمد به قصد جلب توجه این سه قبیله ی یهودی، اقدام به تعریف از دین یهود در آیات فراوانی از قران نمود و مانند آنان که تمام پادشاهان خوب خود را پیامبر می دانستند، آنان را نیز پیامبر انگاشت. او بیشترین بهره را از تورات برد به گونه ای که اکثر داستانهای قرآن، اقتباس شده از تورات است؛ ولی با این حال کمتر یهودی به او ایمان آورد؛ محمد و یارانش در شهر یثرب روز به روز فقیرتر و تنگ دست تر می شدند؛ قطع به یقین نقطه ی آغاز تحول در اسلام و افکار محمد، جنگ بدر بود؛ او پیش از این درگیری تصمیم گرفت به کاروان های تجاری مکیان که از داد و ستد با شام بر می گشتند، حمله کند. مکیان برای دفاع از مال التجاره ی خویش و در دفاع از کاروان تجاریشان بسیج شدند؛ این دو گروه در مکانی به نام بدر (نام روستائی بود) با هم درگیر شدند. یاران محمد در این

جنگ پیروز شدند و علاوه بر دستیابی به اموال کاروان، برای رهایی اسیران درخواست فدیهای زیادی نمودند؛ البته او دست کم دو نفر از اسیران را گردن زد.

رهبر اسلام سرمست از این پیروزی، این آیه را از قول خدایش، الله، می گوید:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (انفال/7)

ترجمه:

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت).

او متوجه اهمیت و سود فروانی که در جنگ برایش نهفته بود گردید، بنابراین مسلمانان را به جنگ هر چه بیشتر تشویق نمود:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (انفال/65)

ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ تشویق کن، اگر از میان شما بیست نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می کنند، زیرا که اینان گروهی هستند که (چیزی) نمی دانند.

محمد و یاران او پس از این بود که متوجه اهمیت جنگ شدند و او درگیری یاران خویش با مخالفان عقیدتی را جهاد اعلام نمود؛ واژه‌ی جهاد از این پس وارد فرهنگ اسلام شد و از ارکان این دین گردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (صف/10)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب دردناکی رهائی‌تان می‌نماید؟

تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (صف/11)

ترجمه:

به الله و فرستاده‌ی او ایمان بیاورید، و در راه الله با مالهای‌تان و جانهای‌تان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است (البته) اگر بدانید.

پس از این دوره است که محمد خوی وحشی‌گری‌اش را نشان داد، او تقریباً هر یک ماه و نیم از عمرش را در جنگ بسر می‌برد؛ وی از زنان به اسارت گرفته شده با عنوان ملک یمین (کنیز) یاد نمود و این زنان را بردگان جنسی می‌دانست، ایشان حتی در جنگی که با یکی از قبایل یهودی داشتند پس از تقسیم زنان، دختران و پسران آنان در میان یاران خویش؛ زیادی از آنان را به ساکنان نجد فروخت و اسلحه خرید؛ میراثی که محمد پس از این دوره بر جای گذاشت چیزی جز کشتن مردان و به اسارت گرفته شدن زنان نبود:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَّاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (احزاب/26)

ترجمه:

الله گروهی از اهل کتاب (را که از آنها عربهای غیر مسلمان) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پائین کشید، و در دل‌هایشان دلهره افکند، گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید.

این آیه در مورد کشتار تمام مردان قبیله یهودی بنی قریظه بود و منظور از اینکه عده‌ای به اسارت گرفته شدند کسانی جز زنان دختران و پسران نوجوان این قبیله نیست.

در احادیثی که در این دوران از وی نقل شده بوئی از تسامح نیست، این احادیث به قدری مستند و مستدل است که نه شیعه می‌تواند آنان را رد نمایند و نه اهل سنت، یکی از معروفترین این احادیث، حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم آمده است:

"أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا ألا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ، ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة ، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله".

ترجمه:

به من (از سوی الله) دستور داده شده با مردم بجنگم تا گواهی دهند که غیر از الله خدائی نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و (مانند ما) نماز بخوانند و زکات را پرداخت کنند؛ پس اگر این را انجام دادند، خون و مال اینها از جانب من محترم است مگر به حق اسلام و حساب آنها با الله است.

منبع: (صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر حدیث شماره 2786)

این حدیث در صحیح مسلم کتاب الایمان نیز آمده است.

همچنین در منابع مختلف شیعه:

فانما امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم.

ترجمه:

رسول الله (ص) فرمود: به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند "غیر از الله خدائی نیست" و اگر چنین گفتند خونشان و اموالشان در امان است مگر پرداخت حقش و حسابشان با الله است.

منابع: بحارالانوار، ج 65، ص 242 / عیون اخبار الرضاء نوشته شیخ صدوق جلد 1 صفحه 70 / تفسیر

المیزان/جلد 20/ صفحه 276

قال رسول الله (ص) أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا "لا إله إلا الله" فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله.

البته آیات مختلفی از قرآن در این باره وجود دارد.

قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که تمام کافران را گردن بزنید و حتی سر انگشتانشان را نیز قطع نمائید:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (انفال/12)

ترجمه:

هنگامیکه که پروردگارت به فرشتگان وحی فرستاد که من با شما هستم، مؤمنان را محکم بدارید که به زودی در دل کافران هراس می‌افکنم، پس گردن‌ها و انگشتان‌شان را قطع کنید.

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/5)

ترجمه:

و هنگامیکه ماههای حرام به پایان رسید، پس در آن هنگام مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را (به اسارت) بگیرید و محاصره‌ی‌شان کنید و همه جا در کمین آنان بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداخت کردند، آنان را آزاد بگذارید که الله آمرزشگری است مهربان.

همانطور که خواندید جنگ و ادمکشی برای رسیدن به غنایم جنگی و زنان اسیر بزرگترین مشوق مسلمانان به اسم ترویج اسلام بوده که دست بدین جنایات به سرکردگی محمد میزدند.

نقش علی در کشتار ایرانیان:

علی یکی از مشاوران نزدیک عمر (خلیفه دوم مسلمانان) در هنگام حمله لشکر اسلام به ایران بود. زمانی که عمر می‌خواست خود شخصا در این جنگها حاضر شود، علی به او گفت:

تو سر این سپاهی اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام متلاشی می شود. تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد. ایرانیان بدانند که این نیرو پشت دارد.

منابع:

تاریخ طبری، جلد 5، ص 1943 و 1945

اخبار الطول ص 147

نهج البلاغه ص 443 – 446

عمر که داماد علی بود و روی حرفهای وی حساب می کرد پیشنهاد وی را پذیرفت و در دارالخلافه ماند و در راس لشکریان اسلام فرماندهان با تجربه و خونریزی گمارد و به طرف ایران گسیل داشت. پس از شکست ایرانیان و پیروزی لشکریان اسلام، علی خطاب به مردم کوفه گفت: ای مردم کوفه، شما شوکت عجمان را بردید.

منبع: تاریخ طبری، جلد 6 ص 2208

پس از پایان سلطنت 3 تن از خلفای مسلمانان (ابوبکر، عمر، عثمان) نوبت سلطنت علی رسید که بعلت بی کفایتی او، بسیار لرزان و کوتاه بود. اختلافات معاویه و علی بر سر قدرت بالا گرفت و سبب ساز جنگهای طولانی گردید.

علی جهت تامین مخارج این جنگها مجبور بود که باج و خراج بیشتری از ایرانیان اخذ کند. این فشارها موجب قیامها و مقاومتهای دلیرانه از سوی شهرهای مختلف ایران شد بطوری که علی بی رحم ترین سرداران خود، از جمله «خلید بن طویف»، «زیاد ابن ابیه» را بسوی خراسان، فارس، ری، آذربایجان و سایر شهرها و بلاد اعزام داشت.

در ادامه به مواردی از سرکوب قیامهای مردم ایران در زمان خلافت علی می پردازیم:

در زمان خلافت علی، مردم استخر چندین بار قیام کردند. علی در یکی از آن موارد «عبدالله بن عباس» را در راس لشکری به آنجا گسیل داشت و شورش توده ها را در سیل خون فرونشاند.

منبع: فارسنامه ابن بلخی، ص 136

در مورد دیگر که مردم استخر شورش کردند، علی «زیاد بن ابیه» که از خونخواری و آدمکشی به انوشیروان دوم لقب گرفته بود به آنجا گسیل داشت تا به سرکوبی این قیام پردازند. در مورد جنایات و کشتار مردم استخر توسط زیاد بن ابیه کتابها و روایت زیادی نوشته و نقل شده است.

منبع: مروج الذهب، جلد دوم ص 29

در سال 39 هجری مردم فارس و کرمان نیز سر به شورش گذاشتند و حکام ستمگر علی را از شهر خود بیرون کردند. علی مجدداً زیاد بن ابیه را به آنجا گسیل داشت و لشکریان وی از هیچ جنایتی فروگذاری نکردند.

منابع:

تاریخ طبری، جلد 6، صفحه 2657 / فارسنامه، ص 136

مردم خراسان نیز در زمان علی برای چندین بار قیام کردند و چون چیزی نداشتند بعنوان باج و خراج پردازند، از دین اسلام برگشته و به مقاومت سخت و جانانه ای دست زدند. علی «جعده بن هبیره» را بسوی خراسان فرستاد. او مردم نیشاپور را محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند.

منابع:

تاریخ طبری، جلد 6، ص 2586

فتوح البلدان ص 292

در زمان علی مردم شهر ری نیز سر به طغیان برداشتند و از پرداخت خراج خوداری کردند. علی، «ابوموسی» را با لشکری زیاد به سرکوب شوروش فرستاد و امور آنجا را بحال نخستین برگرداند. ابوموسی پیش از این طغیان نیز، یکبار دیگر بدستور علی به جنگ مردم شهر ری گسیل شده بود.

منبع: فتوح البلدان ص 150

به روزگار خلافت علی بن ابی طالب، چون پایان سال 38 و آغاز سال 39 بود، حارث بن سره عبدی، به فرمان علی لشکر به خراسان کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده ی بی شمار بدست آورد. تنها در یک روز، هزار برده میان یارانش تقسیم کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان (سرحد خراسان) کشته شد.

منبع: (فتوح البلدان، بلاذری)

علی بن ابی طالب، عبدالرحمن بنی جز طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبیطی وی را بکشت، پس علی فرمود: بیاید که چهار هزار تن از حبیطیان را به قتل رسانیم. وی را گفتند: حبیطیان پانصد تن هم نشوند.

منبع: (فتوح البلدان، بلاذری)

علی ولایت آذربایجان را نخست به سعید بن ساریه خزاعی و سپس به اشعث بن قیس داد. یکی از شیوخ آذربایجان نقل می کند که ولید بن عقبه همراه با اشعث بن قیس به آذربایجان می آیند . و چون ولید آن دیار را ترک کرد ، مردم آذربایجان قیام کردند. اشعث از ولید طلب یاری کرد و ولید برای یاری وی سپاهی از کوفه به در آنجا گسیل داشت. اشعث، حان به حان (حان= خانه به خانه) فتح کرد و پیش رفت. و پس از فتح آذربایجان گروهی از تازیان اهل عطا را بیاورد و در آنجای ساکن ساخت و آنان را فرمان داد که مردم را به اسلام خوانند.

منبع: (فتوح البلدان، بلاذری)

حالا سؤال اینجاست که آیا ما ایرانیان همچین موجودی را مولای خود و اسوه مردانگی بدانند و در روز هلاکتش توی سر خود بزنند؟

۱۴۶	سخنی با احنف
۱۴۶	دروصف تاتارها
۱۴۷	پیمانها و ترازوها
۱۴۸	سخنی با ابوذر غفاری
۱۵۰	مردم ابلولک و بداندیش
۱۵۱	باز هم در ستایش خدا
۱۵۱	آنچه می گویم راست است نه دروغ
۱۵۲	خدا
۱۵۲	قرآن
۱۵۲	فرستاده خدا
۱۵۳	جهان
۱۵۳	درباره جنگ با رومیان
۱۵۴	در نکوهش مغیره بن احنس
۱۵۴	درباره بیعت
۱۵۵	باز هم درباره طلحه و زبیر
۱۵۶	بدینگونه با من بیعت کردید
۱۵۶	امام منتظر
۱۵۷	پیشگویی درباره یک ستمگر
۱۵۸	درباره شوری
۱۵۸	از عیجوئی مردم بهره‌زید
۱۵۹	از شنیدن غیبت خودداری کنید
۱۵۹	در نیکی کردن بیجا
۱۶۰	باران خواستن از پیشگاه خدا
۱۶۱	در برتری پیمبران و امامان پاك سرشت
۱۶۲	در ناپایداری دنیا
۱۶۳	سخنی با عمر بن خطاب
۱۶۴	منظور از بعثت پیمبر گرامی
۱۶۵	دوران آینده
۱۶۶	اندر ز مردم
۱۶۷	در نکوهش طلحه و زبیر
۱۶۷	گفتار پیش از مرگ
۱۶۹	وصف گروهی از گمراهان
۱۶۹	مردم دوران جاهلیت
۱۷۱	بر حذر ساختن مردم از آشوب
۱۷۳	در فروزشهای خدا
۱۷۴	پیشوایان دین
۱۷۵	مردم گمراه و غافل
۱۷۷	فضایل خاندان پیمبر
۱۷۹	ستایش خدا
۱۷۹	خفاش
۱۸۰	سخنی با اهل بصره
۱۸۱	ایمان

۱۰۱
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۸
۱۰۹
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۵
۱۱۷
۱۱۹
۱۱۹
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۷
۱۲۷
۱۲۹
۱۳۱
۱۳۳
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۶
۱۳۸
۱۴۰
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴

از دستشان برود، و هیچگاه به عمر کسی ولو یک روز افزوده نمی‌گردد
 الا آنکه از عمر دیگری به همان اندازه کاسته شود. و چیزی زیادتر
 از خوراکش نچشد، جز آنکه توشه پیشینش ته بکشد. و اثر تازه‌یی
 به وجود نیارد، مگر آنکه اثر گذشته را به نیستی بسپارد. و تازه‌یی
 برایش بیار نیاید، جز آنکه کهنه‌یی را از خویشتن دور نماید. و
 گیاهی در کشتزارش سر نزند، الا پس از آنکه محصولی دیگر را درو
 بکند. ریشه‌هایی که ما شاخه‌های آنان هستیم درگذشتند، اوه،
 ماندن شاخه پس از ریشه چه سودی دارد؟! دریغا، همینکه در آن
 آیین تازه‌یی رست، سنتی از میان رفت. زنهار از بدعتها پرهیزید، و
 راههای درست و آشکار را پیش بگیرید. سنتهای گذشته نیکو و سودمند
 است، و بدعتهای تازه آمیخته با شر و شور بوده و زشت و ناپسند است.

سخنی با عمر بن خطاب

پیش از آنکه لشکر اسلام به جنگ ایرانیان
 برود، عمر بن خطاب، خلیفه وقت، از در
 مشورت از علی بن ابی طالب پرسید که آیا
 در این جنگ شرکت کند یا نه؟ حضرت در
 پاسخ او چنین فرمود:

این اسلام پیرویش و شکستش به فزونی و یا کمی سپاهش بستگی
 ندارد. اسلام آیین خداست که آن را پدید آورد، و سپاهیان آن را
 خودش بسیج و آماده کرد. تا بدانجایی که باید برسد رسید، و
 چنانکه شایسته است نمایان گردید. و ما اینک در انتظار وعده
 خداییم و خدا بی گمان وعده‌اش را انجام می‌نماید، و سپاهش را
 یاری می‌فرماید. و موقعیت خلیفه نسبت به کار خلافت مانند رشته
 نخ به دانه‌های مهره است؛ که آنها را جمع و جور می‌کند و همه را
 به هم می‌پیوندد. چنانچه این رشته بگسلد، مهره‌ها پراکنده و تارومار
 می‌شوند و دیگر درست‌گردد هم نمی‌آیند. اعراب اگر چه امروز از نظر

گوشه ای از جنایات علی امام اول شیعیان:

1) کشتار خاندان "ازد":

علی و یارانش در یک روز، تعداد ۲۵۰۰ نفر از خاندان "ازد" را سر برید، به نحوی که کسی زنده نماند تا دیگری را دلداری دهد.

منبع: (مروج الذهب، جلد اول، صفحه ی ۷۲۹)

2) نبرد "لیل الحریر":

علی در نبردی به نام "لیل الحریر" حدود ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر را از دم تیغ گذراند.

منبع: (منتهی الامال، جلد یک، صفحه ۱۵۳)

3) قبیله ی "بنی قریظه":

بنا به دستور پیامبر، پس از پیروزی بر قبیله ی "بنی قریظه" در زمین گودالی بزرگ کردند، علی و زبیر در حضور پیامبر، تعداد ۹۰۰ نفر از مردان قبیله را که اسیر و تسلیم شده بودند، گردن زدند و درون چاله افکندند. جرم آنان، باقیماندن در دین خود، و نپذیرفتن اسلام بود (بطور مفصل در یک پست جداگانه توضیح خواهم داد)

منبع: (تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۰۸۸)

4) کشتار "خوارج":

در نهم صفر سال ۳۸ هجری، در محلی واقع در دشت نهروان، جنگ خونینی در گرفت که در آن لشکریان علی، تعداد ۱۸۰۰ نفر از خوارج را که مسلح نیز نبودند، به قتل رساندند. (شرح خوارج را مفصل در یک بخش جداگانه مینویسم)

5) کشتار "عبدالله خرمی و یارانش":

عبدالله خرمی و هفتاد تن از یارانش از بیم جان، به قلعه ای پناه بردند. به دستور علی، قلعه به آتش کشیده شد و تمامی این افراد در آتش سوختند به طوری که بوی گوشت بریان شده ی آن ها، آنچنان در هوا پخش شده بود که مردم را آزار می داد.

منبع: (علی مرز نامتناهی، صفحه ی ۱۹۹)

علی نیز همانند دیگر مسلمانان افراطی و خردباخته، خط فکری و راه و منش زندگانی خود را از قرآن گرفته بود. تمام این جنایات و اعمال ضد بشری انجام شده توسط ایشان، از قرآن و دستورات خشن و بی گذشت آن سرچشمه می گیرد. همان گونه که "الله" در قرآن، خود این چنین سخن می گوید:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءِ بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (مائده / 38)

ترجمه:

و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید، و خداوند توانا و حکیم است.

زمانی که "الله" چنین دستورات و راهنمایی هایی برای اذیت و آزار بشر، صادر می کند، از علی، که نمونه ی کامل یک مرد مسلمان است، چه انتظاری می رود!!؟

اخوندها با دروغپردازی و شیادی ازین موجود ادمکش و خونخوار یک فرشته درست کرده اند و او را اسوه مردانگی و انسانیت معرفی میکنند، غافل از اینکه علی انقدر منفور بود که بدست همان مردم به هلاکت رسید.

ماجرای ام قرفه:

ام قرفه، پیرزنی که بدنش را به طرز وحشتناکی دو شقه کردند، و عکس العمل محمد در مقابل این عمل!!

در رمضان سال ششم هجری، محمد گروهی را به فرماندهی زید بن حارثه به ناحیه ی وادی القری فرستاد. در وادی القری این گروه با طایفه بنی فزاره روبرو شدند و بین آنها جنگی درگرفت و مسلمانان شکست سختی خوردند و زید با اینکه زخمی شده بود توانست فرار کند و خود را به مدینه برساند.

زید بن حارثه سوگند خورد تا از بنی فزاره انتقام نگیرد از انجام روابط جنسی خودداری خواهد کرد. پس از بهبودی زخمهای زید، محمد دوباره او را به وادی القری فرستاد. این بار زید پیروز شد و ام قرفه و دختر او را به اسارت گرفت.

نام ام قرفه، «فاطمه بنت ربیعہ بن بدر» بود و نزد اعراب دارای مقام بالایی بود، چنانکه ضرب المثلی درباره او داشتند: «اگر شریفتر از ام قرفه هم بودی، بیش از این نبودی.» در میانه راه زید به قیس بن محسر دستور داد که ام قرفه را بکشد. قیس ام قرفه را که زن سالخورده‌ای بود، به وحشیانه‌ترین شکل ممکن کشت. او هر یک از پاهای ام قرفه را بوسیله طنابی به شتری سرکش بست و در دو جهت مختلف رها کرد و پیرزن از وسط دریده شد.

ارائه منابع اسلامی:

در این قسمت متن چهار منبع به صورت کامل ارائه میشود و آدرس دیگر منابع را نیز برای مطالعه بیشتر قرار می‌گیرد.

ترجمه السیره النبویه نوشته‌ی ابن هشام، جلد 2، برگ 393:

«که در آنجا با بنی فزاره برخورد کرد و جنگی میان آنها واقع شد که گروهی از همراهان زید کشته شدند و خود زید بن حارثه نیز زخمی شد و او را از میان زخمیها نجات دادند، و از جمله کسانی که در آن معرکه کشته شد ورد بن عمرو بن مداش بود که مردی از بنی بدر او را بقتل رسانید. زید بن حارثه چون بمدینه آمد سوگند یاد کرد که با زنان نزدیک نشود تا بجنگ بنی فزاره برود، و چون زخمش التیام یافت مجدداً از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور جنگ با بنی فزاره شد و با لشگری بدان سو حرکت کرد و در وادی القری بآنان رسید و گروهی از آنها را کشته و از آن جمله مسعد بن حکم یکی از افراد بنی بدر بود که بدست قیس بن مسحر کشته شد، و (پسرش) عبد الله بن مسعد نیز با دو زن که یکی فاطمه دختر ربیعہ بدر مکنی به ام قرفه و دیگری دخترش بود اسیر شدند، و در راه که میآمدند زید بن حارثه بقیس بن مسحر دستور داد تا ام قرفه را نیز کشت و دخترش را با عبد الله بن مسعد بمدینه بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. و آن دختر را سلمه بن عمرو بن اکوع دستگیر کرده بود و مادرش ام قرفه از زنان محترم عرب بود که شخصیت آن زن در میان عرب ضرب

المثل بود و می گفتند: «لو كنت أعزّ من أم قرفة ما زدت» و از این رو این دختر هم از خانواده شریف و بزرگی بود و بدین جهت سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا آن دختر را باو بدهد و حضرت نیز پذیرفت و سلمه نیز او را بدائی خود حزن بن ابی وهب بخشید و عبد الرحمن بن حزن از همین زن بدنیا آمد. و قیس بن مسحر درباره قتل مسعده اشعاری نیز گفت:»

هر چند ابن هشام این واقعه را از ابن اسحاق روایت میکند اما از دو شقه کردن صحبتی نمیکند فقط در متن عربی سیره میخوانیم که قتل سختی بوده است. اما طبری نیز این داستان را از ابن اسحاق روایت میکند و از دو شقه کردن ام قرفة نیز صحبت میکند.

ترجمه تاریخ طبری، جلد 3، برگ 1131:

«گوید: سفر جنگی زید بن حارثه سوی ام قرفة در رمضان همین سال بود که ام قرفة، فاطمه دختر ربیعۀ بن بدر، را بکشت و قتل وی صورتی بسیار سخت داشت که دو پایش را به دو شتر بستند و براندند تا به دو نیمه شد، و او پیری فرتوت بود. و سبب آن بود که پیمبر زید بن حارثه را سوی وادی القری فرستاده بود که با بنی فزاره رو به رو شد و جمعی از یاران وی کشته شدند و زید از میان کشتگان بگریخت و ورده بن عمر و یکی از مردم بنی سعد جزو کشته شدگان بود که یکی از مردم بنی بدر او را بکشت و چون زید بازگشت، نذر کرد که جنب نشود تا به جنگ فزاره رود، و چون زخم وی بهبود یافت پیامبر او را با سپاهی سوی بنی فزاره فرستاد و در وادی القری با آنها رو به رو شد و کسان بکشت که قیس بن مسحر یعمری از آن جمله بود و ام قرفة و دختر او را اسیر گرفت و بگفت تا او را بکشند و او را به دو شتر بست و دو نیمه کرد و دختر ام قرفة را با عبدالله بن مسعده پیش پیامبر بردند.

دختر ام قرفة اسیر سلمه بن عمرو بن اکوع بود و ام قرفة شریف قوم خویش بود و عربان بمثل می گفتند: «اگر شریفتر از ام قرفة بودی، بیشتر از این نبودی.» پیمبر دختر را از سلمه خواست که بدو بخشید و پیغمبر دختر را به حزن بن ابی وهب خال خویش بخشید که عبد الرحمان بن حزن را از او آورد. روایت دیگر درباره این سفر جنگی از سلمه بن اکوع هست که سالار قوم ابو بکر بن ابی قحافه بود. گوید: پیامبر ابو بکر را سالار ما کرد و به جنگ بنی فزاره رفتیم و چون به آب آنها نزدیک شدیم ابو بکر گفت بخوایم، و چون نماز صبح بکردیم، ابو

بکر گفت تا به آنها حمله بردیم و بر سر آب، کسان بکشتیم و من گروهی از کسان را دیدم که با زن و فرزند سوی کوه می‌رفتند و تیری میان آنها و کوه انداختم و چون تیر را بدیدند بایستادند و من آنها را سوی ابو بکر آوردم.

زنی از بنی فزاره در آن میان بود که پوستین به تن کرده بود و دخترش را که از زیباترین زنان عرب بود، همراه داشت. گوید: و به مدینه آمدم و پیمبر مرا در بازار بدید و گفت: «ای سلمه این زن را به من ببخش.» گفتم: «ای پیمبر بخدا فریفته او شده‌ام و هنوز دست به او نزده‌ام.» پیمبر چیزی نگفت و روز دیگر باز مرا در بازار بدید و گفت: «ای سلمه این زن را به من ببخش.» گفتم: «ای پیمبر بخدا هنوز دست به او نزده‌ام و متعلق به تو است.» و پیمبر او را به مکه فرستاد که چند تن از اسیران مسلمان که در چنگ مشرکان بودند در عوض وی آزاد شدند.»

ترجمه الطبقات الکبری نوشته‌ی ابن سعد، جلد 2، برگ 88:

«پس آن گاه در ماه رمضان از سال ششم هجرت سریّه زید بن حارثه برای جنگ در وادی القری واقع شد. و میان آن تا مدینه هفت شب راه است.

گویند، زید بن حارثه با تنی چند از بهر بازرگانی به شام رفت و کالاهایی از آن اصحاب پیامبر (ص) نیز با خود داشت. چون به نزدیک وادی القری رسید گروهی از بنی قزاره از بنی بدر با زید و یارانش روباروی آمدند و او را با همراهانش سخت زخمی کردند و هر چه با آنان بود گرفتند. زید پس از بهبودی به مدینه بازگردید و خبر به پیامبر (ص) آورد. و رسول خدا (ص) او را با گروهی گسیل داشت که شبها می‌رفتند و روزها کمین می‌ساختند. و بنی بدر چشم بر آنان داشتند. ولی زید و همراهانش در سپیده دمی بناگاه بر آنان هجوم برده و تکبیر گفته مقامگاه آنان را محاصره کردند و امّ قرفه را به اسیری گرفتند، و او فاطمه دختر ربیعۀ بن بدر است، و دخترش جاریۀ است دختر مالک بن حذیفه بن بدر. و جاریۀ را مسلمۀ بن اکوع به اسیری گرفت و او را به رسول خدا (ص) بخشید و پیامبر (ص) نیز او را به حزن بن ابی وهب بخشید.

و امّ قرفه پیرزنی فرتوت بود و قیس بن محسر او را به وضع بسیار بدی کشت، بر پاهای او ریسمان بست و ریسمان را به دو شتر گره زد و آن دو شتر را در دو جهت مخالف راند و او را از میان دو نیم ساخت. و نعمان و

عبید الله پسران مسعد بن حکمه بن مالک بن بدر را هم کشت. و زید بن حارثه چون به مدینه باز گردید، راست بر در خانه رسول خدا رفت و در زد و پیامبر (ص) برخاست بی آنکه ردا بر دوش افکند، و ازار آن حضرت به زمین کشیده می‌شد، و زید را در آغوش کشیده بوسید و از چگونگی کار پرسید. پس زید خبر پیروزی خود را داد.»

دیگر منابع به زبان فارسی:

1) ترجمه تاریخ یعقوبی، جلد 1، برگ 434.

2) ترجمه التنبیه و الإشراف نوشته‌ی مسعودی، برگ 232.

3) ترجمه تاریخ الکامل نوشته‌ی ابن اثیر، جلد 7، برگ 243.

آب فراوان و همیشگی موجود است، محمد هرگز به آنها نزدیک نخواهد شد و چقدر

[(۱)] بدیع، نام جایی از فدک است که متعلق به مغیره بن عبید الرحمن بن حارث مخزومی بوده است. (معجم ما استعجم، ص ۱۴۴).

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۴۲۷

(۱) مناسب است که خبیریان به جنگ او به مدینه بروند. گفتیم: تصور می‌کنی این کار صورت بگیرد؟ گفت: کار صحیح همین است.

علی (ع) سه روز در آن منطقه اقامت کرد، و غنایم را تقسیم و خمس آن را جدا فرمود، و گروهی از شتران دوشا و پر شیر را که حقه نامیده می‌شدند و یژه پیامبر (ص) قرار داد و آنها را به مدینه آورد.

سریه زید بن حارثه برای کشتن ام قرفه در رمضان سال ششم

واقدی گوید: عبید الله بن جعفر از عبید الله بن حسین بن حسین بن علی بن ابی طالب [(۱)] برایم نقل کرد که گفته است: زید بن حارثه برای تجارت، آهنگ شام کرد و مقداری زر و نقره از اصحاب رسول خدا (ص) با او بود. او دو پوست بز را دباغی کرد، و زر و سیم خود را در آنها نهاد و با گروهی از مردم به راه افتاد. چون نزدیک وادی القری رسید، گروهی از بنی بدر که از قبیله فزاره هستند به او برخوردند، و او و یارانش را به سختی مضروب کردند به حدی که پنداشتند که آنها را کشته‌اند، و تمام کالاهای آنها را بردند.

زید از مرگ نجات پیدا کرد و در مدینه به حضور پیامبر (ص) رسید، و حضرت او را فرمانده سریه‌ای کرده و به آنها فرمود: روزها را کمین کنید و شبها حرکت. راهنمایی هم همراه ایشان بود.

بنی بدر سخت ترسیدند، و روزهای دیده‌بانی را بر روی کوهی که مشرف بر ایشان بود، می‌گماشتند و او راهی را که احتمال داشت مسلمانان از آن بیایند، زیر نظر داشت. معمولاً او پس از اینکه مسیر یک روز راه را دیده‌بانی و بررسی می‌کرد می‌گفت: به کار خود سرگرم باشید! امروز خبری نیست تا شب چه شود.

چون زید بن حارثه و یارانش به مسافت یک روز مانده به بنی بدر رسیدند، راهنمای ایشان راه را اشتباه کرد و راه دیگری را پیش گرفت، و چون شب فرا رسید، متوجه اشتباه خود شدند و همان شبانه راه را جستند و اول صبح کنار بنی بدر رسیدند. زید بن حارثه اصحاب خود را از تعقیب فراریان منع کرد و دستور داد که پراکنده نشوند، و گفت: وقتی من تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. پس از اینکه دشمن را محاصره کردند، زید تکبیر گفت و یارانش هم تکبیر

[(۱)] ظاهراً باید عبید الله بن حسن بن حسن صحیح باشد. - م.

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۴۲۸

(۱) گفتند.

سلمه بن اکوع برای جنگ بیرون شد و مردی از ایشان را به دست آورد و او را کشت. زید و یارانش، جاریه دختر مالک بن حذیفه و مادر او را که معروف به ام قرفه بود در یکی از خانه‌ها به اسارت گرفتند. نام ام قرفه فاطمه دختر ربیع بن زید است.

مسلمانان غنایم دیگری هم گرفتند و راهی مدینه شدند، جاریه را سلمه بن اکوع با خود می‌آورد، سلمه در مورد جاریه و زیبایی او رسول خدا (ص) صحبت کرد. مدتی که گذشت پیامبر (ص) از سلمه پرسیدند: جاریه را که اسیر گرفته بودی چه کردی؟ گفت:

طبری (م 310)، ابن هشام (م 218)، واقدی (م 207) و ابن سعد (م 230) هیچگونه جرمی را برای ام قرفه ذکر نمیکنند.

یعقوبی (م 293) میگوید: «ام قرفه دختر ربیعۀ بن بدر که مالک بن حذیفۀ بن بدر او را به همسری گرفته بود، چهل مرد از نسل خود را نزد رسول خدا فرستاده و گفته بود: بر او در مدینه هجوم آورید.» از این سخن چنین برداشت میشود که ام قرفه قصد جنگ یا ترور داشته است.

مسعودی (م 345) و البلاذری (م 279) نیز چنین مفهومی را می‌رسانند. اما واقدی و ابن سعد میگویند که زید بن حارثه برای تجارت به وادی القری رفته بوده است و بنی فزاره به زید و یارانش حمله میکنند.

طبری و ابن هشام میگویند که حضرت محمد زید بن حارثه را به وادی القری فرستاد و در آنجا زید و یارانش با بنی فزاره روبرو شدند و بین آنها جنگ در گرفت. از نقل قول طبری و ابن هشام نیز چنین دریافت میشود که حضرت محمد، زید را به قصد جنگ به وادی القری نفرستاده بوده است و برخورد زید و یارانش با بنی فزاره اتفاقی بوده است و اصلاً به خاطر همین ناگهانی بودن هم هست که زید و یارانش شکست میخورند. مشکلی که کتابهای مسعودی و یعقوبی اسناد مطالب تاریخی را ذکر نکرده‌اند و راه را برای پژوهش بیشتر بسته‌اند.

صالحی شامی (م 942) نیز برخلاف منابع دست اول جرم ام قرفه را دشنام دادن به رسول الله ذکر میکند، البته مطالب یک منبع قرن دهمی که ریشه ای در متون دست اول ندارد را به سختی میتوان قبول کرد، از طرفی هم نمیتوان قبول کرد که درمیانه راه زید هوس کرده است ام قرفه را بکشد و عاقلانه است که دلیلی داشته باشد. به هر حال منبع معتبری در این زمینه در دست نداریم. کتابهای ابن هشام، واقدی، ابن سعد و طبری جز منابع اصلی و معتبر تاریخ اسلام میباشد که هیچ اشاره ای به مجرم بودن ام قرفه نمیکنند و اگر روایت البلاذری، یعقوبی و مسعودی را قبول کنیم، جرم ام قرفه این بوده است که قصد جنگ با مسلمانان را داشته است، ولی این موضوع کشتن یک پیرزن اسیر را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن، توجیه نمیکند.

عکس العمل محمد:

آقای مهدوی دامغانی در پاورقی برگ 88 از جلد دوم ترجمه «الطبقات الکبری» مینویسد: «این سریه در سیره ابن هشام و طبری و ابن اثیر و سیره الفداء نیامده است و رفتاری که با امّ قرفه شده قطعا مورد رضایت حضرت ختمی مرتبت (ص) نبوده است.» شوربختانه من کتاب «سیره الفداء» را در اختیار ندارم، ولی همانطور که در قسمت منابع مشاهده کردید شرح کامل این سریه در سه منبع دیگر آمده است.

حال ببینیم قسمت دوم ادعای ابن بچه آخوند چقدر درست است. ظاهرا در این مورد هم آقای مهدوی دامغانی مرتکب تقیه شده‌اند و عکس العمل «حضرت ختمی مرتبت» حکایت از رضایت او از این جنایت میکند.

حدیثی از عایشه در این مورد روایت شده است: «حضرت محمد، از قول زهری، از عروه و او از عایشه نقل می‌کرد که گفته است: چون زید بن حارثه از این سفر برگشت رسول خدا (ص) در خانه من بودند. زید آمد و در زد و پیامبر (ص) در حالی که از کمر به بالا برهنه بودند و جامه خود را به زمین می‌کشیدند- و من هرگز پیامبر را چنین ندیده بودم- او را استقبال فرمود و در آغوش گرفت و بوسیدش، و از او سؤال کرد و او خبر پیروزی خود را داد.» غیر از این حدیث چیز دیگری گزارش نشده است و حتی اتفاقات مربوط به دختر ام قرفه نیز در آخر این سریه گزارش شده است اما در هیچکدام از منابع گفته نشده است که حضرت محمد به این عمل اعتراض کرده است. حدیثی که از عایشه روایت شده است، نشان از تایید عمل زید بن حارثه توسط حضرت محمد دارد.

نتیجه‌گیری:

زید بن حارثه برده حضرت محمد بوده است و بعد ادعای پیامبری حضرت محمد جز اولین کسانی است که به او ایمان می‌آورد. با توجه به اینکه این سریه در رمضان سال ششم هجری اتفاق افتاده است، 19 سال از اسلام آوردن زید بن حارثه می‌گذشته است و در این مدت و حتی قبل از آن زید در کنار پیامبر اسلام بوده است و یکی از سرداران سپاه اسلام بوده است و در سریه‌های مختلفی شرکت داشته است.

پس گزافه نگفته‌ایم اگر بگوییم زید بن حارثه یکی از انسانهای پرورش یافته‌ی «اسلام راستین» است. زید در این ماجرا جنایتی را مرتکب میشود که حتی خواندن آن نیز مو را بر تن انسان سیخ میکند و مشخص میکند که

این مسلمان راستین بویی از اخلاق و انسانیت نبرده است. حضرت محمد نیز با استقبال گرم خود از زید، درستی این عمل را تایید میکند و در اسلامی بودن آن هیچ شبهه‌ای نمی‌گذارد.

آیا این شخص پیامبر رحمت بوده است!!؟؟

خفه کردن هفتاد نفر هندی توسط علی:

عده‌ای از محدثین و مورّخین از امام صادق و نیز از امام باقر نقل کرده اند:

پس از آن که امام علی از جنگ جمل با ناکثین و اهل بصره رهائی یافت و پیروزمندانه بازگشت، هفتاد نفر مرد از اهالی هندوستان به حضور وی آمدند و پس از آن که اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند، حضرت با زبان هندی با آنان سخن میگفت و پاسخ سؤالات آنها را به زبان خودشان مطرح میفرمود. و چون کراماتی از آن حضرت مشاهده کردند، مدّعی شدند که علی بن ابیطالب خدا است.

امام علی اظهار نمود: ای جماعت! آنچه را که شما درباره من گمان کرده اید، درست نیست. بلکه من نیز همانند شما بنده‌ای از بندگان خداوند متعال میباشم.

اما آنها فرمایشات حضرت را نپذیرفتند و بر گفته خویش اصرار ورزیدند که تو همان خدا هستی، چون همه چیز را میدانی.

حضرت از این حرکت خشمگین شد و فرمود: واللّه! اگر از عقیده و حرف خود برنگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت. ولیکن آنها بر عقیده و حرف خود پافشاری کردند.

به ناچار حضرت علی دستور داد تا چند حلقه قنات حفر نموده و آنها را از زیر زمین به یکدیگر متصل نمایند، سپس تمامی آن هفتاد نفر را که منکر آفریدگار جهان شده بودند داخل قناتها انداختند، و سر قناتها را نیز پوشانند. پس از آن یکی از قناتها را که خالی بود، پر از هیزم نموده و آتش زدند، و چون دود آتش به تمامی قناتها جریان پیدا کرد، تمامی آن هفتاد نفر خفه گشتند و به هلاکت رسیدند.

خوب ببینید آیا این منطق و عقل و شعور علی را می‌رساند که تنها راه چاره خفه کردن و اعدام وحشیانه این انسانها بوده!!

آیا اگر کسی عقیده احمقانه ای دارد باید او را اعدام کرد!!؟؟

آیا شیعیان و آخوندهای نادان آنها را که در خرافات و اعتقادات مضحک و احمقانه گوی سبقت را از تمام انسانها ربوده اند باید اعدام کرد!!؟؟

آیا این شخص خونخوار میتواند همای رحمت و صاحب علم و دانش باشد!!؟؟

چه تفاوتی میان ایشان با هیتلر یا چنگیز خان وجود دارد!؟

منابع شیعی:

رجال کشی: ص 109، ح 174

وسائل الشیعة: ج 28، ص 335، ح 2

کافی: ج 7، ص 257، ح 8 و 23

متن عربی روایت بالا برای اثبات مطلب و تودهنی زدن به اخوندهای دروغگو و بیسواد:

[34892]: [2] وعن محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن صالح بن سهل ، عن کردین (1) ، عن رجل ، عن أبي عبد الله وأبي جعفر (عليهما السلام) ، أن أمير المؤمنين (عليه السلام) لما فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلاً من الزط (2) ، فسلموا عليه وكلموه بلسانهم ، فرد عليهم بلسانهم ، ثم قال : إني لست كما قلت ، أنا عبد الله مخلوق ، فأبوا عليه ، وقالوا : أنت هو ، فقال : لئن لم تنتهوا وترجعوا عما قلت في ، وتنبوا إلى الله لأقتلنكم ، فأبوا أن يرجعوا ويتوبوا ، فأمر أن تحفر لهم آبار ، فحفرت ، ثم خرق بعضها إلى بعض ، ثم قذفهم فيها ، ثم خمر رؤوسها ، ثم ألهمت النار في بئر منها ليس فيه أحد منهم ، فدخل عليهم الدخان فيها فماتوا . ورواه الصدوق مرسلًا (3) . ورواه الكشي في (كتاب الرجال) عن الحسين بن الحسن بن بendar ، عن سعد بن عبد الله ،

عن أحمد بن محمد (4) . ورواه الشيخ في (المجالس والأخبار) بإسناده عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) نحوه (5) .

[34893] : [3] الحسن بن سليمان في (مختصر البصائر) نقلا من كتاب ابن بابويه ، عن محمد بن موسى بن المتوكل ، عن موسى بن جعفر ، عن موسى بن عمران ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله ، عن [2] الكافي 7 : 259 | 23 .

(1) في رجال الكشي : عن مسمع بن عبد الملك أبي سيار.

(2) الزط : جيل من الهند « القاموس المحيط (زطط) 2 : 362 ».

(3) الفقيه 3 : 90 | 337 .

(4) رجال الكشي 1 : 325 | 175 .

(5) أمالي الطوسي 2 : 257 .

[3] مختصر البصائر : 135 .

این لینک شما را به کتاب کافی و صفحه مربوطه میبرد: <http://lib.eshia.ir/11025/28/335>

تصویری از صفحه کتاب وسائل الشیعه در مورد جنایت علی در کشتن ۷۰ هندی بوسیله دود (ایشون روی داعش را سفید کرده).

[٢٤٨٩٢] : (٢) وعن محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن صالح بن سهل ، عن كردين ^(١) ، عن رجل ، عن أبي عبدالله وأبي جعفر (عليهما السلام) ، أن أمير المؤمنين (عليه السلام) لما فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلا من الزط ^(٢) ، فسلموا عليه وكلموه بلسانهم ، فرد عليهم بلسانهم ، ثم قال : إني لست كما قلتم ، أنا عبدالله مخلوق ، فأبوا عليه ، وقالوا : أنت هو ، فقال : لئن لم تنتهوا وترجعوا عما قلتم في ، وتنبؤوا إلى الله لأقتلنكم ، فأبوا أن يرجعوا ويتوبوا ، فأمر أن تحفر لهم آبار ، فحفرت ، ثم خرق بعضها إلى بعض ، ثم قذفهم فيها ، ثم خمر رؤوسها ، ثم الهبت النار في بئر منها ليس فيه أحد منهم ، فدخل عليهم الدخان فيها فماتوا . ورواه الصدوق مرسلا ^(٣) . ورواه الكشي في (كتاب الرجال) عن الحسين بن الحسن بن بندار ، عن سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمد ^(٤) . ورواه الشيخ في (المجالس والأخبار) بإسناده عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله (عليه السلام) نحوه ^(٥) .

[٢٤٨٩٣] : (٢) الحسن بن سليمان في (مختصر البصائر) نقلا من كتاب ابن بابويه ، عن محمد بن موسى بن المتوكل ، عن موسى بن جعفر ، عن موسى بن عمران ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله ، عن

[٢] الكافي ٧ : ٢٥٩ | ٢٣ .

(١) في رجال الكشي : عن مسمع بن عبد الملك أبي سيار .

(٢) الزط : جيل من الهند « القاموس المحيط (زطط) ٢ : ٣٦٢ » .

(٣) الفقيه ٣ : ٩٠ | ٣٣٧ .

(٤) رجال الكشي ١ : ٣٢٥ | ١٧٥ .

(٥) أمالي الطوسي ٢ : ٢٥٧ .

برای رد ادعای آخوندها و مسلمانان در اینکه اسلام دین صلح و صفاست و مسلمانان بدنبال صلح هستند کافی است نشان دهیم که بزرگان این دین همه خشن و ادمکش و خونریز بوده اند.

شلاق عمر ترسناک تر از شمشیر حجاج:

خشونت آقای عمر به گونه ای بوده که «شعبی» از فقهای بنام اهل سنت می گوید:

«كانت درة عمر أهيب من سيف الحجاج»

ترجمه:

شلاق عمر از شمشیر حجاج ترساناک تر بود.

منابع:

مغنی المحتاج شریینی ج 4 ص 390

حواشی الشروانی، عبد الحمید الشروانی ج 10 ص 134

التراتیب الإداریة (نظام الحکومة النبویة)، عبد الحی الکتانی ج 2 ص 376

«شرینی» از فقهای بزرگ اهل سنت است. نه محدث و نه مورخ، بلکه به عنوان یک فقیه دارد این مسئله را عنوان می کند.

وقتی فقهای اهل سنت بدون هیچ نقدی این خصلت «عمر» را نقل می کنند، آن هم از «شعبی» که امام عصر خود بوده است، قضیه مشخص می شود.

«حجاج بن یوسف ثقفی»، وضعیتش در تاریخ مشخص است. جنایات حجاج، غیر قابل تصور است. تعبیری دارد «عمر بن عبدالعزیز»، می گوید:

... لو جاء کل أمة بخبيثاتها و نحن جئنا بأبي محمد، لغلبناهم

ترجمه:

فردای قیامت اگر تمام قبائل، جنایتکارترین افراد خود را بیاورند و در یک کفه ترازو بگذارند، ما هم حجاج را در یک کفه بگذاریم، کفه حجاج سنگین تر خواهد بود!

منبع: المبسوط : ج 1 ص 40

طبری در تاریخ خود نقل می کند:

«و هو أول من حمل الدرّة و ضرب بها»

ترجمه:

اولین کسی که شلاق به دست گرفت و دیگران را با آن کتک زد عمر بن خطاب بود.

منابع:

تاریخ الطبری ج 2 ص 570

الکامل فی التاریخ ابن اثیر ج 2 ص 454

المختصر فی أخبار البشر، ابوالفداء ج 1 ص 113

البدایة والنهاية، ابن کثیر ج 7 ص 133

قتل عام بنی قریظه بدست محمد، یکی از دردناکترین تراژدی های تاریخ:

واقعه ی کشتن تمام مردان قوم یهودی بنی قریظه یکی از دردناکترین و غم انگیزترین اتفاقات تاریخی است.

محمد به بهانه ای واهی (حمایت سران این قوم از مشرکان مکه) آنها را در حدود یک ماه محاصره نمود و پس از اینکه تسلیم شدند در هماهنگی با عامل و مزدورش "سعد ابن معاذ" که رئیس قبیله ی اوس بود، با این ادعا که الله حکم داده است باید تمام مردان این قوم گردن زده شوند و زنان و دختران و پسران نابالغ شان به کنیزی و بردگی گرفته شوند، همه را در بازار مدینه جمع آوری نمود و در حضور و با مشارکت خودش گردن پس از گردن زده شدن در گورهای دسته جمعی دفن شدند.

دردناکی این داستان زمانی است که جلادی به نام محمد ابن عبدالله خود را فرستاده‌ی خدا می‌داند، خدائی به نام الله که امروزه بسیاری از مردم کورکورانه دنباله رو این جنایتکار هستند.

اما شرح مفصل این ماجرا به نقل از تاریخ طبری صفحه 1082 یا در متن عربی همین کتاب در جلد 2 صفحه 252؛ لازم به یاد آوری است که تمام این داستانها را مسلمانان بازگو نمودند و هیچ یهودی در حجار باقی نماند که از خودش و قومش در مقابل این ادعاها دفاع نمایند، اما همین مقدار هم که روایت نموده اند، عمق فاجعه را نشان می‌دهد:

هنگام ظهر همان روز (روز پس از جنگ خندق) جبرئیل پیش پیغمبر الله آمد.

جبرئیل عمامه‌ای از استبرق (درختی که در جنوب ایران به نام خرگ معروف است) به سر داشت و بر استری که زین داشت و قطیفه‌ی دیبا بر آن بود، سوار بود و گفت: ای پیغمبر! سلاح بنهادی؟ پیغمبر گفت: آری، جبرئیل گفت: "اما فرشتگان سلاح ننهاده‌اند و اینک از تعاقب قوم (فرشتگان) می‌آیم، خدا فرمان می‌دهد که به سوی بنی‌قریظه روی و من نیز سوی آنها می‌روم."

پیغمبر فرمود تا جارچی میان مردم ندا دهد که هر که می‌شنود فرمانبر است تا نماز عصر را در محل بنی‌قریظه بخواند؛ آنگاه پیغمبر پرچم خویش را با علی ابن ابی‌طالب سوی بنی‌قریظه فرستاد و مردم (مسلمانان) روان شدند و چون علی نزدیک قلعه‌های یهود رسید، شنید که درباره‌ی پیغمبر سخن زشت می‌گفتند؛ بازگشت پیغمبر را در راه دید، گفت: ای پیغمبر! به این مردم نابکار نزدیک مشو. پیغمبر گفت چرا؟ شاید شنیده‌ای که من ناسزا می‌گویند؟ گفت: آری، گفت: اگر مرا ببینند چیزی نمی‌گویند. (همین جمله نشان از دروغگو بودن محمد دارد، زیرا به مردم می‌خواهد قانع کند که جبرئیل به او جبر داده که آنان فحاشی می‌کنند) در اینجا بود که محمد شروع به فحاشی آنان نمود. و چوت پیغمبر خدای به قلعه‌ها نزدیک شد، گفت: ای همسنگان میمون! الله شما را خوار گردانید و شکنجه‌ی خویش را بر شما فرود آورد.

گفتند: ای ابوالقاسم! تو که ناسزاگوی نبودی!

از پاسخ یهودیان به هتاک‌ی و فحاشی محمد چنین برمی‌آید که یهودیان به او فحاشی نکرده بودند و این ادعائی بیش نیست؛ زیرا اگر چنین کاری را کرده بودند، تعجب آنها معنائی نداشت.

عَزَّوْهُدْهُم عَزَّوْهُدْ بَنی قُرَیظَه بود

چند بودند که ایشان را عذر‌ها بود و نمازِ خُفْتَن توانستند رسید.

پس مُرْتَضَا عَلی از پیشِ برفت و چون به نزدیکِ حِصْنِ جَهُودان رسید، جَهُودان از بامِ حِصْنِ سَفَاهَت می‌کردند و سَیِّد را دشنام می‌دادند. و مُرْتَضَا عَلی از آن برنجید. و سَیِّد از دور می‌آمد و علی از پیشِ سَیِّد باز آمد و گفت «یا رسول الله، اگر پیشِ حِصْنِ دورتر بنشینی، او لا تر بُود.»

پس سَیِّد گفت «یا علی، مگر شنیدی که ایشان مرا دشنام دادند و تو از آن برنجیدی؟» گفت «بلی، یا رسول الله.»

پس گفت «یا علی، دلِ فارغ‌دار — که چون مرا ببینند، هیچ نیارند گفتن.» پس سَیِّد برفت و نزدیکِ حِصْنِ فرود آمد و جَهُودان را آواز داد: گفت «ای برادرانِ کَبِیان و خَوکان و ای دشمنانِ خدای، بدیدید که حق تعالی شما را خوار و قَضِیحت کرد و یَقُوت و یَلَا بر شما نرساد؟»

پس ایشان از بامِ حِصْنِ آواز دادند و گفتند «یا محمَّد، ما هرگز ندیدیم که تو بر کسی سَفَاهَت کردی. چرا بر ما سَفَاهَت می‌کنی؟ این نه عادتِ توست.»

و سَیِّد در راه، چون به بَنی قُرَیظَه می‌رفت، جماعتی از مسلمانان دید که نشسته بودند. سَیِّد از ایشان پرسید که «شما این ساعت، هیچ کس دیدید که بگذشت؟»

ایشان گفتند «یا رسول الله، ما دَحِیه ابنِ خَلِیفَه‌ی کَلِبی دیدیم که دَسْتاری سبز بر سر داشت و بر استری خَنگ نشسته بود و قَطِیفَه‌ای از دِیباچ بر آن افکنده بود و روی در بَنی قُرَیظَه داشت.»

سَیِّد گفت «آن جَبْرِئِل بود که می‌رفت تا زلزله در حِصْنِ بَنی قُرَیظَه افکند و خانه‌های ایشان ویران کند.»

و سَیِّد در این عَزَّو این اُمِّ مَکْتُوم به نیابتِ خود در مدینه باز داشته بود. و سَیِّد بیست و پنج روز حصارِ بَنی قُرَیظَه بداد. بعد از آن، جَهُودان به طاقت رسیدند و حق تعالی ترسی در دلِ ایشان افکند. پس چون یقین بدانستند که سَیِّد بر ایشان ظفر خواهد یافتن، کَعَب ابنِ اَسَد — که رئیسِ قبیله‌ی بَنی قُرَیظَه بود — جمله‌ی جَهُودان را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد و گفت ایشان را «حال چنین است که می‌بینید. اکنون، چاره نخواهد بودن. اکنون، من شما را مُحْیَر کردم در میانِ سه کار. هر کدام که خواهید، کنید.»

ایشان گفتند «بگوی!»

و چون پیغمبر خدای به بنی قریظه رسید، بر چاهی که به نام چاه انا شهره بود فرود آمد و مردم پیوسته می‌رسیدند، کسانی بودند که وقت نماز عشا رسیدند و نماز عصر نکرده بودند؛ از آن رو که پیغمبر گفته بود نماز عصر را در محل بنی قریظه بگذارید؛....

پیغمبر در بنی قریظه فرود آمد و سعد (رئیس قبیله‌ی اوس) همچنان در خیمه ای که پیغمبر برای او در مسجد به پا کرده بود، جای داشت. یهودیان گفتند: به حکم سعد ابن معاذ (رئیس قبیله‌ی اوس) تسلیم می‌شویم.

سعد ابن معاذ مسلمان شده بود و یهودیان بنی قریظه از این موضوع بی‌خبر بودند.

ابن اسحاق می‌گوید: پیغمبر مردم بنی قریظه را 25 روز محاصره نمود تا بر آنان سخت شد ...

کعب ابن اسد (رئیس قبیله‌ی بنی قریظه) خطاب به آنان گفت: ای گروه یهود! خدای شما را چنان کرد که می‌بینید، اکنون چند چیز به شما عرضه می‌دارم، هر کدام را که می‌خواهید برگزینید.

گفتند: بگو چیست؟ گفت: یکی اینکه پیرو این مرد شویم و تصدیق نمائیم که او پیغمبر خداست. همان است که وصف او در تورات وجود دارد؛ بدینگونه هم جان و هم مال و زن و فرزندان می‌ماند.

گفتند: هرگز از دین تورات بر نگردیم. گفت: اگر اینکار را نمی‌کنید بیایید و زن و فرزندان خویش را بکشیم (تا اسیر محمد نگردند) و شمشیر بکشیم سوی محمد تا خدا میان ما و محمد داوری کند؛ آنگاه کسی را پیش پیغمبر فرستادند که ابولبابه را پیش ما فرست تا با او مشورت کنیم از آن روز که بنی قریظیان با قبیله‌ی اوس پیمان داشتند (ابولبابه پیش آنان رفت) و چون وی را دیدند، مرد و زن و کودک به سوی او دویدند و گریه کردند تا ابولبابه به حالشان رقت آورد.

آنگاه گفتند: ای ابولبابه! نظر تو به حکم محمد تسلیم شویم؟ گفت: آری و به دست خود به گلو اشاره کرد؛ یعنی حکم وی کشتن است.

ابن اسحاق می‌گوید: صبحگاهان قریظیان (پس از محاصره‌ی طولانی) به حکم پیغمبر فرود آمدند (تسلیم شدند) و اوسیان (قبیله‌ی اوس) پیامدند که ای رسول الله! اینان بستگان ما هستند در مورد آنان ملایمت کن.

چون اوسیان دربارهی بنی قریظه سخن گفتند؛ پیغمبر گفت: ای مردم اوس! آیا رضایت نمی‌دهید که یکی از شما دربارهی آنها حکم کند؟ گفتند: آری! گفت: حکمیت را به سعد ابن معاذ(1) واگذار می‌کنم.

پیغمبر سعد را در مسجد خویش در خیمه‌ی یکی از زنان مسلمان جای داده بود که رفیده نام داشت و به علاج زخمیان (جنگ خندق) می‌پرداخت، هنگامیکه سعد در جنگ خندق تیر خورد، پیغمبر گفت: او را به چادر رفیده ببرید تا برای عیادت وی راه نزدیک باشد.(2) و چون کار حکمیت دربارهی بنی قریظه با سعد شد، قومش بیاوردند و بر خری با متکای چرمین سوار کردند و او را پیش پیغمبر آوردند و در راه بدو گفتند: ای ابوعمرو! با بستگان (هم پیمانان) خویش نیکی کن که پیغمبر این کار را به تو واگذار کرد؛ سعد پس از شنیدن مکرر این سخن گفت: وقت آن است که سعد در راه الله از ملامت باک نداشته باشد. وقتی سعد پیش پیغمبر رسید. پیغمبر گفت: برای بهترین مرد خوبان به پا خیزید، قوم (همراه خود محمد) به پا خاستند و گفتند: ای ابوعمرو! پیغمبر حکمیت را به تو واگذار نموده است.

سعد گفت: به قید سوگند پیمان می‌کنید که به حکم من رضایت دهید؟ گفتند: آری! گفت: و آنکه اینجا نشسته رضایت دارد؟ به سوی جای پیغمبر اشاره نمود، اما از روی احترام بدو ننگریست.

پیغمبر گفت: آری. سعد گفت: حکم من این است که مردان را بکشند و اموال تقسیم شود و زن و فرزند را اسیر کنند(3).

باشید یا نه؟»

ایشان گفتند «بلی، یا رسول الله.»

پس سید گفت «من حکم ایشان به سعد ابن مُعَاذ که مهترِ شماست سپردم و آن چنان که وی حکم کند، ما راضی شویم و کار از آن کنیم.»
بعد از آن، ایشان گفتند «ما نیز راضی ایم.»

و سعد ابن مُعَاذ در عَزَوِ خندقِ تیری خورده بود و او را در مدینه بازداشته بودند از جهتِ مداوات و تجربه‌ی جراحَتِ وی می‌کردند و جَرَّاحان بر سرِ وی نشسته بودند. و چون سید حکمِ بنی قُرَیظَه به وی تفویض کرد، اَنصَارِ اوس که قومِ وی بودند، برخاستند و به مدینه شدند و سعد ابن مُعَاذ را برنشانَدند و بیاوردند. و ایشان چنان می‌پنداشتند که مگر سعد ابن مُعَاذ جانبِ بنی قُرَیظَه نگاه دارد و روا ندارد که ایشان به قتل آورند. از بهرِ آن که ایشان با قومِ سعد ابن مُعَاذ دوستی دیرینه داشتند. و در راه، با سعد می‌گفتند که «سید حکمِ بنی قُرَیظَه به تو تفویض کرده است و ایشان دوست و هواخواه تو بوده‌اند از دیرروزگار. و اکنون، می‌باید که با ایشان نیکویی کنی و حُکمی موافق در حقِّ ایشان بفرمایی!»

سعد جوابِ ایشان باز داد و گفت «وقتِ آن است که سعد آن چه حقِّ است بگوید و از ملامتِ هیچ کس اندیشه نکند.»

پس قومِ وی چون این سخن از وی بشنیدند، دانستند که سعد هیچ مُداهنه نکند و مراقبتِ هیچ کس نخواهد کردن. و جمعِ اَنصار از دنباله‌ی وی بازگردیدند.
و چون سعد به خدمتِ سید آمد، سید اَصحاب را گفت «پیشِ مهترِ قومِ خود بر پای خیزید!»

و اَصحاب جمله بر پای خاستند و استقبالِ وی کردند.
(بعد از آن، مُهاجر گفتند که «پیغامبر بر این سخن اَنصار می‌خواست. از بهرِ آن که سعد مهتر و پیشوایِ ایشان بود.» و اَنصار گفتند «نه — بر این سخن جمله‌ی صَحابه می‌خواست.» — یعنی مُهاجر و اَنصار.)

چون وی بیامد و بنشست، مُهاجر و اَنصار گفتند «یا سعد، پیغامبر تو را حاکم گردانیده است بر بنی قُرَیظَه. اکنون، تا چه حکم کنی در حقِّ ایشان؟»
سعد روی بازِ اَنصار کرد و گفت «شما در عهدِ خدای هستید که هر چه من فرمایم در

ملاک را برای تشخیص بالغی از نابالغی، روئیدن مو بر پشت آلت تناسلی پسران قرار داد. (4) پیغمبر گفت: حکم تو درباره‌ی یهودیان همان است که الله از بالای هفت آسمان حکم می‌کند. (5) آنگاه یهودیان را از قلعه‌ها بیرون آوردند و پیغمبر آنها را در خانه‌ی بنت حارث یکی از زنان بنی‌نجار محبوس کرد، پس از آن به بازار مدینه رفت و دستور داد تا چند گودال بکنند و یهودیان را بیاوردند و در آن گودال‌ها گردنشان را بزدند.

شمار (مردان) یهودیان ششصد تا هفتصد بود و آنکه بیشتر گوید هشتصد تا نهصد باشد.

هنگامیکه بزرگان یهود پیش پیغمبر می‌آوردند بدو گفتند: پنداری با ما چه می‌کنند؟ پیغمبر گفت: در هیچ جا فهم نداری! مگر نمی‌بینی که هر که را می‌برند، بر نمی‌گردد؟

هنگامیکه حی بن اخطب (بزرگ قوم) را بیاوردند، حله‌ای فاخر در تن داشت که همه جای آنرا دریده بود تا از تن وی بر نگیرند و دستانش را به طناب به گردنش بسته بودند و چون پیغمبر را دید گفت: به خدا از دشمنی تو پشیمان نیستم... آنگاه بنشست (و طبق برخی روایات خود محمد) گردنش را زدند..... و همچنان گردن یهودیان را زدند تا کارشان پایان گرفت.

ابن شهاب زهری می‌گوید: ثابت ابن قیس شماس، پیش زبیر بن باطا رفت و چنان بود که به روزگار جاهلیت، زبیر بر ثابت این قیس منت نهاده بود (در جنگ او را به چنگ آورده بود و نکشته بود) گفت: ای ابو عبد الرحمن (کنیه‌ی زبیر بن باطا)! مرا می‌شناسی؟ ثابت گفت: می‌خواهی منم که بر من داری را عوض دهم؟ زبیر گفت: جوانمرد، جوانمرد را عوض می‌دهد. آنگاه ثابت پیش پیغمبر رفت و گفت: ای پیغمبر الله! زبیر را بر من منتهی است؛ دوست دارم که او را عوض دهم و خون او را به من ببخشی. پیغمبر گفت: او را به تو بخشیدم.

ثابت گفت: پیغمبر خون تو را به من بخشید (من مالک تو هستم) زبیر گفت: پیری فرتوت، بی زن با زندگی چه کند؟ ثابت پیش پیغمبر رفت و گفت: که ای پیغمبر الله! زن و فرزند او را هم به من ببخش. گفت: آنها را هم به تو بخشیدم. زبیر گفت: خاندانی در حجاز بی مال برای چه بماند؟ ثابت باز پیش پیغمبر رفت و او هم مال او را به ثابت بخشید.... گفت: ای ثابت آنکه چهره اش چون آینه‌ی چینی بود که صورت خود را در آن می‌دیدم (منظورش کعب ابن اسد رئیس قبیله بود) چه شد؟ ثابت گفت: کشته شد. و همینگونه نام یکی یکی از دوستان و بزرگان قومش را آورد که همگی گردن زده شده بودند. گفت: ای ثابت! به حق همان منتهی که بر تو دارم، مرا

به دنبال آنها بفرست که پس از آنها زندگی بر من خوش نیست، می‌خواهم هر چه زودتر با دوستان دیدار کنم.
گوید: ثابت او را پیش آورد و گردنش بزد...

آنگاه پیغمبر اموال و زنان و فرزندان بنی قریظه را تقسیم کرد (البته یک پنجم سهم خود محمد بود).

پیغمبر گروهی از اسیران (زنان، دختران و پسران نوجوان) (6) را به سوی نجد فرستاد (فروخت) و در مقابل، اسب و سلاح خرید.

غزو هشدهم غزو بنی قریظه بود

و آن‌گاه، بنی قریظه فرود آمدند و قلعه بسپردند. و ایشان را بازداشتند تا سعد ابن معاذ بیامد و چنان که حکایت از پیش رفت، حکم کرد.

پس چون مردان بنی قریظه به قتل آوردند، سید بفرمود تا زن و فرزند ایشان غارت کردند و به بندگی فرا گرفتند و مالهای ایشان در میان مسلمانان قسمت کردند. و اول مالی که در میان مسلمانان قسمت کردند، مال بنی قریظه بود. و سید خمس خود خاص از آن به در کرد و برگرفت. و از آن روز باز، خمس الغنائم و خراج آن سنتی گشت در میان لشکر اسلام.

و از جمله‌ی زنان بنی قریظه، سید ریحانه بنت عمرو ابن خنانه برگرفت به خاص خود. و در خانه‌ی سید می‌بود و سید او را گفتی «مسلمان شو، تا تو را آزاد کنم و به نکاح خود درآورم.» و وی جواب دادی که «مرا رها کن تا همچنین در ملک تو می‌گردم — که هم بر تو آسان‌تر باشد چون من کنیزک تو باشم و هم بر من.»
و تا مدتی، در خانه‌ی سید بود و سید پیوسته او را گفتی «مسلمان شو» و وی همین جواب دادی. و سید در مسلمان‌ی وی عظیم میل کرده بود. تا آن وقت که وی مسلمان شد. و چون مسلمان شد، سید خرّم شد.

محمد ابن اسحاق گوید که چون سعد ابن معاذ از دنیا مفارقت کرد، جبرئیل به در حجره‌ی سید آمد اندر نیمه‌ی شب و گفت «یا رسول الله، کیست که از دنیا مفارقت کرده است؟ امشب، در هفت آسمان گشوده‌اند و عرش خدای به جنبش درآمده است از سختی مرگ وی و مشتاق دیدار وی شده‌اند.»
سید چون این سخن از جبرئیل بشنید، زود به خانه‌ی سعد ابن معاذ رفت و دید که وی از دنیا رفته بود.

و سعد ابن معاذ مردی بزرگ و فربه بود. و چون جنازه‌ی وی برداشتند و به گورستان می‌بردند، سخت سبک بود. پس منافقان طعن زدند که «سعد مردی بزرگ ضخیم بود و این ساعت، سخت سبک می‌غاید.» و این سخن باز گوش سید رسید. گفت «جنازه‌ی وی ملایکه‌ی آسمان برداشتند و سبب سبکی وی از این بود.»
و جابر ابن عبدالله انصاری گفت چون سعد ابن معاذ را دفن کردیم، سید بر سر گور

جنایاتی دیگر از محمد، غارت بنی نضیر و ...

وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (حشر/6)

ترجمه:

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (الله در اینجا فقط به فکر غارتگری بوده و بس)

گوید: وقتی نضیریان با زن و فرزند و مال می رفتند دف و مزمار می زدند و ام عمر و یار عروه بن ورده عبس که از زنان بنی غفار بود و او را از عروه خریده بودند همراهشان بود و چنان با فخر و گردن فرازی می رفتند که کس نظر آن ندیده بود.

بقیه اموالشان برای پیغمبر بجا ماند که خاص وی بود تا به هر مصرف که می خواهد برساند و پیغمبر آنرا بر مهاجران تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد مگر سهل بن حنیف و ابودجانه که اظهار نداری کردند و پیغمبر به آنها سهم داد و از بنی نضیر کس مسلمان نشد، مگر یامین بن عمیر و ایوسعد بن وهب که مسلمان شدند و اموالشان محفوظ ماند.

وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر/7)

ترجمه:

آنچه الله از [دارایی] ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید از آن الله و از آن پیامبر و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از الله پروا بدارید که الله سخت کیفر است.

محمد پس از غارت قبیله‌ی بنی قینقاع و نابودی بنی قریظه حدود سه سال بعد دوباره به سراغ همان یهودیانی آمد از آن جنگ فرار کرده بودند و در اطراف مدینه ساکن بودند. او و سپاهیان جلادش یهودیان را به چشم منبع درآمد نگاه می‌کردند او پس از غارت تمام قبایل یهودی موجود در مدینه، شروع به غارت یهودیانی از بنی‌نضیر نمود که در قلعه‌ی خبر پناه گرفته بودند. آنگاه سال هفتم در آمد و پیغمبر در باقیمانده‌ی محرم سوی خیبر رفت و سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه جانشین خویش کرد و با سپاه خود برفت تا به دره‌ی رجیع فرود آمد که میان خیبر و غطفان بود.

ابن اسحاق گوید: آنجا فرود آمد تا میان اهل خیبر و قوم غطفان حایل شود که غطفانیان خیبریان را بر ضد پیغمبر کمک ندهند و چون غطفانیان از آمدن پیغمبر خبر یافتند فراهم آمدند تا به کمک یهودیان شتابند و چون روان شدند از کار و کسان خود نگران شدند و پنداشتند که مسلمانان به آنجا حمله برند و بازگشتند و در جای خویش بماندند و پیغمبر را با خیبریان وا گذاشتند.

پیغمبر از خیبریان اسیر بسیار گرفت که صفیه دختر حیی بن اخطب زن کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و دو دختر عموی او از آن جمله بودند و پیغمبر صفیه را برای خویش برگزید. (اوج جنایت و وحشیگری)

و چنان بود که دحیه کلبی، صفیه را از پیغمبر خواسته بود و چون او را برای خویش برگزید دختر عموی صفیه را به دحیه داد. آنگاه پیغمبر قلعه‌ها را بگرفت.

این رفتار محمد درست مانند چنگیزخان است که هرگاه مکانی متعلق به دیگر ملل را فتح می‌کرد زن رئیس قبیله (یا کشور) متعلق به او بود.

این جنایتکار (محمد) حتی به هم‌پیمانانش هم از این سفره‌ای که الله (خدای وهمی) نصیبش کرده بود را بی‌نصیب نکرد.

خودتان قضاوت کنید که آیا همچنین شخصی میتواند پیامبر و از طرف خدا برای هدایت مردم باشد؟!؟

آیا همچنین شخص جنایتکاری میتواند پیامبر رحمت باشد؟!؟

جالب است بدانید این مطالب در کتب خود مسلمانان آمده و الا جنایت بسیار وحشتناکتر از اینها بوده!!

بنی سهم که طایفه ای از اسلم بودند پیش پیغمبر آمدند و گفتند: به خدا به محنت افتاده ایم و چیزی نداریم. پیغمبر چیزی نداشت که بدانها دهد و دعا گفت: خدایا حال آنها را می دانی و من توان کمک آنها را ندارم و چیزی نیست که به آنها دهم، بزرگترین قلعه ی خیبر را که خوردنی و روغن از همه بیشتر دارد برای آنها بگشای. روز بعد قلعه ی صعب گشوده شد هیچ یک از قلعه ها خوردنی و روغن از آن بیشتر نداشت. و به همین گونه قلعه ها را یکی یکی گرفتند که بزرگترین قلعه را علی (جلاد اسلام) گرفت....

وقتی پیغمبر خدا قموص را که قلعه ی ابن ابی الحقیق بود بگشود، صفیه دختر حبیب بن اخطب را با زنی دیگر پیش پیغمبر آوردند، بلال آنها را بر کشتگان یهود گذر داد و آن زن که همراه صفیه بود فریاد زد و به صورت خود زد و خاک بر سر ریخت و چون پیغمبر او را بدید، گفت: این شیطان را از من دور کنید و بگفت تا صفیه را پشت سر او جای دادند و ردای وی را بر سرش افکندند و مسلمانان بدانستند که پیغمبر خدای او را برای خویش برگزیده است.

محمد پس از اینکه دلباخته ی صفیه گردید، جمله ی پیشینش را فراموش نمود و از بلال خواست که چنین نکند:

آنگاه پیغمبر که رفتار زن یهودی (همراه صفیه) را دیده بود به بلال گفت: "مگر رحم نداری که دو زن را بر کشتگانشان عبور دادی؟"

دستور محمد به شکنجه، به قصد اعتراف گیری:

کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق را که گنج بنی نضیر پیش او بود به نزد پیغمبر آوردند و محل گنج را از او پرسیدند و کنانه انکار کرد و آنگاه یکی از یهودیان را پیش آوردند که گفت: "امروز کنانه را دیدم که اطراف فلان خرابه می گشت."

پیغمبر به کنانه گفت: اگر گنج را پیش تو پیدا کردم تو را بکشم؟

کنانه گفت آری. پیغمبر بگفت تا خرابه را بکنند و قسمتی از گنج را آنجا یافتند، پیغمبر از باقیمانده ی آن پرسید و کنانه از تسلیم آن دریغ کرد، پیغمبر او را به زیر بن عوام سپرد و گفت: عذابش (شکنجه اش) کن تا

آنچه را پیش اوست بگیری" و زیر چنان با مشت به سینه‌ی او کوفت که نزدیک بود جان بدهد. انگاه پیغمبر او را به محمد بن مسلمه داد که به انتقام برادر خود محمد بن مسلمه گردنش را بزند... (تاریخ طبری صفحه 1145)

این موضوع در سیره‌ی ابن هشام جلد 2 صفحه‌ی 830 نیز آمده است.

یهودیان فدک نیز با اطلاع از این ماجرا تصمیم گرفتند که کل اموال خویش را به محمد بدهند به شرطی که آنها را نفی بلد (تبعید) کند و خونشان را نریزد، محمد هم پذیرفت:

در اینجا سؤالاتی پیش می آید:

- 1) مگر محمد برای هدایت بشر نیامده بود؟ در انجام این جنایات چه هدایتی از طرف ایشان انجام شد؟؟
- 2) گیرم که یهودیان خیانت کرده بودند و یا به او بی احترامی کرده بودن و یا حتی بدتر از همه اینها قصد جانش را کرده بودند، زنان و کودکان و مال و اموال آنها چه گناهی مرتکب شده بودند که باید با این جنایت ضد بشری روبرو میشدند؟
- 3) مگر آخوندهای دروغگو و بیسواد نمیگویند ایشان پیامبر رحمت بوده؟ خوب شما سر سوزنی رحمت و مروت و جوانمردی در وجود این شخص در این داستان میبینید؟

و صَفِيَّه دخترِ حُيَّی ابنِ أَخْطَب بود و پیش از آن که به دستِ مسلمانان افتادی و سَیِّد او را به خاصِّ خود بازگرفتی، در خانه‌ی کِنانه ابنِ رَبِیع بود. و کِنانه رئیسِ یهود بود در خَیْبَر. و صَفِيَّه در آن وقت که در خانه‌ی وی بود، شبی به خواب دیده بود که ماهی در کنارِ وی افتادی. روزِ دیگر، با شوهرِ خود — کِنانه — باز گفت و شوهرش خشم گرفت و گفت «دروغ می‌گویی، ولیکن تو را تَنَائِی آن می‌باشد که در کنارِ مُحَمَّد روی — مَلِکِ حِجَاز. و تپانچه‌ای درآورد و بر رویِ وی زد، چنان که یک چشمِ وی از زخمِ آن تپانچه سبز گشت.

و اثرِ آن تپانچه هنوز در چشمِ وی مانده بود. چون به خانه‌ی سَیِّد آمد، از وی پرسید که «این اثر که در چشمِ تو است از چیست؟» حکایتِ آن با سَیِّد باز کرد. و کِنانه ابنِ رَبِیع — که شوهرِ صَفِيَّه بود — اسیر کردند و او را پیشِ سَیِّد آوردند و گنجهای قومِ بنی نَضِیر به دستِ وی بود — که ایشان به ودیعتِ پیشِ وی نهاده بودند. و سَیِّد از وی می‌پرسید تا نشانِ آن گنجها بدهد و بگوید که کجا مدفون است. و وی انکار می‌نمود و می‌گفت که «من از آن خبر ندارم.» و هر چند که سَیِّد با وی می‌گفت تا اقرار کند و نشان بدهد، البتّه اقرار نمی‌کرد.

۴۲۰

غزو بیست و سوم غزو خَیْبَر بود

پس یکی هم از یهودِ خَیْبَر پیشِ سَیِّد آمد و خبرِ آن گنجها از وی پرسید. وی گفت «من نمی‌دانم. لیکن کِنانه ابنِ رَبِیع هر وقتی یا هر روزی، می‌دیدم که برفتی و گردِ آن خَرَبه برآمدی و چیزی از آن جایگاه طلب کردی. اکنون، گمانِ چنان می‌برم که گنجها همان جا مدفون است.»

پس سَیِّد دیگر بار کِنانه ابنِ رَبِیع پیشِ خود خواند و او را گفت «اگر نشانه‌ی این گنجها که تو انکار می‌کنی پیشِ تو بیابم، تو را بکشم؟»
گفت «بلی.»

پس سید دیگر بار کِنانه ابن رَبِیع پیش خود خواند و او را گفت «اگر نشانه‌ی این گنجها که تو انکار می‌کنی پیش تو بیابم، تو را بکشم؟»

گفت «بلی.»

بعد از آن، سید بفرمود تا آن خَرَبه که یهودی نشان داده بود بکنند و بجستند و گنجها بعضی در آن خَرَبه بیافتند.

پس سید کِنانه دیگر بار بخواند و او را گفت «اکنون، بگوی تا بقیت این گنجها کجا پنهان کرده‌ای؟»

و کِنانه هم اِیا کرد و نگفت.

پس سید زُبیر ابن عَوّام را بفرمود تا او را عذاب می‌کند تا آن وقت که اقرار بکند. و زُبیر او را عقوبت می‌کرد و هیچ اقراری نمی‌کرد.

پس سید او را به محمد ابن مَسْلَمه داد تا وی را به عوضِ برادرِ خود — محمود ابن مَسْلَمه — بازگُشد. پس محمد برخاست و وی را در حال گردن بزد.

چون سید از کارِ خَیْبَر فارغ شد، بازگردید و به وادی القُرا آمد و با اهل آن جایگاه چند روز حصار بداد و به مدینه بازگردید. و در شب که به آن جایگاه آمد و حصار داد، غلامی از آن سید بود و در حال که رختها از اشتر فرو گرفت، کافران تیری به وی زدند و هم در حال، بیفتاد و جان بداد. و صحابه گفتند «خُنْک تنِ او را که بهشتی است!»

سید گفت «نه چنین است که شما می‌گویید. به آن خدایی که جانِ محمد در دستِ وی است که شمله که وی به خیانت از غنیمتِ خَیْبَر برگرفته، این ساعت، آتش در آن افتاده است و وی را در آن می‌سوزد.»

و یکی از صحابه بشنید و برقت و گفت «یا رسول الله، من دو شِرَاکِ نعلین برگرفته‌ام بی‌دستوری، از غنیمتِ خَیْبَر.»

سید گفت «اگر ت باز پس نیاوردی، به عوضِ آن دو شِرَاک، فردای قیامت تو را دو

محمد پیامبر رحمت است:

این حرف را از روی منابع و از دهان اخوندهای دروغگو و بیسواد زیاد شنیده اید، برای افشای این دروغ کافیت سری به کتب تاریخی مسلمانان بزنید و این رحمت بیکران ایشان را در حق مردم ببینید.

حال یکی دیگر از جنایتهای شنیع محمد را عنوان میکنم.

محمد پیامبر اسلام مستقیماً دستور قتل مخالفین را صادر می کرد برای نمونه محمد حکم قتل کعب بن الاشرف این شاعر سرشناس عرب را داد. وی در اشعار و سخنانش جنگ و خونریزی و تفکرات محمد را مورد نقد قرار می داد و به همین دلیل با فتوای قتل محمد رو به رو گشت و جان باخت. زمانی که خبر ترور کعب بن الاشرف به محمد رسید او گفت: من ظفرتم به من رجال یهود فاقتلون. یعنی به هر یک از بزرگان یهود دست یافتید او را بکشید.

منابع:

ابن اثیر ، علی بن محمد ، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۴۴-۱۴۳ چاپ دار صادر بیروت ، ۱۳۸۵ ق

کاتب واقدی ، محمد بن سعد ، الطبقات الکبری ، ج ۲ ص ۲۴-۲۵ دارالکتب العلمیه بیروت چاپ دوم ۱۴۱۸ ق

طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ الامم و الملوک ، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم ج ۲ ص ۴۹۰-۴۹۱ دار التراث بیروت چاپ دوم ۱۳۸۷ ق

با کمی تفاوت در : بخاری ، محمد بن اسماعیل ، صحیح بخاری ، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر ج ۵ ص

۹۰-۹۱ دار طوق النجاه چاپ اول ، ۱۴۲۲ ق

بنی سُلَیْم، نزدیک اَرْحَضِیة و بعد از سُدّ مَعُونَة^۱؛ و از معدن تا مدینه هشت منزل است. پیامبر (ص) در نیمه محرم که بیست و سومین ماه هجرت بود از مدینه بیرون آمد. یَواء به دست علی بن ابی طالب (ع) بود و عبدالله بن اَمّ مَکْنوم را به نیابت خود در مدینه گذاشت. و سبب آن بود که پیامبر (ص) را خبر رسیده بود که گروهی از سُلَیْم و غَطَفَان در آن جا جمع شده آهنگ حمله دارند؛ پس چون بدان جا رسید هیچ تنی را از ایشان ندید. پس گروهی از اصحاب را به مناطق بالاتر آن صحرا فرستاد و خود در میانه صحرا برای روبرویی توقف فرمود. در این توقف، پیامبر (ص) از یَسار درباره مردان مهاجم پرسید. گفت: من از آنان آگاهی ندارم؛ هر پنج روز یک بار به آبشخور می روم و امروز روز چهارم است؛ مردم هم ظاهراً به جانب آبهای بلندیها رفته اند و ما مردمی مجرد هستیم که شتربانی می کنیم. پیامبر (ص) که به گله های شتر دست یافته بود به مدینه بازگردید و شتران را با خود برد و چون به صِرار رسید در سه میلی مدینه، دستور فرمود غنایم را بخش کنند. شمار شتران پانصد بود. خمس آن را کنار گذاشتند و مانده را که چهارصد شتر بود، میان مسلمانان بخش کردند که چون دویست تن بودند به هریک دو شتر رسید. یَسار هم در سهم پیامبر (ص) قرار گرفت و چون پیامبر (ص) نماز گزاردن او را دید آزادش فرمود. و مدت غیبت پیامبر (ص) از مدینه پانزده شب بود.

سَرِیة کشتن کعب بن اَشْرَف

پس آن گاه در روز چهاردهم ربیع الاول که بیست و پنجمین ماه از هجرت پیامبر (ص) بود گروهی به قصد کعب بن اشرف یهودی گسیل شدند، زیرا که کعب بن اشرف شاعر بود و در هجو پیامبر (ص) و یاران اشعاری می سرود و مردم را بر مسلمانان می انگیزخت و ایشان را می آزرده. و چون وقعه بدر پیش آمد کعب احساس خواری و زبونی کرد و می گفت: امروز زیر زمین به از روی زمین است؛ و بیرون شد و به مکه رفت و بر کشتگان قریش گریست و با

۱. فرارة اصلاً نام آبی است که رنگ آن تیره بوده است. معدن بنی سُلَیْم هم در راه مدینه و نجد است. ارحضه نام جایی است نزدیک چاه معونه و میان مکه و مدینه؛ شد به معنی سلسله جبال است. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

[پیامبر (ص)] پیش شما آمده است به رنج و زحمت افتاده‌اید. قرار بر آن نهادند که شب هنگام بیایند که مردم نباشند. آنان شبانه آمدند و او را آواز دادند. همسرش گفت: گمان ندارم در این ساعت آنها برای کاری دلخواه تو آمده باشند. گفت: آنان قبلاً با من صحبت داشته‌اند.

محمد بن حُمَید از مَعْمَر، از ایوب، از عِکرمه نقل می‌کند که: * کعب بن اشرف از فراز حصن با آنان سخن گفته پرسید: چه پیش من گرو می‌گذارید؟ آیا پسران خود را گروگان می‌سپارید؟ و می‌خواست با گرفتن گروگان، خرما به آنان بفروشد. گفتند: ما شرم می‌کنیم که فرزندان ما را سرزنش کنند و بگویند این پسر مدّتی گروگان یک بار خرما بوده است و این یکی گروگان دو بار خرما. گفت: آیا زنان خود را گروگان می‌گذارید؟ گفتند: تو زیباترین مردی و نمی‌توانیم به تو اعتماد کنیم، و هیچ زنی به واسطه زیبایی تو خود را از تو باز نمی‌دارد؛ ولی سلاح خود را پیش تو گروگان می‌گذاریم، و می‌دانی که امروز چندان به سلاح نیازمندیم. گفت: آری، راست می‌گویند، سلاح خود بیاورید و هرچه می‌خواهید ببرید. گفتند: فرود آی تا ما از تو تعهد بگیریم و تو از ما. و چون خواست فرود آید همسرش او را تنگ گرفته گفت: پیغام بده تنی چند از قومت همانند و هم‌اورد آنان، با تو باشند. گفت: نه، اگر اینان می‌دانستند که در خوابم بیدارم نمی‌کردند. گفت: از همین بالای بام گفتگو کن. و او نپذیرفته پایین رفت و بوی خوش عطرش همه جا را فرا گرفت. گفتند: این چه عطری است؟ گفت: عطری است که فلان همسرم بر من زده است. یکی از ایشان پیش آمد و به بو کردن سر کعب بن اشرف پرداخت ولی ناگهان او را محکم در آغوش گرفته گفت: بکشید دشمن خدا را. ابو عبّس خنجری به تهیگاه او زد و محمد بن مسلمة هم شمشیری زد و او را کشتند و بازگردیدند.

پس یهودیان سخت بیمناک شدند و به حضور پیامبر (ص) آمده گفتند: مهتر ما را شبیخون کردند و کشتند. پیامبر (ص) کارهای او را برشمرد و فرمود: او همگی را به جنگ با مسلمانان تحریض می‌کرد و آنان را می‌آزرد. پس آن‌گاه پیامبر (ص) ایشان را به نگارش صلح‌نامه‌یی فراخواند و این صلح‌نامه بعدها دست علی (ع) بود.

حمله به قبیله بنی قینقاع، سندی دیگر از خوی تجاوزگری محمد!

داستان محاصره و غارت قبیله بنی قینقاع از سوی محمد، یکی دیگر از نشانه های خوی وحشی گری و عدم تحمل مخالف از سوی وی می باشد، او این جنگ را با کمک گیری از الله (خدائی وهمی) آغاز کرد و همواره دنبال بهانه ای برای از بین بردن یهودیان بود؛ بنابراین در ابتدا دستور ترور دو تن از شاعران یهودی که از قبیله بنی قینقاع بودند را صادر کرد و از الله پرستان درخواست کشتن این دو شاعر را نمود.

آنان نیز این مسئولیت را انجام دادند، اما بهانه ای اصلی او برای شروع جنگ، آنچه که در کتب اسلامی از آن بعنوان بی حرمتی به زنی مسلمان که در بازار یهودیان کالائی را عرضه کرده بود، می باشد.

در ابتدا، آیه ای را خواند و ادعا نمود که طبق این آیه، من از بنی قینقاع بیمناکم.

این قبیله کارشان زرگری بود و زمین چندانی نداشتند، لذا چشم طمع محمد به دنبال اموال آنان بود، دلیل دیگری که می توان برای این جنگ ارائه داد، عدم قبول اسلام از سوی یهودیان است. (مثل دو قبیله دیگر)

محمد در ابتدای ورود به مدینه که دارای پنج قبیله بود (اوس و خزرج با ریشه ی عرب) که سه تای آنان یهودی بودند (بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قیناع)، قبیله ی یهودیان را به رسمیت شناخت و به سوی اورشلیم نماز خواند.

او هم مانند یهودیان که تمام پادشاهان خوب خود را پیغمبر می دانستند، آنها را بعنوان پیامبر خدا به رسمیت شناخت و اقدام که ستایش آنان نمود، تورات را نیز تصدیق نمود، در مقابل از آنها انتظار داشت تا تصدیق نمایند آن منجی که در تورات آمده، اوست، اما یهودیان این را نپذیرفتند.

بنابراین فقر محمد و یاران او در مدینه به اضافه ی ثروتمند بودن این قبیله، حمله به بنی قینقاع را برای محمد هدف لذت بخشی جلوه می نمود.

بنی قینقاع پس از محاصره ی طولانی، بدون شمشیر کشیدن، در مقابل محمد تسلیم شدند. محمد در ابتدا قصد داشت تمام افراد این قبیله را بکشد، اما فردی بنام "ابن ابی سلول" از قبیله ی خزرج که با بنی قینقاع هم پیمان بودند، مانع از اینکار شد و محمد از روی اکراه پذیرفت که آنان را رها نماید. (اگر واقعا دستور خدا در کار بود چرا انرا انجام نداد؟ و چطور فرمان خدا بواسطه یک شخص به تعویق افتاد؟)

او تمام دارائی‌های آنان را برای خود و یارانش برداشت (هدف اصلیش همین بود) و آنان را بدون اندک توشه‌ای، روانه‌ی بیابان‌ها نمود که در این راه بسیاری از زنان و کودکان و افراد مسن این قبیله کشته شدند و دیگر اثری از این قبیله بر جای نماند(البته گفته می‌شود که آنان خود را به منطقه‌ای در شام به نام اذرعات رساندند). گرفتن خمس از سوی محمد هم از همین جا آغاز شد.

اما روایت این داستان عینا در تاریخ طبری:

قصه‌ی بنی‌قینقاع چنان بود که پیغمبر آنها را در بازارشان گرد آورد و گفت: ای گروه یهود، از خدا بترسید که شما را نیز بلیه‌ای چون قریشیان دهد، بیائید مسلمان شوید؛ شما می‌دانید که من پیغمبر مرسل و این را در کتاب خویش و پیمان خدا می‌بینید. یهودیان بنی‌قینقاع گفتند: ای محمد، پنداری که ما نیز قوم تو هستیم، مغرور مشو که با کسانی رو به رو شدی که جنگ نمی‌دانستند و فرصتی به دست آوردی، به خدا اگر با ما جنگ کنی، خواهی دید که چگونه کسانیم.

البته در صحت این جمله که واقعا از یهودیان باشد یا نه شک است، زیرا اگر آنان چنین رجز خوانی نمودند، می‌بایست آنگونه که حوادث بعدی نشان خواهد داد، از خودشان دفاع کنند، که نکردند!

قتاده گوید: یهودیان بنی‌قینقاع نخستین گروه یهودیان بودند که مابین بدر و اُحُد پیمان شکنی کردند. اما اینکه چه پیمانی بین این دو بود ذکر می‌نماید.

(انفال/58) اگر از گروهی خیانتی بدانستی، منصفانه به آنها اعلام کن.

و چون جبرئیل این آیه را بر پیغمبر خواند، پیغمبر گفت: من از بنی‌قینقاع بیمناکم و به حکم همین آیه، به جنگ ایشان رفتم.

در اینجا محمد خودش هم قاضی است و هم شاکی، او خودش از قول خدایش، جمله‌ای را به زبان می‌آورد، سپس مصداق این جمله را هم یهودیان بنی‌قینقاع معرفی می‌کند.

آیین خدا و احمد را تکذیب می‌کنی، سوگند به کسی که ترا آرزومند می‌کند، این بد آرزویی است. ای ابا عفک، در آخر شب ضربتی از مردی حنیف خوردی. بگیر آن را با همه سالخوردگی.

و من کاش می‌دانستم قاتل تو، که در دل شب به سراغت آمد، آدمی است یا پریزاد. معن بن عمر برایم روایت کرد که ابو عفک در ماه شوال بیستمین ماه هجرت کشته شد.

[(۱)] بکائین (بسیار گریه کنندگان) هفت نفرند که برای جنگ تبوک به حضور پیامبر (ص) آمدند و حضرت وسیله‌ای برای حمل آنها نیافت و ایشان با چشم گریان برگشتند، مراجعه شود به تفسیر آیه ۹۲ سوره ۹، توبه - م. ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۲۷ (۱)

غزوه قینقاع

جنگ قینقاع از روز شنبه نیمه شوال، که آغاز بیستمین ماه هجرت بود، آغاز گردید و پیامبر (ص) آنها را تا اول ذی قعدة در محاصره داشت.

عبد الله بن جعفر از ابن کعب قرظی برایم روایت کرد که، چون پیامبر (ص) به مدینه آمدند، یهودیان همه با او پیمان بستند و آن حضرت هم عهد نامه‌هایی میان خود و ایشان نوشت و هر گروهی از ایشان را به همپیمانان آنان ملحق فرمود و میان خود و ایشان امان نامه‌ای قرار داد و شروطی کرد، از جمله اینکه، یهودیان کسی را علیه پیامبر (ص) یاری نکنند. چون پیامبر (ص) بر اهل بدر پیروز شد و به مدینه برگشت، یهود سرکشی کردند و پیمانی را که میان ایشان و رسول خدا بود شکستند، پیامبر کسی به سراغ ایشان فرستاد و آنها را جمع کرد و فرمود: ای گروه یهود به خدا سوگند، می‌دانید که من رسول خدایم، اسلام بیاورید پیش از آنکه خداوند بلایی را که بر قریش نازل کرد، بر شما نازل فرماید. گفتند: ای محمد، پیروزی بر آنها تو را مغرور نکند، تو با گروهی نادان جنگیدی و مقهورشان کردی، در صورتی که ما مرد جنگ و مبارزه‌ایم و اگر با ما جنگ کنی خواهی دانست که با کسی چون ما جنگ نکرده‌ای. در همین هنگام که یهودیان اظهار دشمنی می‌کردند و پیمان می‌شکستند، بانویی که اصل او از قبیله‌ای دیگر و همسر مردی از انصار بود به بازار بنی قینقاع آمد و نزد زرگری برای خرید زیور نشست. مردی از یهود قینقاع آمد و بدون آنکه زن متوجه شود پشت سرش نشست و با خاری دامن او را به پشتش گره زد، چون آن زن برخاست سرین و پشتش برهنه شد و یهودیان از این کار خندیدند. مردی از مسلمانان برخاست و آن مرد را کشت، بنی قینقاع جمع شدند و مرد مسلمان را کشتند و پیمان با پیامبر (ص) را شکسته و اعلان جنگ کردند و در دژهای خود جا گرفتند. پیامبر (ص) به جانب ایشان حرکت فرمود و آنها را محاصره کرد. یهود قینقاع نخستین گروهی بودند که پیامبر (ص) آهنگ ایشان کرد، و از وطن خود رانده شدند و اولین گروه یهود بودند که جنگ کردند.

محمد بن عبد الله برایم از عروه روایت کرد که چون این آیه نازل شد: **وَإِذَا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ** - و اگر بترسی از قومی خیانت را، پس تو هم عهد ایشان را به سوی آنها بینداز یکسان، همانا که خدای، خیانت کاران را دوست نمی‌دارد (آیه ۵۸، سوره ۸، انعام). پیامبر (ص) با این آیه به سوی ایشان روان شد.

گویند: پیامبر (ص) پانزده شب آنها را در دژهایشان بشدت در محاصره

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۲۸

(۱) گرفت تا اینکه خداوند در دل‌های ایشان ترس افکند، پس گفتند: آیا از دژها بیرون بیاییم و برویم؟ پیامبر (ص) فرمود: نه، باید تسلیم فرمان من باشید! ناچار تسلیم فرمان رسول خدا شدند و از دژها فرو آمدند. فرمان داده شد که ایشان را ببندند. گوید: شانه‌های آنها را به ریسمان بستند و پیامبر (ص) منذر بن قدامه سالمی را بر ایشان گماشت. گوید: ابن ابی بر آنها گذشت و گفت: ایشان را باز کنید! منذر گفت: آیا می‌خواهید گروهی را که پیامبر (ص) بسته است، باز کنید؟ به خدا سوگند، هر کس آنها را باز کند گردنش را می‌زنم.

عبد الله بن ابی به طرف پیامبر (ص) دوید و دست خود را در گریبان زره آن حضرت کرد و گفت: ای محمد، نسبت به دوستان من نیکی کن! پیامبر (ص) با چهره بر افروخته و خشمگین به او فرمود: وای بر تو، رهایم کن! گفت: رهایت نمی‌کنم تا نسبت به دوستانم دستور به نیکی دهی، آنها چهار صد مبارز زره‌دار و سیصد جنگجوی بی زره‌اند که در جنگ‌های حدائق و بعثت مرا از سرخ و سیاه حفظ کرده‌اند و تو می‌خواهی که در یک روز همه آنها را درو کنی؟ ای محمد، من مردی هستم که از پیشامدها بیم دارم. پیامبر (ص) فرمود: رهایشان کنید، خدا ایشان را و او را هم همراه ایشان لعنت کند! پس چون عبد الله بن ابی درباره آنها صحبت کرد، پیامبر (ص) آنها را از کشتن رها ساخت و دستور فرمود که از مدینه بیرونشان کنند، عبد الله بن ابی همراه همپیمانان خود که آهنگ خروج از مدینه داشتند، به حضور پیامبر (ص) آمد و قصد داشت با آن حضرت صحبت کند تا اجازه فرماید که آنها همچنان در خانه‌های خود باقی بمانند. عویم بن ساعده بر در خانه پیامبر (ص) بود، چون عبد الله بن ابی خواست وارد شود، عویم کنارش زد و گفت: نباید پیش از آنکه پیامبر (ص) اجازه فرمایدت داخل شوی، ابن ابی هم او را کنار زد، عویم نسبت به او خشونت کرد، چنانکه چهره‌اش را دیوار خراشاند و خون جاری شد.

همپیمانان یهودی ابن ابی فریاد بر آوردند و گفتند: ای ابا حباب (کنیه عبد الله بن ابی) ما هرگز بر در خانه‌ای نمی‌ایستیم که چهره تو چنین مجروح شود و ما هم نتوانیم کاری بکنیم. ابن ابی در حالی که خون‌های چهره خود را پاک می‌کرد، فریاد می‌کشید: بمانید، وای بر شما! آنها هم فریاد می‌زدند: هرگز

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۲۹

(۱) بر در خانه‌ای که چهره تو اینچنین زخمی شود و ما نتوانیم غیرتی از خود نشان دهیم، نمی‌مانیم! ایشان شجاعان یهود بودند. ابن ابی خود به آنها دستور داده بود متحصن شوند و می‌پنداشت که خودش هم بزودی با آنها در حصار متحصن خواهد شد، در عین حال با آنها همراهی نکرد و وارد دژ نشد، آنها هم در حصار خود پناه بردند ولی حتی تیری هم نینداختند و جنگی هم نکردند و تسلیم فرمان رسول خدا شدند، که اموال آنها هم از رسول خدا باشد، چون از حصار فرو آمدند و مسلمانان حصارهای ایشان را گشودند، محمد بن مسلمه مأمور تبعید و تصرف اموال ایشان شد. پیامبر (ص) از اسلحه آنها سه کمان انتخاب فرمود: یکی بنام کتوم، که در جنگ احد شکست، دیگری بنام روحاء و سه دیگر بنام بیضاء، دو زره هم از میان آنها بر گرفت که یکی صغدیّه و دیگری فضّه نامیده می‌شد و سه شمشیر، که یکی قلعی [۱] و دیگری بتار نامیده می‌شدند و شمشیری دیگر و نیز سه نیزه هم انتخاب فرمود. گوید: در دژهای ایشان سلاح فراوانی یافتند و وسایل زرگری، چون آنها زرگر بودند.

محمد بن مسلمه گوید: پیامبر (ص) زرّهی از زرّه‌های ایشان را به من بخشید و به سعد بن معاذ هم زرّهی لطف فرمود که به آن سحل می‌گفتند. آنها زمین و مزرعه نداشتند. پیامبر (ص) خمس غنایمی را که از ایشان گرفته بودند جدا کرد و آنچه که باقی ماند، میان اصحاب خود تقسیم فرمود و به عبادۀ بن صامت دستور فرمود که ایشان را تبعید کند. بنی قینقاع به عبادۀ می‌گفتند: از میان همه قبیله اوس و خزرج با ما که همپیمان تو هستیم چنین می‌کنی؟ ما دوستان توایم. عبادۀ گفت: وقتی شما به رسول خدا اعلان جنگ دادید، من حضور پیامبر (ص) رسیدم و گفتم: ای رسول خدا، من از ایشان و همپیمانی با ایشان بیزارم. ابن ابی و عبادۀ از لحاظ همپیمانی با آنها یکسان بودند، این بود که عبد الله بن ابی به عبادۀ گفت: تو از پیمان دوستان خود بی‌زاری جستی؟ این چه

بهانه‌ی اصلی محمد برای شروع جنگ با بنی قینقاع این داستان است (نقل از سیره‌ی ابن هشام):

با پیروزی مسلمانان در بدر و هشدار رسول الله به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر برآمدند و در صدد یورش در فرصت؛ تا اینکه روزی با زنی بدوی و مسلمان، که کالائی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نمود بود، بی حرمتی نمودند.

آن زن در کنار مغازه‌ی فردی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود، آنجا بودند و برای زن ایجاد مزاحمت می کردند؛ وقتی او خواست بلند شود، آن جواهر فروش، گوشه‌ی لباس او را کشید و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند.

در آن اثناء مرد مسلمانی که از آنجا می گذشت، بر آن جواهر فروش یورش برد و او را کشت. یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بران مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع واد نبرد شدند. رسول الله هم پس از آگاهی از این ماجرا که در سال دوم هجری بود، در رأس سپاهی مرکب از مهاجرین و انصار وارد نبرد با یهودیان گردید.

اگر این داستان هم صحت داشته باشد، آیا ایجاد مزاحمت برای یک زن جرمش مرگ است! آن هم مرگ همه؟؟

آیا این مزاحمتی که از سوی بقول ابن هشام شیادانی صورت گرفته بود، باید اینچنین پاسخ داده شود که تمام این قوم (گنهکار و بی گناه، زن و مرد، پیر و جوان) آواره گردند؟؟

آیا نقض پیمان همین بود؟؟

البته مشخص است که بهانه‌ای بیش نبوده، زیرا محمد قبلاً تصمیمش را گرفته بود؛ او پیش از این دو شاعر یهودی که بر علیه او شعر می گفتند را ترور کرده بود.

یکی از این دو ترور شدگان، کعب این اشرف بود که محمد به یارانش گفت: چه کسی کار ابن شرف را تمام می‌کند؟ او الله و رسولش را رنجانده است (بر ضد آنان شعر گفته است).... (بخاری در المغازی باب قتل کعب ابن اشرف)

دیگر ترور شده، شاعری به نام ابی عفک بود.

نقل از سنن ابی داود:

ابو عفک پیرمردی از قبیله‌ی بنی عمر و بن عوف بود که علیه رسول الله شعر می‌گفت؛ رسول الله گفت: کسی هست که مرا از دست این خبیث راحت نماید؟ سالم بن عمیر دعوت رسول الله را لبیک گفت و ابی عفک خبیث را به هلاکت رسانید.

این داستان به تنهائی کلی سخن در سینه دارد و نشان از تروریست بودن محمد دارد؛ او تحمل شنیدن صدای مخالف را پس از اینکه احساس قدرت می‌کرد، نداشت.

واقعی می‌گوید:

پیغمبر پانزده روز یهودیان بنی قینقاع را محاصره کرد که هیچکس از آنها به جنگ نیامدند، آنگاه به حکم خدا تسلیم شدند و دستهایشان را بستند، پیغمبر می‌خواست آنها را بکشد، ولی عبدالله بن ابی سلول (از بزرگان قبیله‌ی خزرج) درباره‌ی آنها سخن کرد.

ابن اسحاق می‌گوید:

وقتی یهودیان به حکم پیغمبر خدا تسلیم شدند، "عبدالله بن ابی" پیش آمد و گفت: ای محمد! با وابستگان من نیکی کن؛ این سخن از آن جهت گفت که یهودیان بنی قینقاع هم پیمان خزرجیان بودند.

پیغمبر پاسخ نداد و باز عبدالله گفت: ای محمد! با وابستگان من نیکی کن و پیغمبر روی از او بگردانید.

گوید: و عبدالله دست در گریبان پیغمبر کرد که فرمود: مرا رها کن و خشمگین شد (دروغ اخوندها که محمد اصلاً عصبانی نمیشد)، چنانکه چهره‌ی وی تیره گردید، و باز گفت مرا رها کن.

عبدالله گفت: به خدا رهایت نکنم تا به وابستگان من نیکی کنی، می‌خواهی چهارصد بی‌زره و سیصد زره پوش را که در مقابل سیاه و سرخ مرا حفظ کرده‌اند، در یک روز بکشی! که من از حوادث در امان نیستم و از آینده بیم دارم.

قتاده گوید: پیغمبر فرمود: آنها را رها کنید که خدا لعنتشان کند و او را نیز با آنها لعنت کند. پس یهودیان را رها کردند و بفرمود تا از دیار خویش بروند و خدا اموالشان را غنیمت مسلمانان کرد (هدف اصلی تمام این بهانه جوییها)، زمین نداشتند که کارشان زرگری بود و پیغمبر سلاح بسیار با لوازم زرگری از آنها گرفت و عباده بن صامت آنها را با زن و فرزند از مدینه ببرد تا به ذباب رسانید و می‌گفت: هر چه دورتر بهتر.

با خواندن این داستانهای تاریخی که خود مسلمانان با اب و تاب آنها را نوشته‌اند هدف محمد و یارانش فقط و فقط غارت کسانی بوده (دفاع از وطن و ناموس دروغی بیش نیست) که با افکار و حرفهای او موافق نبودند و میخواستند بر دین ابا و اجدادی خود بمانند ولی محکوم به کشتن یا ترک بلد میشدند و اموالشان هم در بین مسلمانان تقسیم میشد.

- باز هم باید پرسید که آیا این شخص میتواند پیام اور رحمت باشد؟؟؟

- آیا این دین برای کسی صلح و صفا به همراه آورده؟؟؟

- آیا غصب مال مردم ان هم به زور و بی خانمان کردن زنان و کودکان فقط به جرم اینکه اسلام را نپذیرفته اند میتواند فرمان خدا باشد؟؟؟

(۱) گرفت تا اینکه خداوند در دل‌های ایشان ترس افکند، پس گفتند: آیا از دژها بیرون بیاییم و برویم؟ پیامبر (ص) فرمود: نه، باید تسلیم فرمان من باشید! ناچار تسلیم فرمان رسول خدا شدند و از دژها فرو آمدند. فرمان داده شد که ایشان را ببندند. گوید: شانه‌های آنها را به ریسمان بستند و پیامبر (ص) منذر بن قدامه سالمی را بر ایشان گماشت. گوید: ابن ابی بر آنها گذشت و گفت: ایشان را باز کنید! منذر گفت: آیا می‌خواهید گروهی را که پیامبر (ص) بسته است، باز کنید؟ به خدا سوگند، هر کس آنها را باز کند گردنش را می‌زنم.

عبد الله بن ابی به طرف پیامبر (ص) دوید و دست خود را در گریبان زره آن حضرت کرد و گفت: ای محمد، نسبت به دوستان من نیکی کن! پیامبر (ص) با چهره بر افروخته و خشمگین به او فرمود: وای بر تو، رهایم کن! گفت: رهایت نمی‌کنم تا نسبت به دوستانم دستور به نیکی دهی، آنها چهار صد مبارز زره‌دار و سیصد جنگجوی بی زره‌اند که در جنگهای حدائق و بعث مرا از سرخ و سیاه حفظ کرده‌اند و تو می‌خواهی که در یک روز همه آنها را درو کنی؟ ای محمد، من مردی هستم که از پیشامدها بیم دارم. پیامبر (ص) فرمود: رهایشان کنید، خدا ایشان را و او را هم همراه ایشان لعنت کند! پس چون عبد الله بن ابی درباره آنها صحبت کرد، پیامبر (ص) آنها را از کشتن رها ساخت و دستور فرمود که از مدینه بیرونشان کنند، عبد الله بن ابی همراه همیمانان خود که آهنگ خروج از مدینه داشتند، به حضور پیامبر (ص) آمد و قصد داشت با آن حضرت صحبت کند تا اجازه فرماید که آنها همچنان در خانه‌های خود باقی بمانند. عویم بن ساعده بر در خانه پیامبر (ص) بود، چون عبد الله بن ابی خواست وارد شود، عویم کنارش زد و گفت: نباید پیش از آنکه پیامبر (ص) اجازه فرمایدت داخل شوی، ابن ابی هم او را کنار زد، عویم نسبت به او خشونت کرد، چنانکه چهره‌اش را دیوار خراشاند و خون جاری شد.

همیمانان یهودی ابن ابی فریاد بر آوردند و گفتند: ای ابا حباب (کنیه عبد الله بن ابی) ما هرگز بر در خانه‌ای نمی‌ایستیم که چهره تو چنین مجروح شود و ما هم توانیم کاری بکنیم. ابن ابی در حالی که خونهای چهره خود را پاک می‌کرد، فریاد می‌کشید: بمانید، وای بر شما! آنها هم فریاد می‌زدند: هرگز

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۲۹

(۱) بر در خانه‌ای که چهره تو اینچنین زخمی شود و ما نتوانیم غیرتی از خود نشان دهیم، نمی‌مانیم! ایشان شجاعان یهود بودند. ابن ابی خود به آنها دستور داده بود متحصن شوند و می‌پنداشت که خودش هم بزودی با آنها در حصار متحصن خواهد شد، در عین حال با آنها همراهی نکرد و وارد دژ نشد، آنها هم در حصار خود پناه بردند ولی حتی تیری هم نینداختند و جنگی هم نکردند و تسلیم فرمان رسول خدا شدند، که اموال آنها هم از رسول خدا باشد، چون از حصار فرو آمدند و مسلمانان حصارهای ایشان را گشودند، محمد بن مسلمة مأمور تبعید و تصرف اموال ایشان شد. پیامبر (ص) از اسلحه آنها سه کمان انتخاب فرمود: یکی بنام کتوم، که در جنگ احد شکست، دیگری بنام روحاء و سه دیگر بنام بیضاء، دو زره هم از میان آنها بر گرفت که یکی صغدیة و دیگری فضة نامیده می‌شد و سه شمشیر، که یکی قلعی [۱] و دیگری بتار نامیده می‌شدند و شمشیری دیگر و نیز سه نیزه هم انتخاب فرمود. گوید: در دژهای ایشان سلاح فراوانی یافتند و وسایل زرگری، چون آنها زرگر بودند.

محمد بن مسلمة گوید: پیامبر (ص) زرهی از زره‌های ایشان را به من بخشید و به سعد بن معاذ هم زرهی لطف فرمود که به آن سحل می‌گفتند. آنها زمین و مزرعه نداشتند. پیامبر (ص) خمس غنایمی را که از ایشان گرفته بودند جدا کرد و آنچه که باقی ماند، میان اصحاب خود تقسیم فرمود و به عبادة بن صامت دستور فرمود که ایشان را تبعید کند. بنی قینقاع به عبادة می‌گفتند: از میان همه قبیله اوس و خزرج با ما که همیمان تو هستیم چنین می‌کنی؟ ما دوستان توایم. عبادة گفت: وقتی شما به رسول خدا اعلان جنگ دادید، من حضور پیامبر (ص) رسیدم و گفتم: ای رسول خدا، من از ایشان و همیمانی با ایشان بیزارم. ابن ابی و عبادة از لحاظ همیمانی با آنها یکسان بودند، این بود که عبد الله بن ابی به عبادة گفت: تو از پیمان دوستان خود بیزاری جستی؟ این چه

حالتی است که از تو درباره ایشان سر می‌زند؟ و مواردی را که بنی قینقاع متحمل زحمت شده بودند، یادآوری کرد. عبادہ گفت: ای ابو حباب، می‌دانی که دلها دگرگون شده است و اسلام پیمانها را از بین برده است، و به خدا قسم، تو به کاری دست زده‌ای که بدبختی آن را فردا خواهی دید. بنی قینقاع گفتند: ای محمد، ما

[۱] منسوب به قلعه که نام جایی در بادیه است. (صالح، ص ۱۲۷۱).

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۳۰

(۱) از مردم طلب کاریم! فرمود: شتاب کنید و این حرفها را رها سازید. عبادہ شروع به تبعید آنها کرد، آنها از عبادہ مهلتی خواستند، در پاسخ گفت: حتی یک ساعت هم بیشتر از سه شبانه روزی که پیامبر خدا به شما مهلت داده است، مهلت نمی‌دهم، این فرمان رسول خداست و اگر بر عهده من می‌بود اصلاً مهلتی نمی‌دادم. چون سه روز گذشت، عبادہ هم از پی ایشان روان شد و آنها به سوی شام کوچیدند. عبادہ می‌گفت: به مناطق دور و هر چه دورتر بروید. او تا محل ذباب آنها را همراهی کرد و بازگشت و یهودیان به اذراعات [۱] رفتند. در مورد بیرون راندن یهودیان پس از پیمان شکنی، روایت دیگری غیر از روایت ابن کعب هم شنیده‌ایم.

از عروه برایم روایت کردند که، چون پیامبر (ص) از بدر برگشت یهودیان بر او رشک بردند و خیانت خود را آشکار ساختند. جبریل (ع) آیه وَ إِمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً... را نازل کرد و چون جبریل از بیان آن فارغ شد، پیامبر (ص) فرمود: من از ایشان می‌ترسم و با این آیه به سوی ایشان حرکت کرد و بنی قینقاع تسلیم نظر و فرمان رسول خدا شدند که اموال آنها از رسول خدا باشد و فرزندان و زنان آنها از خودشان.

ربیع بن سبره از پدرش روایت می‌کند که می‌گفت: من از شام به طرف مدینه می‌آمدم، در ناحیه فلجین [۲] بنی قینقاع را دیدم که زنان و فرزندان خود را سوار بر شترها کرده بودند و خودشان پیاده می‌رفتند، موضوع را از ایشان پرسیدم، گفتند: محمد ما را بیرون کرد و اموال ما را گرفت. گفتم: کجا می‌روید؟ گفتند: به شام. سبره می‌گوید، چون به وادی القری رسیدند، یک ماه در آنجا اقامت کردند و یهودیان وادی القری برای پیادگان آنها مرکوب دادند و آنها را تقویت کردند و آنها به اذراعات رفتند و در آنجا بودند و پس از مدت کمی از میان رفتند.

از عبد الله بن ابی بکر بن حزم برایم روایت کردند که می‌گفت: رسول خدا (ص)، سه مرتبه ابو لبابه بن عبد المنذر را در مدینه قائم مقام خود قرار داد، جنگ بدر، بنی قینقاع و جنگ سویق.

غزوه سویق

جنگ سویق در ذی حجه، که بیست و دومین ماه هجرت پیامبر (ص) بود، اتفاق

[۱] اذراعات: سرزمینی در شام است که همسایه عمان و بلقاء شمرده می‌شود (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۲).

[۲] فلجه، فلجین: نام یکی از نهرهای وادی عقیق است (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۵۶).

ترجمه المغازی واقدی، متن، ص: ۱۳۱

(۱) افتاد، پیامبر (ص) روز یکشنبه پنجم ذی حجه از مدینه بیرون رفت. غیبت آن حضرت پنج روز بود.

دزدی‌های مسلمانان به فرمان محمد و با حضور علی بن ابیطالب:

سریه علی بن ابیطالب به فلس در ربیع الآخر سال نهم:

عبد الرحمن بن عبد العزیز میگفت: شنیدم که عبدالله بن ابی بکر بن حزم به موسی بن عمران بن منّاح که با یکدیگر کناربقیع نشسته بودند میگفت: آیا سریه فلس را میدانی؟ موسی بن عمران گفت: من اصلاً نام این سریه را هم نشنیده‌ام. عبدالله بن ابی بکر بن حزم خندید و گفت: پیامبر، علی را با یکصد و پنجاه مرد، که یکصد شتر و پنجاه اسب داشتند و در آن گروه هیچکس جز أنصار نبودند، و سران قبیله‌های اوس و خزرج اعزام فرمود.

آنها از اسبها استفاده نکردند و شتران را به کار گرفتند و بر قبائلی غارت بردند. از منطقه سکونت خاندان حاتم پرسیدند و آنجا فرود آمدند و سحرگاهی بر آنها حمله کردند و با دستهای پر، از اسیر و شتر و گوسپند به مدینه برگشتند. بتخانه فلس را نیز که مهمترین بت و بتکده قبیله طی بود ویران ساختند.

عبد الرحمن بن عبد العزیز گوید: این موضوع را برای محمد بن عمر بن علی گفتم و او گفت: مثل اینکه ابن حزم درست و کامل نگفته است. گوید: به او گفتم تو بیان کن! و او گفت: پیامبر، علی بن ابیطالب را برای ویران کردن بت و بتکده فلس همراه یکصد و پنجاه نفر از انصار روانه فرمود، حتی یک نفر هم از مهاجران همراه ایشان نبود. آنها پنجاه اسب و مرکوبهای دیگری نیز همراه داشتند. اما از شترها استفاده کرده و از به کار بردن اسبها خودداری کردند.

پیامبر فرمود که به قبائل غیر مسلمان غارت برند. (هدف اصلی این جنگها) علی با اصحاب خود بیرون رفت. پرچمی سیاه و رایتی سپید داشتند و مسلح به نیزه و سلاحهای دیگر بودند و آشکارا اسلحه حمل میکردند.

علی رایت خود را به سهل بن حنیف و پرچم را به جبار بن صخر سلمی داد و راهنمایی از بنی اسد را که نامش حریث بود، همراه خود ساخت و راه فید گرفت، و چون نزدیک سرزمین دشمن رسید فرمود: میان شما و قبیلهای که آهنگ آن دارید یک روز کامل راه است، اگر در روز حرکت کنیم ممکن است به چوپان ها و دیدبانهای ایشان برخورد کنیم و آنها به قبیله خبر برسانند و در نتیجه متفرق شوند و نتوانید به خواسته (غارت) خود برسید،

بنابر این امروز را همین جا میمانیم، چون شب بشود شبانه با اسب راه میپیمایم تا سپیده دم به آنها برسیم و بتوانیم غنیمتی بدست آوریم.

سریه علی بن ابی طالب (ع) به فلس در ربیع الآخر سال نهم [۱]

عبد الرحمن بن عبد العزیز می گفت: شنیدم که عبد الله بن ابی بکر بن حزم به موسی بن عمران بن مَناح که با یک دیگر کنار بقیع نشسته بودند می گفت: آیا سریه فلس را می دانی؟
موسی بن عمران گفت: من اصلاً نام این سریه را هم نشنیده‌ام. عبد الله بن ابی بکر بن حزم خندید و گفت: پیامبر (ص) علی (ع) را با یکصد و پنجاه مرد، که یکصد شتر و پنجاه اسب داشتند و در آن گروه هیچکس جز انصار نبودند، و سران قبیله‌های اوس و خزرج اعزام فرمود.
آنها از اسبها استفاده نکردند و شتران را به کار گرفتند و بر قبائل غارت بردند. از منطقه سکونت خاندان حاتم پرسیدند و آنجا فرود آمدند و سحرگاهی بر آنها حمله کردند و با دستهای پر، از اسیر و شتر و گوسفند به مدینه برگشتند. بتخانه فلس را نیز، که مهمترین بت و بتکده قبیله طئی بود، ویران ساختند.
عبد الرحمن بن عبد العزیز گوید: این موضوع را برای محمد بن عمر بن علی گفتم و او گفت: مثل اینکه ابن حزم درست و کامل نگفته است. گوید: به او گفتم تو بیان کن! و او گفت:
پیامبر (ص) علی بن ابی طالب (ع) را برای ویران کردن بت و بتکده فلس همراه یکصد و پنجاه نفر از انصار روانه فرمود، حتی یک نفر هم از مهاجران همراه ایشان نبود. آنها پنجاه اسب و مرکوبهای دیگری نیز همراه داشتند. اما از شترها استفاده کرده و از به کار بردن اسبها خودداری کردند. پیامبر (ص) دستور فرمود که به قبائل غیر مسلمان غارت برند.

[۱] فلس، نام بتخانه و بتی در سرزمینهای قبیله طئی است. - م.

گفتند: این رأی درستی است و و همانجا اردوی موقت زدند و شتران را برای چرا رها کردند. سپس تنی چند را برای سرکشی و کسب خبر به اطراف فرستادند، از جمله ابو قتاده و حباب بن منذر و ابو نائله.

آنها بر اسب سوار شده و اطراف اردوگاه گشت میزدند که به غلام سیاهی برخوردند و از او پرسیدند، کیستی و چه میکنی؟ گفت: پی کار خود هستم. او را به حضور علی آوردند. علی فرمود: کیستی و چه کار داری؟ گفت: در جستجوی چیزی بودم. فرمود: او را دربند کنید. غلام گفت: من غلام مردی از خاندان بنی نهبان از قبیله طئی هستم، دستور داده اند اینجا باشم و گفتند اگر سواران محمد را دیدی به سرعت پیش ما بیا و خبر بیاور. من

به گروهی برنخورده بودم و همینکه شما را دیدم خواستم پیش آنها بروم، بعد گفتم عجله نکنم بلکه دوستان دیگر خبر روشنتری بیاورند و شمار شما و اسبان و سواران و پیادگانتان را بدست آورده باشند.

حالا هم از آنچه ب سرم آمده است ترسی ندارم و در واقع اسیر و مقید بودم تا اینکه پیشاهنگان شما مرا گرفتند. علی فرمود: راست بگو چه خبر داری؟ گفت: قبیله به فاصله سیر یک شب بلند با شما فاصله دارند، سواران شما میتوانند صبح زود به آنها برسند و فردا صبح میتوانید بر آنها غارت برید. علی به یاران خود گفت: رأی شما چیست؟ جبار بن صخر گفت: عقیده من این است که امشب را تا صبح بر اسبان خود بتازیم و صبح زود که آنها در حال استراحتند به ایشان غارت بریم. غلام سیاه را با خود بردند و اسبها را نوبتی سوار میشدند و یکی که پیاده میشد دیگری سوار میشد، غلام سیاه هم شانه هایش بسته بود. همینکه شب به نیمه رسید غلام سیاه به دروغ گفت: من راه را گم کرده ام و مثل اینکه از آن گذشته ایم.

علی فرمود: برگرد به همانجایی که از آن اشتباه کردی! غلام به اندازه یک میل یا بیشتر برگشت و گفت: باز هم در اشتباهم. علی فرمود: یا باید راست بگویی یا گردنت را میزنیم! گوید: او را پیش آوردند و شمشیر کشیدند و بالای سرش ایستادند. او همینکه متوجه خطر شد (این منطق مولای متقیان است) گفت: حالا اگر راست بگویم برای من فایده ای خواهد داشت؟ گفتند، آری. گفت: آنچه من کردم و دیدید به واسطه شرم و حیا بود و با خود گفتم حالا که در امان هستم چرا شما را به سراغ قبیله ببرم، حالا که از شما این حال را میبینم و میترسم که بکشیدم عذرم مقبول است و حتما شما را از راه اصلی خواهم برد. گفتند، به هر حال با راستی با ما رفتار کن. او گفت: قبیله همین نزدیکی شماست، آنها را به نزدیکترین منطقه برد به طوری که صدای عوعوی سگها و حرکت گوسپندان و شتران شنیده و دیده میشد. گفت: جماعات مردم هم همین جاست که حداکثر یک فرسخ فاصله دارند.

مسلمانان به یک دیگر نگریستند و گفتند، پس خاندان حاتم کجایند؟ گفت: آنها هم در وسط جمعیت هستند. مسلمانان گفتند، اگر الآن حمله کنیم و ایشان را به وحشت بیندازیم ممکن است داد و بیداد کنند و در تاریکی شب گروههای عمده بگریزند، بنابر این صبر میکنیم تا سپیده بدمد طلوع آن نزدیک است و در کمین خواهیم

بود و پس از سپیده دم حمله میکنیم که اگر برخی هم گریختند محل فرارشان از دید ما پنهان نماند، وانگهی آنها اسب ندارند که سوار شوند و بگریزند و حال آنکه ما همگی براسب سواریم. این رأی را پسندیدند.

گوید: همینکه فجر دمید بر آن قبیله حمله بردند و گروهی را کشتند و گروهی را اسیر کردند و زنان و بچه ها را یک طرف جمع کردند و شتران و بز و میشها را هم جمع کردند و هیچ کس نگریخت مگر اینکه جای او برایشان پوشیده نماند، و غنایم فراوان بدست آوردند. (هدف اصلی این حمله)

گوید: دخترکی از قبیله همینکه غلام سیاه را دید- و نام غلام اسلم بود- و او را بسته بودند، گفت: این شیاد را چه میشود! و خطاب به مردم قبیله گفت: این کار همین فرستاده شما اسلم است، خدا او را سلامت ندارد، همو بود که دشمن را پیش شما کشاند و آنها را به سراغ زنان شما آورد. گوید: غلام سیاه گفت: ای دختر بزرگان من آنها را راهنمایی نکردم تا موقعی که مرا پیش بردند تا گردنم را بزنند.

مسلمانان، مردان را یک طرف و زنان و بچه ها را طرف دیگر جمع کردند، و از خاندان حاتم خواهر عدی و چند دختر بچه را اسیر کردند و آنها را جداگانه نگهداشتند. اسلم به علی گفت: برای آزاد ساختن من منتظر چه هستی؟ فرمود: باید گواهی دهی که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و محمد فرستاده خداست. (دروغ اخوندها در اسلام آوردن مردم عربستان به دلخواه و با اغوش باز) گفت: من برآیین همین اسیرانی هستم که در واقع اقوام منند، هر چه آنها بکنند من هم خواهم کرد. علی گفت: مگر نمی بینی که آنها در بند هستند، ترا هم با طناب همراه ایشان قرار دهیم؟ گفت: آری، من با اینان دربند باشم خوشتر میدارم که با دیگران آزاد باشم و به هر حال همراه آنها هستم تا هر کار که میخواهید بکنید.

مسلمانان به این کار او خندیدند و او را بسته و کنار اسرا بردند و او میگفت: من با آنها هستم تا ببینید از آنها آنچه را که دیدید. یکی از اسیران میگفت: نفرین بر تو که تو اینها را به سراغ ما آوردی، و دیگری میگفت: درود و سلام بر توباد که چیزی جز آنچه که انجام داده ای بر عهده ات نبود! اگر بر سر ما هم آنچه بر سر تو آمده است میآمد همینطور رفتار میکردیم که تو کردی بلکه بدتر و به هر حال تاپای جان با ما برابری میکنی.

حالا که در امان هستم چرا شما را به سراغ قبیله بیرم، حالا که از شما این حال را می‌بینم و می‌ترسم که بکشیدم عذرم مقبول است و حتما شما را از راه اصلی خواهم برد.

گفتند، به هر حال با راستی با ما رفتار کن. او گفت: قبیله همین نزدیکی شماست، آنها را به نزدیکترین منطقه برد به طوری که صدای عووی سگها و حرکت گوسپندان و شتران شنیده و دیده می‌شد. گفت: جماعات مردم هم همین جاست که حداکثر یک فرسخ فاصله دارند.

مسلمانان به یک دیگر نگرستند و گفتند، پس خاندان حاتم کجایند؟ گفت: آنها هم در وسط جمعیت هستند. مسلمانان گفتند، اگر الان حمله کنیم و ایشان را به وحشت بیندازیم ممکن است داد و بیداد کنند و در تاریکی شب گروههای عمده بگریزند، بنابر این صبر می‌کنیم تا سیده بدمد طلوع آن نزدیک است و در کمین خواهیم بود و پس از سیده دم حمله می‌کنیم که اگر برخی هم گریختند محل فرارشان از دید ما پنهان نماند، وانگهی آنها اسب ندارند که سوار شوند و بگریزند و حال آنکه ما همگی بر اسب سواریم. این رأی را پسندیدند.

گوید: همینکه فجر دمید بر آن قبیله حمله بردند و گروهی را کشتند و گروهی را اسیر کردند و زنان و بچه‌ها را یک طرف جمع کردند و شتران و بز و میش‌ها را هم جمع کردند و هیچ کس نگریخت مگر اینکه جای او بر ایشان پوشیده نماند، و غنایم فراوان بدست آوردند.

گوید: دخترکی از قبیله همینکه غلام سیاه را دید- و نام غلام اسلم بود- و او را بسته بودند، گفت: این شاید را چه می‌شود! و خطاب به مردم قبیله گفت: این کار همین فرستاده شما اسلم است، خدا او را سلامت ندارد، همو بود که دشمن را پیش شما کشاند و آنها را به سراغ زنان شما آورد. گوید: غلام سیاه گفت: ای دختر بزرگان من آنها را راهنمایی نکردم تا موقعی که مرا پیش بردند تا گردنم را بزنند.

مسلمانان، مردان را یک طرف و زنان و بچه‌ها را طرف دیگر جمع کردند، و از خاندان حاتم خواهر عدی و چند دختر بچه را اسیر کردند و آنها را جداگانه نگهداشتند. اسلم به علی (ع) گفت: برای آزاد ساختن من منتظر چه هستی؟ فرمود: باید گواهی دهی که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و محمد (ص) فرستاده خداست. گفت: من بر آیین همین اسیرانی

ترجمه المغازی و اقدی، متن، ص: ۷۵۲

(۱) هستم که در واقع اقوام منند، هر چه آنها بکنند من هم خواهم کرد. علی (ع) گفت: مگر نمی‌بینی که آنها در بند هستند، ترا هم با طناب همراه ایشان قرار دهیم؟ گفت: آری، من با اینان در بند باشم خوشتر می‌دارم که با دیگران آزاد باشم و به هر حال همراه آنها هستم تا هر کار که می‌خواهید بکنید. مسلمانان به این کار او خندیدند و او را بسته و کنار اسرا بردند و او می‌گفت: من با آنها هستم تا ببینید از آنها آنچه را که دیدید. یکی از اسیران می‌گفت: نفرین بر تو که تو اینها را به سراغ ما آوردی، و دیگری می‌گفت: درود و سلام بر تو باد که چیزی جز آنچه انجام داده‌ای بر عهده‌ات نبود! اگر بر سر ما هم آنچه بر سر تو آمده است می‌آمد همینطور رفتار می‌کردیم که تو کردی بلکه بدتر و به هر حال تا پای جان با ما برابری می‌کنی.

بقیه سپاهیان مسلمان هم فرارسیدند و جمع شدند و اسیران را پیش آوردند و اسلام را به آنها عرضه کردند. هر کس مسلمان شد آزادش ساختند و هر کس نپذیرفت گردنش را زدند تا اینکه غلام سیاه (اسلم) را پیش آوردند و اسلام را بر او عرضه داشتند، گفت: سوگند به خدا ترس از شمشیر پستی است، و زندگی جاودان نیست! گوید: مردی از قبیله که مسلمان شده بود گفت: خیلی جای تعجب است، مگر آن وقتی که تو را گرفتند این مسأله مطرح نبود! اکنون که گروهی از ما کشته و گروهی اسیر و گروهی هم به رغبت مسلمان شده‌اند چنین می‌گویی؟ وای بر تو، حالا- دیگر مسلمان شو و آیین محمد (ص) را پیروی کن! گفت: مسلمان می‌شوم و دین محمد (ص) را گردن می‌نهم. پس مسلمان شد و آزادش کردند، ولی همواره سرکش بود و تسلیم نمی‌شد تا اینکه

در واقعه رده همراه خالد بن ولید به پمامه رفت و سخت کوشید و کشته و خوش عاقبت شد.

گوید: علی (ع) به بتخانه فلس رفت و آن را ویران کرد. در خزانه آنجا سه شمشیر یافت به نام رسوب، مخذم و یمانی، و سه زره و پارچه‌ها و لباسهایی که به او می‌پوشاندند.

بقیه سپاهیان مسلمان هم فرارسیدند و جمع شدند و اسیران را پیش آوردند و اسلام را به آنها عرضه کردند. هر کس مسلمان شد آزادش ساختند و هر کس نپذیرفت گردنش را زدند (دروغ اخوندها در لا اکراه فی الدین)

تا اینکه غلام سیاه (اسلم) را پیش آوردند و اسلام را بر او عرضه داشتند، گفت: سوگند به خدا ترس از شمشیر پستی است، و زندگی جاودان نیست! گوید: مردی از قبیله که مسلمان شده بود گفت: خیلی جای تعجب است، مگر آن وقتی که تو را گرفتند این مسأله مطرح نبود! اکنون که گروهی از ما کشته و گروهی اسیر و گروهی هم به رغبت مسلمان شده اند چنین میگوی؟ وای بر تو، حالا دیگر مسلمان شو و آیین محمد را پیروی کن! گفت: مسلمان می شوم و دین محمد را گردن می نهم. پس مسلمان شد و آزادش کردند، ولی همواره سرکش بود و تسلیم نمیشد تا اینکه در واقعه رده همراه خالد بن ولید به یمامه رفت و سخت کوشید و کشته و خوش عاقبت شد.

گوید: علی به بتخانه فلس رفت و آن را ویران کرد. در خزانه آنجا سه شمشیر یافت به نام رسوب، مخدم و یمانی و سه زره و پارچه ها و لباسهاییکه به او میپوشاندند. اسیران را هم جمع کردند و ابو قتاده را به مراقبت از ایشان منصوب کردند و عبد الله بن عتیک سلمی مأمور دامها و اثاثیه شد، و حرکت کردند. چون به رکک رسیدند فرود آمدند و غنائم و اسیران را تقسیم کردند. دو شمشیر رسوب و مخدم را به رسول خدا اختصاص دادند (سر دسته دزدان مدینه) و شمشیر دیگر هم بعد در سهم آن حضرت (علی) قرار گرفت، خمس غنائم را هم قبلاً جدا کرده بودند. همچنین اسیران خاندان حاتم را تقسیم نکردند و آنها را مدینه آوردند.

واقدی گوید: این جریان را به عبدالله بن جعفر زهری گفتم، او گفت: ابن ابی عون برایم نقل کرد که خواهر عدی بن حاتم هم جزء اسیران بود که او را تقسیم نکردند و درخانه رمله دختر حارث نگهداری میشد.

عدی بن حاتم پس از اطلاع بر حرکت علی گریخت چون او را در مدینه جاسوسی بود که به او خبر داده بود و او به شام رفت.

منبع: کتاب مغازی، تألیف محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷) ترجمه محمود مهدوی دامغانی، صص. 594-597

نتیجه گیری:

آخوندهای مسلمان در مورد جنگها و جنایات محمد میگویند این جنگها برای دفاع از مسلمانان بوده و مسلمانان هیچگاه اول به کسی حمله نمیکردند.

در داستان بالا که در کتب معتبر تاریخی مسلمانان آمده اولاً طرف مقابل با مدینه فاصله زیادی داشته! دوماً آنها هیچ حمله یا تعرضی به مسلمانان نداشته اند! و از همه مهمتر اینکه این حمله برای غارت کردن این قوم و تجاوز به محدوده زندگی و اعتقادات آنها بوده.

در اینجا چند دروغ بزرگ از دروغهای آخوندهای بیسواد و مسلمانان متعصب افشا میشود:

1- حمله مسلمانان برای غارت بقیه اقوام و کاروانها بوده.

2- حمله مسلمانان برای تجاوز و تحقیر و بی احترامی به عقاید دیگران بوده.

3- اسیرانی که بدست مسلمانان می افتادند در صورت عدم مسلمان شدن گردنشان زده میشده.

ترجمه المفازى واقدى

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان www.Ghaemiyeh.com

صفحه ۵۶۵ از ۶۴۷

در واقعه رده همراه خالد بن ولید به یمامه رفت و سخت کوشید و کشته و خوش عاقبت شد.

گوید: علی (ع) به بتخانه فلس رفت و آن را ویران کرد. در خزانه آنجا سه شمشیر یافت به نام رسوب، مخذم و یمانی، و سه زره و پارچه‌ها و لباسهایی که به او می‌پوشاندند.

اسیران را هم جمع کردند و ابو قتاده را به مراقبت از ایشان منصوب کردند و عبد الله بن عتیک سلمی مأمور دامها و ائاثیه شد، و حرکت کردند. چون به رکک [۱] رسیدند فرود آمدند و غنایم و اسیران را تقسیم کردند. دو شمشیر رسوب و مخذم را به رسول خدا اختصاص دادند و شمشیر دیگر هم بعد در سهم آن حضرت قرار گرفت، خمس غنایم را هم قبلاً جدا کرده بودند.

همچنین اسیران خاندان حاتم را تقسیم نکردند و آنها را به مدینه آوردند.

واقدی گوید: این جریان را به عبد الله بن جعفر زهری گفتم، او گفت: ابن ابی عون برایم نقل کرد که خواهر عدی بن حاتم هم جزء اسیران بود که او را تقسیم نکردند و در خانه رمله

اما دروغ این اقایان زمانی افشا میشود که آیات ضدبشری قران را دوباره بازخوانی میکنیم. اینجا برای اثبات ادعایمان و افشای دروغ آخوندها و مزدبگیران حکومتی که هفته گذشته با مشتش محکم مردم اساتید متحجرشان مثل مصباح و دار و دسته عقب افتاده اش به زباله دانی رهنمود شدند به آیات ادمکشی و قتل و غارت قران نگاهی می اندازیم.

"فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعدوا اما فداء حتى تضع الحرب اوزارها ذلك ولو يشاء الله لانتصر منهم ولكن ليلو بعضكم ببعض و الذين قتلوا فى سبيل الله فلن يضل اعمالهم" (سورة محمد - آيه 4)

ترجمه:

پس چون با کافران برخورد کردید باید گردن هایشان را بزنید تا آنگاه، که آنها را سخت بکشید و از پای در آوردید.

ببینید در این ایه نگفته اگر به شما حمله کردند! گفته اگر با آنها برخورد کردید (یافتید)، این یعنی دستور قتل عام در هر جایی و هر مکانی که مخالفین اعتقادی (کفار) را یافتید گردنشان را بزنید دقیقا همان کاری که داعش میکند.

فراموش نشود هر شخصی که غیر از مسلمانان عقیده ای داشته باشد کافر محسوب میشود و شامل این ایه. البته از دید شیعیان هر که شیعه نیست نیز کافر است و شامل کشته شدن.

در سوره توبه یک ایه هست که به نام ایه سیف (شمشیر) معروف است و این ایه خط بطلانی به تمام آیات صلح و دوستی قرآن که در مکه سروده شده است و دستور کلی قتل عام غیر مسلمانان را صادر میکند.

"فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ" (سورة توبه - آيه 5)

ترجمه:

پس هنگامیکه ماههای حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و محاصره کنید و به کمین آنان بنشینید در هر مکانی که قابل کمین کردن است پس اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات پرداختند راه را بر آنها رها کنید، زیرا الله آمرزنده مهربان است.

این ایه به تنهایی خط بطلانی است بر ادعای دروغ اخوندها در مورد جنگهای محمد و اعوان و انصارش. اخوندها میگویند جنگهای محمد برای دفاع از جان و ناموس مسلمانان بوده در مقابل تعرض مشرکین.

در ابتدای این ایه گفته شده که وقتی که ماه های حرام سپری شد، خوب به نظر شما وقتی کسی به خانه و ناموستان حمله میکند اول نگاه میکنید ببینید ماه حرام است یا حلال؟

ایا با جان و دل از ناموس و وطنتان دفاع میکنید یا به تقویمتان نگاه میکنید؟

پس همین ایه کافیست برای رد این ادعای دروغین اخوندها در مورد جنگهای محمد.

"قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ" (سوره توبه - آیه 29)

ترجمه:

و کسانی که از اهل کتابی (یهودیان و مسیحیان) که به الله و روز آخرت ایمان ندارند و حرام داشته‌ی الله و فرستاده‌اش را حرام نمی‌گیرند و دین حق (اسلام) نمی‌ورزند، (با آنها) بجنگید تا به دست خویش و با حقارت جزیه بپردازند.

این ایه هم دستور قتل عام عمومی را صادر میکند و حتی کسانی که مشرک نیستند و فقط به محمد و افکار متحجرش اعتقادی ندارند را نیز در لیست قتل و تجاوز قرار میدهد و دقیقا خط بطلانی است بر ایه لا اکراه فی الدین که اخوندها بر روی آن خیلی مانور میدهند و بوسیله آن در صدد فریب مردم برمیایند.

"يا ايها الذين آمنوا خذوا حذرکم فانفروا اثبات او انفروا جميعا" (سوره نساء - آیه 71)

ترجمه:

ای اهل ایمان سلاح جنگ بگیرید و آنگاه دسته دسته و یا همه با هم برای جهاد اقدام کنید.

در این ایه هم از جهاد و ادمکشی در راه خدای موهوم محمد حرف زده و هیچ حرفی از دفاع نیامده بر خلاف ادعای اخوندها.

"قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله..." (سورة توبه - آیه 29)

ترجمه:

بکشید کسانی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسول حرام کرده اند ، حرام تلقی نمی کنند.

در این ایه نیز دستور قتل عام تمام کسانی را که خلاف تفکرات محمد فکر میکنند را صادر کرده و باز هم هیچ نامی از دفاع از خانه و ناموس نیامده و این ادعای پوچ اخوندهارا بی اعتبار میکند.

در مورد قریش هم مطلبی بیان داشته بودند که باید بگویم اولاً در کتب حدیث مطالبی که می آورید متن عربی هم بذارید که بتوانیم حدیث را پیدا کنیم و دوماً امام نووی در کتاب الجنة حدیثی را از محمد می آورد که می گفت: ان الله امرني ان احرق قریشا. یعنی خداوند به من دستور داده بود تا قریش را بسوزانم.

منبع: شرح نووی ، کتاب الحجۃ . باب الصفه التي يعرف بها فی الدنيا اهل الجنة و اهل النار ج 17 ص 195 دارالمعرفه.

خوب با تمام این تفاسیل و با وجود تمام این ادله های مستند و خدشه ناپذیر، آیا باید هنوز هم یاوه های اخوندها رو که اسلام دین صلح و صفاست را پذیرفت؟؟

آیا محمد با تمام این جنایات که هم در قران به انها اشاره کرده و هم در تمامی کتب تاریخی آمده یک مصلح بشری و پیامبر رحمت بوده؟؟؟

با وجود تمام دلایلی که وجود دارد ایا باید این ادعاها مضحک و کودکانه این آخوندها را پذیرفت؟؟

نقش علي بعنوان جلاله محمد:

عقبه پسر علقمه، از صادق جعفر بن محمد نقل میکند: عرب بیابانگردی نزد پیامبر آمد و ادعا کرد که از بابت شتر، هفتاد درهم از او طلب دارد. پیامبر به او گفت: آیا آن را از من نگرفتی؟ گفت: نه! گفت: من آن را به تو دادم. عرب گفت: من راضی هستم که شخصی میان ما و شما حکم کند. پیامبر با او به نزد یکی از قریشیان آمد.

قریشی به عرب گفت: به پیامبر خدا چه ادعای داری؟ گفت: هفتاد درهم پول یک شتر که به او فروخته ام. گفت: ای پیامبر خدا تو چه میگوئی؟ گفت: آن را پرداخت کرده ام. قریشی گفت: ای رسول خدا! شما بر طلب داشتن او اقرار نمودید، بنابر این باید دو نفر را به عنوان شاهد بیاورید، تا اثبات شود که پرداخته اید، یا اینکه هفتاد درهم به او بدهید. پیامبر خشمناک برخاست و در حالی که عبایش را میکشید، گفت: به خدا قسم، نزد کسی خواهم رفت که با حکم خداوند میان ما حکم نماید. و همراه مرد عرب نزد علی آمد و علی از عرب پرسید: چه ادعایی درباره رسول خدا داری؟ گفت: از بابت فروختن شتری، هفتاد درهم طلب دارم.

گفت: ای پیامبر خدا، شما چه میگوئید؟ گفت پولش را پرداخته ام. گفت: ای عرب! رسول خدا میگوید آن را پرداخت کرده است، آیا راست میگوید؟ گفت: نه، به من پرداخت نکرده است. علی، در دم شمشیر کشید و گردن او را زد پیامبر گفت: عرب را چرا کشتی؟ گفت: به خاطر اینکه شما را تکذیب نمود. و هر کس که شما را تکذیب کند، خون او حلال است و قتلش واجب.

پیامبر گفت: یا علی! سوگند به خدائی که مرا به حق مبعوث نموده تو از حکم خدا خطا نمودی، ولی دیگر چنین نکن!

منابع:

منبع اول: من لا یحضر الفقیه ج 1 حدیث 3425

منبع دوم: امالی شیخ صدوق برگ 164 (مجلس بیست و دوم حدیث دوم)

منبع سوم: حر عاملی، 1401 ه ق ج 18، ص 200

منبع چهارم: محمد تقی شوشتری، 1403 ه ق، ص 209

ة باعها منه ، فقال : قد أوفيتك ، فقال : اجعل بيني وبينك رجلا يحكم بيننا ، رجل من قريش فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : احكم بيننا ، فقال للاعرابي عي على رسول الله؟ قال : سبعين درهما ثمن ناقة بعثها منه ، فقال : ما تقول رسول الله؟ قال : قد أوفيته فقال للاعرابي : ما تقول؟ قال : لم يوفني فقال لرسول صلى الله عليه وآله ألك بينة على أنك قد أوفيته؟ قال : لا ، قال للاعرابي : أتحلف لم تستوف حقه وتأخذه؟ فقال : نعم ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله كمن مع هذا إلى رجل يحكم بيننا بحكم الله عزوجل [١] ، فأتى رسول الله لله عليه وآله علي بن أبي طالب عليه السلام ومعه الاعرابي » فقال علي لسلام مالك يا رسول الله؟ قال : يا أبا الحسن أحكم بيني وبين هذا الاعرابي ، علي عليه السلام : يا أعرابي ما تدعي على رسول الله؟ قال : سبعين درهما ثمن عتها منه ، فقال : ما تقول يا رسول الله؟ قال : قد أوفيته ثمنها ، فقال : يا أصدق رسول الله صلى الله عليه وآله فيما قال؟ قال : لا ما أوفاني شيئا ، ج علي عليه السلام سيفه فضرب عنقه ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : لم يا علي ذلك؟! فقال : يا رسول الله نحن نصدقك على أمر الله ونهيه وعلى أمر النار والثواب والعقاب و وحي الله عزوجل ولا نصدقك في ثمن ناقة هذا بي! وإنني قتلتته لأنه كذبك لما قلت له أصدق رسول الله فيما قال فقال : لا ما شيئا ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أصبت يا علي فلا تعد إلى مثلها ، ففت إلي القرشي وكان قد تبعه ، فقال : هذا حكم الله لا ما حكمت به « [٢].

سوزاندن مرتدین توسط علی بن ابیطالب:

"از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که به ایشان، اطلاع دادند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه عده‌ای (مرتدین) را سوزانده است، ابن عباس رضی الله عنهما گفت: اگر من بجای او می بودم، آنها را نمی سوزاندم. زیرا نبی اکرم (ص) فرمود: "مردم را با عذاب خدا (آتش) عذاب ندهید." بلکه آنها را می کشتم همانطور که رسول اکرم (ص) فرمود: "هر کس دینش را تغییر داد او را بکشید."

منبع: مختصر صحیح بخاری، باب (۷۰): مردم را با عذاب خدا یعنی آتش نسوزانید، ص ۶۴۹، بخاری (۳۰۱۷)

بعد مسلمانان ژست حق به جانب میگیرند و میگویند داعش مسلمان نیست. مگر مسلمان ادم را میسوزاند؟؟

ولی همانطور که دیدیم علی داماد محمد و خلیفه چهارم مسلمین و امام اول شیعیان چگونه انسانها را میسوزانده.

کشتن کفار موجب لذت و خنکی دل مسلمین میگردد:

محمد خدائی را معرفی کرده است که هم خود اهل انتقام است و هم انتقام گیری را برای مؤمنان می‌خواهد و توصیه می‌کند. دقت کنید:

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14) وَيُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (15) (سوره توبه)

ترجمه:

با آنان (کفار و مشرکین) بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب و ذلیل می‌کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دلهای گروه مؤمنان را خنک میگرداند (شفا می‌دهد) (14) و خشم (غیظ) دلهایشان را می‌برد و خدا توبه هر که را بخواهد میپذیرد و خدا دانای حکیم است (15)

یک لحظه در این آیات تفکر کنید خدا (کسیکه هم مؤمن و هم کافر را خلق کرده و حداقل نسبت به هر دو نقش پدر و مربی را دارد) مؤمنان را به کشتار بی رحمانه ی کفار بر می‌انگیزد و از آنها می‌خواهد که از این کشتارها لذت ببرند و دلشان حال بیاید.

به فرض که اسلام دین حق باشد آیا مسلمانان نباید از روی دلسوزی به ارشاد کفار پردازند، آیا نباید از گمراهی و عذاب اخروی آنان ناراحت باشند و آیا نباید برخوردشان با آنان فقط در حد دفاع باشد. این چه خدای جلاد جنایتکاری است که محمد معرفی کرده است که هم خودش از کشتار و سوزاندن لذت می برد و هم مسلمانان را به کشتار و عذاب و لذت از کشتار و عذاب بر می انگیزد.

نه! این خدا نیست این خوی وحشی گری محیط عربستان 1400 سال پیش است که توسط محمد به خدا نسبت داده می شود.

جالبتر از همه آوردن صفت انسانی خشم برای خدا در قرآن هستش. توجه کنید:

خشم یک حالت عاطفی افراطی است که با تنفر شدید، هیجان شدید، تمایل شدید به انتقام و تمایل شدید به آزار رساندن و افت کنترل عقلانی بر رفتار همراه است. طبعاً انتساب این رفتار حقیرانه و نامناسب به خدا درست نیست. در موارد متعددی در قرآن، خشمگین شدن خدا و به دنبال آن شکنجه و عذاب بندگان توسط خدا مطرح شده است.

مثلاً:

أَقْمِنِ اتَّبِعِ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (سوره آل عمران - آیه 162)

ترجمه:

آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی میکند چون کسی است که به خشم خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است و چه بد بازگشتگاهی است.

و یا به این ایه توجه کنید:

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (سوره مائده - آیه 80)

ترجمه:

بسیاری از آنان را میبینی که با کسانی که کفر ورزیده‌اند دوستی میکنند راستی چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند که خدا بر ایشان خشم گرفت و پیوسته در عذاب میمانند.

نسبت دادن خشم به خدا نیز نشانگر تصور انسان گونه ای است که محمد از خدا داشته است و نمی تواند از طرف خدا باشد. و همین خطاهای فاحش بهترین دلیل برای غیر اسمانی بودن قرآن و زاینده ذهن محمد و شرکاء بودن آن است .

نقش علی، جلاد اسلام در ترور و آدمکشی:

1- ترور شاعری بنام "حویرث بن نقید":

وی شتر دختران محمد "فاطمه" و "ام کلثوم" را رم داده بود به فرمان حضرت محمد و توسط علی در جریان یک تو طئه به قتل رسید.

منبع: (سیره ابن هشام .جلد ۲، صفحه ۲۷۳)

2- سر بریدن "مغیره":

پیر مردی بنام "مغیره" که پس از فتح مکه از ترس محمد گریخته بود بوسیله علی دستگیر و سر بریده شد.

منبع: (زنان پیغمبر . صفحه ۳۱۶)

3- علی شاهرگ مردانی را برید و بمانند مرغان نیم بسمل آنان را در بیابان رها کرد تا با شکنجه بمیرند.

منبع: (امام علی . عبدالفتاح . جلد ۵، صفحه ۲۷)

4- سر بریدن "نضر" و "عتبه":

پس از شکست "ائیل" محمد به علی دستور داد که "نضر" پسر "حارث" را سر برد. همینطور در منطقه ای دیگر بنام "الظیه" از میان اسرا "عتبه" پسر "ابی معیط" بدستور محمد و بدست علی سر بریده شد.

منبع: (منتهی الامال . جلد ۱، صفحه ۵۷)

5- سر بردن "عتبه" :

مردی بنام "عتبه" که بخاطر عدم پخش مساوی غنائیم بین لشکریان اسلام به صورت محمد تف کرده بود بوسیله علی سر بریده شد.

منبع: (تاریخ طبری . جلد ۵ . صفحه ۱۱۰۳)

6- تجاوز به یک اسیر:

محمد بن بشار، از روح بن عباد، از علی بن سوید بن منجوف، از عبدالله بن بریده، نقل کرده است که:

رسول خدا، علی را به سوی خالد فرستاد تا خمس (سهم پیامبر از غنائیم را) بگیرد و من از دست علی ناراحت شدم، بعد از اینکه علی غسل گرفت (بعد از برقراری تماس جنسی با یکی از بردگانی که جزوی از غنائیم بود) من به خالد گفتم، «آیا این را نمیبینی؟» (تجاوز علی با بریره را). وقتی به پیامبر رسیدیم، من جریان را برای پیامبر تعریف کردم. پیامبر گفت، «ای بریده آیا از علی متنفری؟» گفتم «آری»، پیامبر گفت «از او متنفر نباش، زیرا سهم او از خمس بیش از این است».

توضیحی که در برگ 447 آمده است در مورد همین حدیث میگوید:

بریره از علی متنفر بود زیرا علی دختری را از میان غنائیم بیرون کشیده بود و با او تماس جنسی برقرار کرده بود و در نظر بریره این کار او ناپسند بود.

در اینجا علی دختری را از میان اسرا انتخاب کرده و به او تجاوز میکند. وقتی که این قضیه با محمد در میان گذاشته می شود او این مسئله را تایید می کند. توجه داشته باشید که اسرا همچون غنیمت ها به شمار میرفتند و از اموال مسلمانان و مسلمانان میتوانند از کنیز خود برای سکس استفاده کنند یا به عبارت دیگر به آنها تجاوز کنند.

دخالت مسلمانان در قتل عام یهودیان توسط هیتلر و ارتباط تنگاتنگ رهبر مسلمانان با نازیها:

چرا محمد الحسینی رهبر ناسیونالیست عرب فلسطینی در زمان آغاز جنگ جهانی دوم در گفتگوی خود با هیتلر خواستار از بین بردن یهودیان شد، در صورتیکه انگیزه اصلی هیتلر بیرون کردن یهودیان بود و نه کشتن آنها!؟

محمد امین الحسینی (به عربی: محمد أمين الحسيني) یک رهبر ناسیونالیست عرب و مذهبی فلسطینی در فلسطین تحت قیومیت بریتانیا بود.

الحسینی یک ناسیونالیست جاه طلب عرب بود و در پایان جنگ جهانی اول، به حمایت از پادشاهی عربی سوریه در دمشق مستقر شد. پس از شکست فیصل اول، ناسیونالیسم او به فلسطین متمایل شد و به بیت المقدس بازگشت. او از ۱۹۲۰، در حین تلاش برای استقلال فلسطین به عنوان یک کشور عربی با صهیونیسم مخالفت می‌ورزید و رهبر مقاومت علیه تاسیس اسرائیل بود. او از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۷ مفتی اعظم بیت المقدس بود و از این جایگاه برای ترویج اسلام و در عین حال پیشبرد یک ناسیونالیسم عربی غیر اقراری علیه صهیونیسم استفاده می‌کرد.

وی پس از شکست شورش اعراب در زمان قیومیت بریتانیا بر فلسطین در سال ۱۹۳۶ به آلمان نازی گریخت و به عضویت در حزب نازی درآمد. او با شخص هیتلر، گورین و دیگر مقامات بلند پایه حزب نازی دیدار کرد. در آنجا به عضوگیری مسلمانان، بخصوص مسلمانان اهل بوسنی و هرزگوین برای عضویت در یگان ویژه و لشکر کوهستانی سیزدهم وافن اس‌اس حنضر پرداخت.

وی در سفر به برلین در سال ۱۹۴۱ در آغاز جنگ جهانی دوم با آدولف هیتلر درباره حل مساله یهودیان خاورمیانه و مقابله با صهیونیسم و خاتمه دادن به زندگی یهودیان گفتگو کرد. در حالیکه هیتلر خواستار بیرون راندن یهودیان از اروپا به سرزمین فلسطین بود، الحسینی آنها تهدیدی برای امنیت حضور خود در فلسطین می‌دانست و توانست هیتلر را برای نابودی یهودیان به جای بیرون راندن آنها متقاعد نماید.

در ۲۵ آوریل همان سال، الحسینی طراح اصلی حمله نازیها به بوسنی شد. تحت نظر او صربهای مسیحی ارتدوکس برای متمایز شدن، مجبور به استفاده از بازوبند آبی و صربهای یهودی مجبور به استفاده از بازوبند زرد شدند. در همین حال، وقتی الحسینی خود را «محافظ اسلام» خواند، حدود صد هزار نفر از بوسنیایی‌های مسلمان به دسته‌های نازی پیوستند. تحت فرمان او دویست هزار مسیحی ارتدوکس صرب، ۲۲۰،۰۰۰ نفر از یهودیان بوسنی و بیش از ۴۰،۰۰۰ کولی به قتل رسیدند که بعدها عامل مهم نفرت بین بوسنیایی‌ها و صربها در جنگ بوسنی و هرزگووین و صربستان در دهه ۱۹۹۰ شناخته شد.



تصاویر الحسینی همراه هیتلر در تأیید مطلب بالا



تصویر الحسینی در هنگام سان دیدن از نیروهایش



تصویر الحسینی روحانی مسلمان از سان دیدن از نیروهای هیتلر

در لینک زیر مطالب بیشتری در این مورد بخوانید:

https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A7%D9%85%DB%8C%D9%86_%D8%A7%D9%84%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86%D8%B%8C

طبق امار تخمین زده میشود که از زمان پیامبر تا پایان حکومت عثمانی، حدود 270 میلیون انسان در جنگهای مسلمان سازی کشته شده اند شامل:

1- 120 میلیون آفریقایی.

2- 60 میلیون مسیحی.

3- 80 میلیون هندو.

4- 10 میلیون بودایی.

در این 270 میلیون، کشتار عظیم زرتشتیان در امپراطوری بزرگ ایران محاسبه نشده است. صدها میلیون انسان هم با زور به برده و کنیز تبدیل شده اند بنحویکه بزرگترین سیستم برده گیری و برده داری و برده فروشی در تاریخ بشریت، مربوط به مسلمانان است.

درگیریهای معاصر در فلسطین، بوسنی، کروزی، هند و پاکستان و آفریقا همگی دنباله تاریخی جنگهای مسلمان سازی است.

بدستور عمر فلسطین اشغال شد و از دست یهودیان ساکن آنجا خارج شد و در بیت المقدس (اورشلیم) روی سنگ بنای معبد بزرگ یهودیان مسجد ساخته شد. و آتش جنگ بین دو مذهب برافروخته شد. و در قرن بیستم یهودیان باز قدرت گرفتند و به سرزمین موعود و مقدس خود بازگشتند.

و جنگهای 70 سال گذشته آغاز شد. این جنگ هیچگاه پایان نمیپذیرد. چون اسلام و یهودیت پیوسته هستند و در هر گروه افرادی وجود دارند که بخواهند با کشتن طرف مقابل به بهشت بروند.

مسائل بوسنی و کروزی هم ریشه در جنگهای مسلمان سازی دولت عثمانی دارد. و درگیریهای بین مسلمانان و غیر مسلمانان در شبه قاره هند نیز ریشه در جنگهای مسلمان سازی مخصوصا جنگهای سلطان محمود غزنوی دارد. هیچ تهاجمی در تاریخ بشریت به اندازه ی تهاجمهای اسلامی، موجب نابودی تمدنها نشده است.

فقط در زمان عمر، دو تمدن عظیم ایران و روم و آثار تمدنهای دیگری چون بابلی و مصری نابود شدند. آثار ظاهری این تمدنها نابود شد، فرهنگ و هنر این تمدنها از بین رفت و کتابخانه های آنان به آتش کشیده شد. دهها زبان و خط بطور دائمی از بین رفتند و زبان و خط عربی جایگزین آنان شد. برای مثال زبان عراق فعلی، زبان فارسی دری در ایران و خط میخی و زبان و خط مصری و زبانهای متعدد آفریقائی همگی نابود شدند. با توجه به اینکه اسلام مدعی است که همه چیز دارد و برای هر مشکلی راه حل و قانون دارد، اسلام در هر کجا وارد شده آنجا را پاکسازی تمدنی کرده است. یعنی تقریبا همه ی آثار گذشته را در تمام زمینه ها از بین برده است و فرهنگ عربی را جایگزین آن کرده است.

بعد از متلاشی شدن دولت عثمانی، جنگهای مسلمان سازی متوقف شد تا اینکه "خمینی (جنایتکار قرن) دوباره این اژدهای خفته را بیدار کرد. تاثیر خمینی در بقیه ی جهان اسلام، منجر به پیدایش گروههایی چون طالبان و داعش و بوکوحرام و... شد.

منابع:

- 1- Woman's Presbyterian Board of Missions, David Livingstone, 1888, p 62
- 2- David B. Barrett, Todd M. Johnson, World Christian Trends AD 30-AD 2200, William Carey Library, 2001, p. 230, table 4-10
- 3- Koenard Elst, Negationism in India, Voice of India, New Delhi, 2002, pg.34
- 4- David B. Barrett, Todd M. Johnson, World Christian Trends AD 30-AD2200, William Carey Library, 2001, p.230, table 4-1 44

محمد و ترور شاعران:

در اینجا لیستی از ترورهای محمد که تنها بخاطر مخالفت با جنایاتش بوده را در اینجا برایتان مینویسم. البته صدها بار بیش ازین نیز بوده ولی مورخین مسلمان با افتخار تعدادی از انها را ثبت کرده اند.

حویرث بن نقیذ: وی شتر دختران حضرت محمد "فاطمه" و "ام کلثوم" را رم داده بود به فرمان حضرت محمد و توسط حضرت علی در به قتل رسید.

منبع: (سیره ابن هشام . جلد ۲، صفحه ۲۷۳)

مغیره: پیر مرد شاعری بنام "مغیره" که پس از فتح مکه از ترس حضرت محمد گریخته بود بوسیله حضرت علی (جلاد اسلام) دستگیر و سر بریده شد.

منبع: (زنان پیغمبر . صفحه ۳۱۶)

نضر و عتبه : پس از شکست " ائیل " حضرت محمد به حضرت علی دستور داد که " نضر " پسر " حارث " را سر ببرد. همینطور در منطقه ای دیگر بنام " الظیه " از میان اسرا "عتبه " پسر " ابی معیط " بدستور حضرت محمد و بدست حضرت علی سربریده شد.

منبع: (منتهی الامال . جلد ۱۰ صفحه ۵۷)

همچنین مردی بنام "عتبه" که بخاطر عدم پخش مساوی غنائم بین لشکریان اسلام به صورت حضرت محمد تف کرده بود بوسیله حضرت علی سر بریده شد.

منبع: (تاریخ طبری . جلد ۵ . صفحه ۱۱۰۳)

سلام بن ابی الحقیق: سلام بن ابی الحقیق، از دوستان قبیله " اوس " بود و از شعرای سرشناس یهود که بفرمان حضرت محمد در صدر اسلام دستور ترور او صادر شد و عبدالله بن عتیک مامور انجام این ترور شد . آنان نیز ماموریت خود را بنحو دلخواه به انجام رساندند و " سلام بن ابی الحقیق " را کشتند . هنگامی که برگشتند و به حضرت محمد خبر دادند ایشان از خوشحالی فریاد زد " الله اکبر . "

منبع: (سیره ابن هشام . جلد ۲ . صفحه ۱۸۶)

ابو عفک: "ابو عفک" شاعر یهودی بود، در صدر اسلام که یکصد و بیست سال سن داشت. او شعری در مذمت حضرت محمد سروده بود. بدستور حضرت محمد "سالم بن عمیر" مامور قتل "ابو عفک" شد.

منبع: (سیره ابن هشام . جلد ۲۰ صفحه ۴۱۱)

خالد بن سفیان هذلی: در صدر اسلام مردم را بر ضد حضرت محمد بر می انگیزخت . حضرت محمد امر فرمود به "عبدالله بن انیس" که کار او را بسازد و او نیز چنین کرد. حضرت محمد به پاس این خدمت عصایی به "عبدالله انیس" قاتل "خالد بن سفیان هذلی" می دهد و می گوید: این عصا نشانه میان من و تو در روز قیامت است و همانا کمترین مردم در انروز کسانی هستند که به عصا تکیه زده اند.

منبع: (سیره ابن هشام . جلد ۲ . صفحه ۳۹۵)

عصماء دختر مروان: دختر مروان شاعری آزاده و دلیر بود در صدر اسلام وی بدلیل اشعار انتقادی که در مذمت قتل عام یهودیان و همچنین ترور "ابو عفک" سروده بود. بدستور حضرت محمد "عمیر بن عدی" مامور کشتن "عصماء" شد. "عمیر" شبانه به خانه "عصماء" می رود، عصماء در حال شیر دادن به کودکش بوده که عمیر نیزه را در سینه اش فرو میکند و او را می کشد و صبح زود خبر کشته شدن "عصماء" را به حضرت محمد می دهد. حضرت محمد می گوید: ای "عمیر" خدا و رسولش را یاری کردی.

منبع: (سیره ابن هشام جلد ۲، صفحه ۴۱۲)